افغانستان در مسیر تاریخ

نوشته ی :

میر غلام محمد «غبار»



افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

تـذکـر:

«افغانستان در مسیر تاریخ» تنها تاریخ افغانستان است که با چشمان باز و وجـدان بیـدار به رشته تحریر درآمده و مثل دیگر کتاب های تـاریخ افغانسـتان فقـط بـه سرگذشـت شاهان مستبد اکتفا نکرده بلکه مبارزات و رشادت های مردم افغانستان علیه اشغالگران خارجی و خاینان داخلی را نیز بصورت شایسته به تصویر کشیده است.

میر غلام محمد غبار تاریخنویس میهنپرست و شخصیت مبارز وطن ما رنج ها و قیـد و بند های زیادی را متقبل شد تا این اثر جاویدانه را به نسل های بعدی واگـذار نمایـد و حکام مستبد و خاین با توقیف این اثر بزرگ نیز نتوانستند جلو پخش آنرا بگیرند.

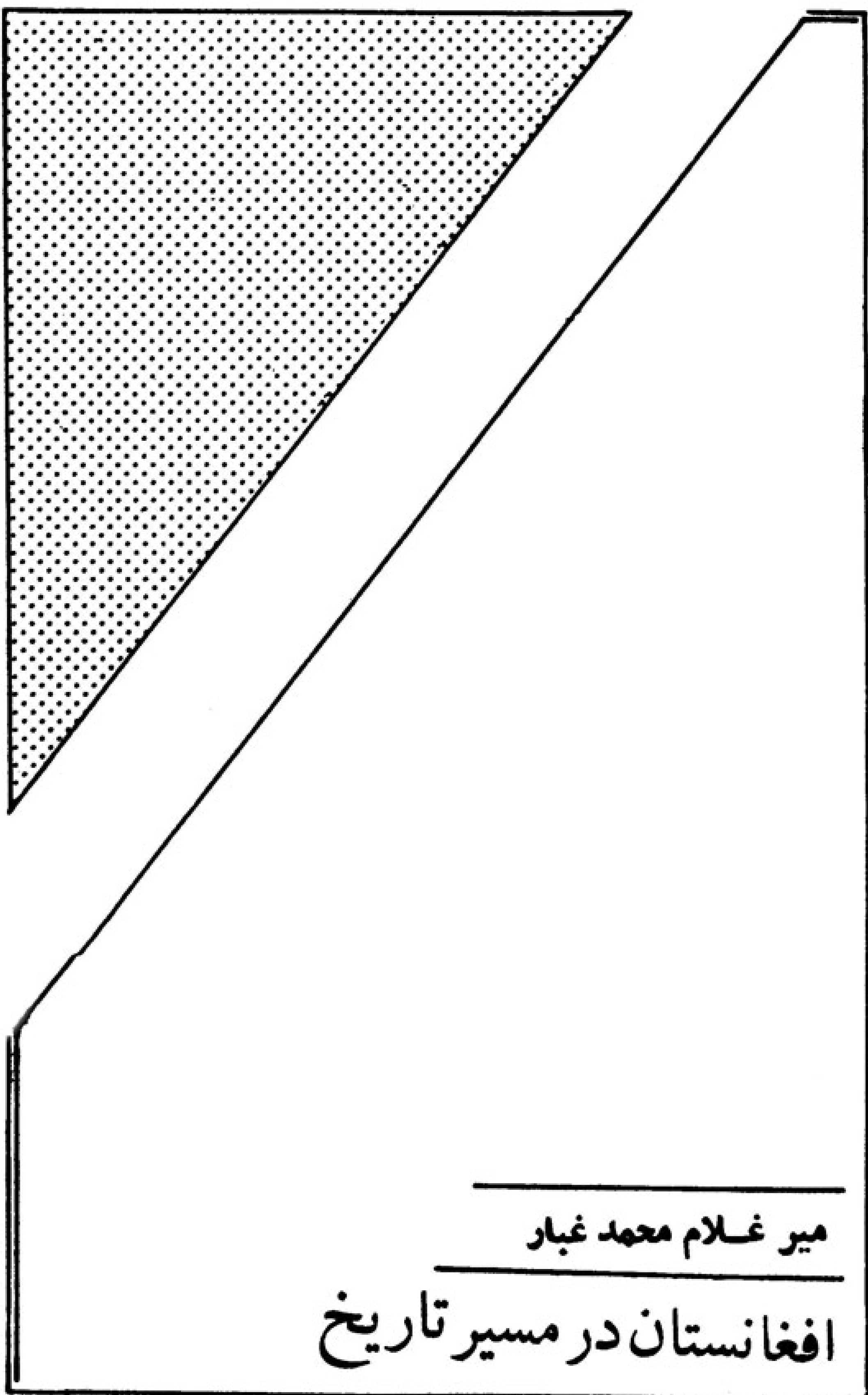
حال که تاریخ به صورت هولناکتر و مفتضح تر در وطن ما تکرار میشود و اشـغالگران امریکایی و نوکران افغان شان طوری تبلیغ میکنند که گویا تنها امریکا و بـه اصـطلاح «جامعه جهـانی» میتوانـد مـردم افغانسـتان را بسـوی آزادی، دموکراسـی و خوشـبختی رهنمود سازند، مرور تاریخ درخشان مبارزات آزادیخواهانه مردم ما علیه تجـاوزگران خارجی و مستبدین داخلی ضرورت مبرم است.

امروز امریکا و مزدورانش میخواهنـد نسـل جـوان مـا بیگانـه بـا تـاریخ شـان، خنثـی و بی‌غیرت بار آیند، اما «انتشارات محسن» با دیجتال سازی و پخش «افغانستان در مسـیر تاریخ» و سایر آثار گرانبها میکوشد نقشی در بلند بردن آگاهی جوانان وطن مـا بـازی کند.

آنچه درین فایل آمده عینا از روی متن چاپی اسـکن و پـی‌دی‌ایـف شـده و بـه خـاطر اجتناب از حجیم شدن سایز فایل، آنرا در چندین بخش جداگانه بصـورت آنلایـن در اختیار علاقمندان قرار میدهیم.

از دوستانی که داوطلبانه درین کار به ما یاری رسانیدند اظهار سپاس میکنیم. و تشـکر قلبی از حشمت غبار و دنیا غبار که اجازه پخش دیجتال این کتاب را دادند.

انتشارات محسن
ثور ۱۳۹۱


میر غلام محمد غبار
افغانستان در مسیر تاریخ

افغانستان در مسیر تاریخ

تالیف میرغلام محمد غبار
ناشر: مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری
چاپ چهارم
تاریخ انتشار: بهار ۱۳۶۸
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: چاپخانه ۲۰۰۰



به‌مقامی که شکوهت فشرد پای ثبات
کوه‌بازد کمراز سایه‌ی استقلالـــت
"بیدل"

□□

تاریخ تکامل بشری، مملواز سرگذشت‌ها، شکست‌هاوپیروزی‌های انسانهایی است‌که علی‌رغم یاس‌ها وناامیدی‌های فزاینده، به جنگ موانع ومشکلات شتافته‌اند، وبرای بـر پایی دنیای بهتر وزندگی نوین، هزاران خطر رابه‌جان خریده‌اند، ونستوهانه وپـــروا نشناسانه، به قلب حوادث فرورفـــته‌اند، وازمیان آنهمه هول وخطر وگرداب وتباهی، مردانه‌وسرفرازانه گذشته‌اند، وسرانجام به مقصود وهدف، انسانی‌شان رسیده‌اند.

تاریخ، درواقع بیانی است ازیک "جنگ بی‌پایان" میان دودشمن آشتی‌ناپذیـر دورگه‌ی سیاه وسرخ، قابیل وهابیل، روح ولجن، گرسنگان‌بی‌باکی که باشمشیرهـــــای آخته‌شان برسرمردمیکه برسرنوشت خود ودیگران مسئولند، ولی از زیربار مسئولیت‌هـــا شانه خالی کرده‌اند، به فریادآمده‌اند، وشکم بارگان وچشم‌دریدگانیکه از جان و مـــال مردم تغذیه می‌کنند، وخون مردم‌رابه شیشه کرده‌اند، وبه "برتری‌خواهی" و "خودخدایی" دست یازیده‌اند. این جنگ بی‌پایان، بین دوطرف متخاصم تاریخ، سازنده‌ی جوهراصلی تاریخ است. وتاریخ، سرگذشتنامه‌ایست که‌به‌مامی‌گوید، از دوره‌های دور، تا امروز بر انسانها چه رفته‌است. ومامی‌خواهیم تابادانستن گذشته‌های انسان، وشناخت‌شکست‌هـــا وپیروزی‌های آن، درتاریخ، به شناخت خود انسان تاریخی برسیم. وبدانیم که آنچـــه امروز به‌نام جامعه‌ی انسانی داریم، چیست؟ ودرکدام دوره‌ی تاریخی بسرمی‌بریم؟ و در این جنگ بی‌پایان تاریخ، چه نقشی باید داشته باشیم؟...

برای دست‌یابی به چنین نتایجی، به ناچار باید، تاریخ بشری را، به‌دوره‌ها، به اقوام وبه‌اقلیم‌هابخش، بخش کرد، وپس از آن هرکدام رابه ترتیب، به تحقیق‌گرفت، وبا علت یابی پدیده‌هاوتفسیروتحلیل‌ریشه‌های آنها، به جمع‌بندی‌هایی‌رسید، تابتـــوان

ازآن این نتایج رابه‌دست آورد :

● الف : علل شکست‌ها ، انحراف‌هاوانحطاط یک قوم ، یا اقوام بشری‌درتاریخ چه بوه‌است ؟

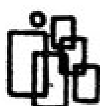
● ب : رمز پیروزی ، وآفرینش تمدن وپیروزیهای اقوام بشری درتاریخ‌چه‌بوده‌است ؟

امروز که مبارزات قهرمانانه‌ی ملت مسلمان‌ما ، ضدتجاوزروسی وبرضد امپریالیسم جهانی بعد گسترده‌تری به‌خود گرفته است ، از هرگاهی‌بیشتر این‌نیاز احساس می‌شود ، تا باتجزیه وتحلیل گذشته‌ها ، وعلت‌یابی شکست جنبش‌های سراسری تاریخ وطن‌مان ، و شناخت دقیق خصوصیات تاریخی‌مان ، ویک جمع‌بندی‌کلی ازشکست‌های‌مان ، به یک راه حل‌تاریخی — عینی مبارزات برسیم ، تاازیک سوراخ دوبار گزیده‌نشویم ، وتا با ادراک علمی ، دیگر قربانی سه‌جیم" جور وجهل وجادوی" تاریخ نگردیم .

برای همین منظور ، ودرهمین راه‌وکار بود ، که تصمیم به‌چاپ ونشر کتاب‌گرانبهای " افغانستان در مسیر تاریخ" گرفتیم . کتاب پرارج" افغانستان در مسیرتاریخ"تاهم‌اکنون سرآمد تمام کتابهایی‌که در رابطه‌بااین موضوع نوشته‌شده‌است . این کتاب ، در واقع یک دوره‌ی تحلیلی تاریخ وطن‌مان است ، که با استادی وقدرت علمی‌خاص مرحوم میر غلام محمدغبار ، نگارش یافته‌است ، اگر اجازه‌ی تعریف از شخصیت آگاه وعالمی‌چون استاد غلام محمد غبار راداشته باشیم ، بی‌تردید باید ، اورا استاد تاریخ وپدروپیراین رشته خواند . شمادراین کتاب هم تاریخ افغانستان را می‌خوانید ، وهم افغانستان تاریخی رااز نزدیک احساس خواهیدکرد . روش تحلیل‌گرایانه‌ی استادغبار ، امتیازاتی رابه این کتاب بخشیده‌است که درتاریخ تاریخ‌نگاری دنیا بسیار نووکم‌نظیراست . ومابه این اندیشه که این گنجینه‌ی علمی متعلق به تمام مردم افغانستان است ، وباید مورداستفاده‌ی عموم قراربگیرد ، علی‌رغم مشکلات فراوان دست به نشر مجددآن زدیم . وهیچ نظری دیگری نداشته ونداریم . همچنان ، دراین چاپ تمام اغلاطی که درچاپ اول رخ داده‌بود ، اصلاح شده ، ودرنتیجه ، غلطنامه از آخر کتاب حذف گردید .

امیدواریم بتوانیم جلد دوم‌این کتاب راکه حاوی مطالب بسیارمهم‌واسناد و مدارک بسیار زنده است ، نیز بدست‌آورده وبه نشروپخش بسپاریم .

● به‌امیدچنین‌روزی .



فهرست

اهدای کتاب :

به وطن پرستان‌مبارز افغانستان، آنانیکه شرایط تاریخی واجتماعی‌کشور ایشانرا درپیشاپیش سپاه نهضت وجنبشهای نوین، برای تأمین زنده‌گی نوین جامعه قرار داده است .

م . غبار

پیشگفتار

گرچه باسیر تکاملی جوامع بشری، طرز نگارش تاریخ هم تکامل کرده وامروز تاریخ نویسی برپایه های تحلیل وتعلیل همه جانبه قرار دارد، ودیگر تاریخ بضبط وقایع شگفت انگیز ونادرست وکار نامه های اشخاص معدودی مقید نیست. زیرا آن مرحله ای‌که انسان درمناظر ومرایای طبیعت واجتماع اعجاب وشگفتی جستجو کرده وبالاخره هم در دریای ناپیدا کنار ماورای طبیعت ناپدید میگردید، گذشته است. معهذا این تکامل وتحول مستلزم آن نبودکه حتماً در همه وقت سالم نیز باشد. چه عامل تدوین تاریخ انسان است وانسان هم محکوم‌شرایط اجتماعی خویشتن .

تحولاتی که درقرون جدیده ومعاصر درتمام شئون حیات اجتماعی بعمل آمد، موالید گوناگونی بارمغان آوردکه درنهایتش منجر به سرمایه داری جهان غرب گردید، واین نیز درسایه ملیتاریزم مبدل بـه امپریالیزم وسیعی شدکـه نتیجه آن استثمار پهناور ترین قطعات مسکونه جهان بود. پیروزی این سیستم بر زندگی بشر و هنر وتاریخ و ادب او سایه افگند و تاریخ قیافت تازه‌ئی بخود گرفت ومانند هنر درقالب تجارتی درآمد .

هنگامیکه بیماری نیشنلیزم اروپا درپهلوی سرمایه داری بایستاد، تاریخ سیاسی جهان نیز بشکل گمراه کننده یی درآمد ومؤرخین هرکشوری تمام‌فضایل را منحصر به کشور خویش وکلیه معایب را به کشور مقابل خود احاله نمودند. باوجود این وقتیکه نیشنلیزم اروپا بامشرق زمین مقابل میگردید، چهره فاشیزم قاره‌یی‌بخود میگرفت، دیگر اروپا را ازازل موجد وناشر تمدن وفرهنگ جهان میدانست وشرق را برای ابد وحشی ودشمن مدنیت قلمداد میکرد. درحالیکه مشرق مهد قدیم ترین تمدنهای جهان بوده است، واین اروپای استیلاگر بودکه علم وفن برتر وتمدن تازه خودرا در راه تاراج دارایی وتخریب زراعتی و صناعتی وهنری ایشان بکار انداخت ودربرابر جریان سیر تکامل طبیعی آنان سد کشید.

البته مشرق زمینی ها دست ازمبارزه برضد استعمار اروپا باز نگرفته‌اند وتاهنوز آتش این مبارزه مردم درآسیا وافریقا فروزان است. مردم افغانستان یکی ازمبارزین جدی ضد استعمار است‌که ازقرن نزده هم مورد تطاول سیاسی وچپاول فرهنگی استعمار قرار گـرفته است. مـادرآسیا با دو دسته مورخین ونویسنده‌گان مغرب زمین مقابلیم که آن یکی دانشمندان حقیقی واین دیـگری وابسته اغراض استعماریست. دسته اول کسانی اند کـه درتحقیق احوال ملل همت گماشته، درعلم وادب، لسان ولغت ، تاریـخ و فـرهنگ شرق فرو رفتند ومدنیت های مدفون درزیر خاك را مجدداً احیا کردند. این دانشمندان بشری‌که حاصل صحیح تمدن وفرهنگ جدیدعالم اند،به علوم دنیا خدمت نمودند وازجمله تواریخ بین‌النهرین، مصر، افغانستان وایران وغیره مدیون خدمات ایشان است.

دسته دوم کسانی اندکه یااصلا درتاریخ مشرق زمین وارد نبوده ومقلد نویسنده‌گان استعماری غرب محسوب اند ویاآنکه علم ودانش خودرا وقف خدمت درراه سیاست واستعمار غرب درشرق نموده اند، سیاست واستعماریکه‌عصبیت مسیحیت و حمیت فاشیستی قاره‌یی اروپا را بر مطامع اقتصادی و سیاسی خود افزوده بود. اینست‌که تاریخ ملل آسیا بازیچه اغراض استعماری گردید وپرده جعل وتحریف وکذب وافترا برچهره حقایق وواقعیات کشیده شد .

وازآنجمله بود افغانستان که مورد چنین تهاجمی قرار گرفت واینطور تعریف وبدنیا معرفی گردید: افغانستان یك کشور جدید ویك‌دولت جدیدالولاده است‌که به تقاضای سیاست توازن قوای دو دولت استعماری روسیه زاری وانگلستان بمیان آمده است. (البته سلسله هندوکش وآمو و هیرمند از این حکم مستثنا میماند) این کشور نو احداث و مرکب از هزار ها عشیره نا متجانس و دها زبان و مذهب متباین، تاریخی پیشتر از قرن هژده هم ندارد . و.. و.. و.. این تبلیغ وتلقی استعماری‌که راجع به آن کتابهای متعدد مخصوصاً ازطرف‌انگلیسها نوشته شد، بعدها راهنمای سایر نویسنده‌گان مغرب زمین قرار گرفت وحتی درطرز تفکر ونوشته های همسایه گان آسیایی مانیز بشکل یك مرض ساری مؤثر گردید .

واما مردم افغانستان که عامل اصلی تکامل تاریخی کشورند، چنانیکه درطی یکنیم هزار سال بامبارزات‌وقیامهای ضدفیودالی وهمچنین‌ضد استیلاگران خارجی، ازمراحل سختی عبور کرده بودند، در قرن نزده‌هم نیز با هجومهای استعماری پنجه دادند وباوجود شکست خوردن ویا تسلیم شدن طبقه حاکمه کشور بدشمن ، دشمن را ازوطن جاروب نمودند . معهذا تسلط نظام فیودالی وضربات سنگین استعماری، رکود وانجماد شئون زنده‌گی جامعه را تمدیدمینمود. اینست‌که افغانستان درقرن بیستم نیز هنوز درصف عقب افتاده ترین کشورهای جهان قرار دارد. ماتاریخ گذشته کشور خودرا برای این مطالعه مینمائیم‌که‌اوضاع امروزی خودرا صحیحتر درك نمائیم، تامبارزین جوان افغانستان درحرکت‌به‌پیش خط درست آگاهانه اختیار نمایند. زیرا این تاریخ است‌که سیر تکامل یك جامعه را در روشنایی نشان میدهد .

شك نیست‌که درمطالعه علمی تاریخ، دوره های اساسی تاریخی وقتی مشخص میگرددکه نظام اجتماعی، اقتصادی وسیاسی جامعه ازبنیان تغیر کرده ونظام نوینی جای نظام کهنه را بگیرد . ولی درطی یك مرحله تاریخی نیز حادثات وجریانات متشابه ومتضادی بوجود می‌آیدکه درنتیجه مرحلهٔ‌یی بمرحله دیگر مبدل میگردد. البته برای تسهیل درمطالعه، جریانات متعدده یك مرحله تاریخی زیر عنوانهای متعدده تشریح میشود. پس تقسیم فصل‌ها وعنوانهای کتاب زیر نام دولتهای متعدد، وسنه های مختلف وهمچنین تذکار فعالیت های سیاسی دولتها باارزش رهبری‌که دارند، برای تأمین همین مقصد سهولت درمطالعه میباشد. درحالیکه سازنده اصلی تاریخ یك جامعه، مردم آن است.

باید تذکر دادکه این کتاب بر تاریخ سیاسی کشور افغانستان بیشتر تکیه دارد تابتاریخ اجتماعی آن. زیرا تاریخ اجتماعی یك کشور درآسیای وسطی وابسته بتاریخ اجتماعی کلیه کشور های آسیای وسطی است چه این ملت ها باوجود تعدد ممالك و ملل واختلاف زبان ، نژاد و مذهب و غیره ، قرنها در سایه یك تمدن مشترك باهم زیسته ودر برابر هر تجاوز خارجی یك سان مدافع این تمدن بوده اند. بامراعات این حقیقت است‌که میتوان تاریخ اجتماعی آسیای وسطی را (افغانستان، ایران، آسیای مرکزی هندوستان شمالی وغیره) نوشت. درحالیکه سیر سیاسی کنونی وعصبیت های ملی، میراث قرن نزده‌هم مانع چنین اقدامی است. ولی ممکن است روزی به همت نماینده‌گان حقیقی این توده های بزرگ اعم از آریه وترك ومغل وغیره که مجموعاً سهم بارزی درتاریخ تمدن جهان دارند وقعی به چنین موانع گذاشته نشود، وباتدوین تاریخ اجتماعی ملل آسیای‌وسطی راه تدوین تاریخ براعظم آسیا هموار گردد .

پس عجالتاً این کتاب باحث ازحوادث مختصر تاریخ افغانستان است‌که گاهی بغرض حفظ ارتباط قضایای تاریخی باحوادث ماحول افغانستان، داخل طول وتفصیل بیشتری میگردد، گواینکه درنظر اول زاید وخارج موضوع درنظرآید. درحالیکه بابها وفصل ها راجع به اصل تاریخ افغانستان مؤجز ومختصر است زیرا هر موضوعی ازتاریخ کم نوشته شدهٔ کشور ، خود محتاج مجلدات بیشتر است .

یاد دهانی میکنیم که سنه ها و سالهای حوادث تاریخی کشور بغرض سهولت مقایسهٔ وارتباط بوقایع تاریخی جهان، به سنه های میلادی که جنبه عمومی وبین‌المللی دارد، دراین کتاب تعیین گردیده است. من متأسفم‌که بواسطه اجتناب ازافزونی مصارف چاپ، نمیتوانم نقشه‌ها وتصاویر مقتضی‌را دراین کتاب‌بگنجانم. همچنین ترس ازتورم کتاب مانع آن‌شدکه فهرست اعلام تاریخی وجغرافی‌ضمیمه گردد. اماچون این کتاب جلد دیگری (یاجلد دومی) درعقب خود داردکه حاوی حوادث تاریخی افغانستان ـ ازسال ۱۹۲۹ تاسال ۱۹٦۷ ـ میباشد، ممکنست نقیصه های مذکور درجلد دومین تلافی گردد .

درپایان سطور تذکر این نکته‌را واجب میدانم: هنگام تحریر این کتاب، من‌ازهمکاری باحرارت پسرم حشمت خلیل غبار، مخصوصاً درترجمه ازمناشی ومنابع خارجی، مشعوف ومتحسس بوده ام .

میرغلام محمد غبار

شهر کابل ـ جون ۱۹٦۷

فصل اول

چهره امروز افغانستان

یکم

شکل فزیکی

افغانستان یك کشور کوهستانیست : سلسله هندوکش ستون فقرات اوست که ازشمال مشرق (پامیر خورد) روبجنوب غرب (تادره وسطی هریرود) درفاصلهٔ شش صد کیلومتر ممتد است. جبال‌سلیمان ازشمال بجنوب‌کشیده شده درشرق‌کشور علاقه وزیرستان راتشکیل میکند ــ وشعب جنوبی آن دربلوچستان حوزه‌های سند و بلوچستان را ازهمدیگر جدامینماید ــ طول‌این سلسله بزرگ نیز تقریبا ششصد کیلومتر است. همچنین یکعده کوهای دیگر است‌که ازشرق بغرب میروند ــ مثل کوه باباکه بعضاً بیشتر ازپنجهزار مترارتفاع دارد ــ وکوه سفید وکوه‌سیاه ــ واین غیر از سفید کوه وساه کوهیست که بین‌حوزهٔ کابل‌وحوزهٔ کرم شرقاًغرباً قرار دارد.

رویهمرفته این‌جبال است‌که دره‌ها ووادی های‌داخلی افغانستان راتشکیل مینماید ــ درحالیکه اراضی هموار‌بشکل حلقوی دراطراف وحواشی کشور گسترش یافته است. هیئت عمومی‌کشور ازسمت شمال مشرق باستقامت جنوب وغرب یك نشیب عمومی میسازد که‌مثلا درجبال برفگیر پامیر بیست‌هزار فت ودردشت های سیستان یك ونیم هزارفت ارتفاع دارد. سطوح مایلهٔ این‌جبال است‌که درشمال تا جیحون ودر شرق تارود سند گسترش میيابد . آبهای افغانستان در شمال رو به‌آمو ودر شرق روبسند ودر جنوب غربی رو به‌هامون دارد. آبهای روی زمین که‌بیشتر از جبال برف دار سرچشمه میگیرد باآبهای زیر زمین ــ درصورت‌حسن استفاده ازهردو ــ برای زراعت وآبیاری مملکت کافی وممد زندگی است .

خاك افغانستان قسماً دارای‌نمك وجغله بوده ودرعین حال‌استعداد زراعتی وجنگلی هردو دارد. حتی درحصص شرقی وجنوبی مملکت میوه‌های مناطق‌گرم می‌پرورد . نباتات وحیوانات افغانستان ازانواع نباتات وحیوانات دشتی وکوهی هردو هست . معادن کشور تاجاییکه معلوم‌گردیده اینهاست : نقره ومس درپنجشیر ــ مس‌درفراه ــ آهن دربامیان ــ نفت‌درسرپل ــ ذغال‌سنگ دردره صوف ــ نمك درتالقان ــ نمك وطلا ولاجورد وگوگرد دربدخشان، مس‌وآهن وکروم درکابل وگوگرد دربلخ. ولی اکثرمعادن افغانستان دست ناخورده مانده‌وآنچه‌هم تحت استخراج قرارگرفته بسیار جزئی واز نظر تخنیکی دارای وسایل ابتدایی‌کار است. درنظر باید داشت‌که سروی های کامل وعلمی هنوز درافغانستان بعمل نیامده است.

هوای افغانستان خشك وبری‌است- ودرعین حال‌بین حصص مختلف کشور- وبین شب‌وروز متفاوت است- درارتفاعات کشور درماههای قوس وجدی (دسمبر- جنوری) درجه حرارت از۱۵تا۲۵ زیرصفر میرسد- درحالیکه درمناطق پست این‌درجه ازصفرسانتی گراد فروتر نمیرود . همچنین درجه‌حرارت درتابستان، درمناطق مختلف از ۱۵تا۳۸و۴۵ درجه مثبت میرسد.

افغانستان ازنظر هوا ، مرکز دوفشار سرد وگرم از جهب سائیبریای غربی ازشمال وبحرگرم هنداز‌جنوب میباشد. اختلاف‌هوایش بیشتر به‌ارتفاع زمین‌وتقسیمات ارضی به‌سلسله جبال وغیره‌عوارض طبیعی مربوط است، تاتاثیرعرض‌البلد. مثلااراضی مرتفع (بیشتر از دوهزار وچهارصد متر) شش هفت ماه زمستان دارد، چون‌نورستان‌و هزاره وقسماً بدخشان. اما اراضیکه چهارهزار متریابیشتر ازآن ارتفاع دارد، دائماً برف‌دار بوده وقابل سکنا نمیباشد. درحالیکه اراضی مرتفع‌بین یکهزار وسه صد ودو هزار وچارصد متر دارای هوائی نسبتاً معتدل وفصول چارگانه مشخص بوده، هوای زمستان تا۲۰درجه تحت‌صفر میرود وبارندگی ازسه‌صد تاچهار صد ملی‌متر داردچون کابل وغزنی وکتواز وقسماً بدخشان وهزاره. مناطق مرتفع بین [illegible]صد تاهزار وسه‌صد متر، تابستان‌گرم، زمستان‌نرم وبارانی تادوصد ملی‌متر دارد، [illegible]دامنه‌های هندوکش وجبال‌غور وحوزه قندهارودره‌های وسطی وسفلی‌هریرود وغیره

مناطق دشتی یاکم ارتفاع (کمتر ازنهصدمتر) دارای تفاوت زیاد بین‌گرمی‌وسردی بوده‌کمتر ازیکصد وپنجاه‌ملی‌متر بارنده‌گی دارد، وتابستانش بسیارگرم است، چون مناطق‌شمالی (بلخ) وجنوب‌غربی (چخانسور)، حوزه‌سفلی نهرکابل (جلال‌آباد وپشاور) و غیره.

این‌اختلاف هوا وساختمان طبیعی، بادره‌ها ووادیهای مجزاء ازهمدیگر وسختی راه‌ها وفقدان وسائل حمل ونقل عمومی، باپسمانده‌گی اقتصاد فیودالی وبعضاً اقتصاد طبیعی ونیمه طبیعی‌یکجا شده، اختلاف رسم وعادت ولهجه وپوشاك وغیره را در قسمت های‌مختلف کشور بوجود آورده است. وازهمین جاست‌که مسئله تمدیدشوارع وترقی‌حمل ونقل، بغرض تسهیل آمیزش اجتماعی واقتصادی مردم، برای‌تأمین‌وحدت ملی‌افغانستان یك قضیه‌حیاتی وحل‌طلب شمرده میشود.

دوم

حدود کشور

افغانستان مملکتی است درآسیای جنوبی. دریای جیحون درشمال (وقتی ریزش گاه اودریاچه اورال، بواسطه کانال طبیعی دربحیره خزرمیریخت) این کشور را از آسیائی مرکزی جدامیکند. ازجنوب بواسطه بلوچستان به بحر عرب متصل است. رود سند درشرق - ازگلگت تابحر - حدفاصل افغانستان بابرصغیر هندوستان (پاکستان وهند) است. درجبهه غرب بواسطه ولایات بلوچستان، سیستان وخراسان کنونی با مملکت ایران اتصال دارد. وازگوشه شمال مشرق به ترکستان شرقی چین میپیوندد.

البته این حدود طبیعی وتاریخی کشور بطوردائم باحدود سیاسی آن منطبق نبوده است. مثلا در دوره دولتهای یونان باختری (قرن دوم قبل ازمیلاد) کوشانی (قرن دوم میلادی) یفتلی (قرن پنجم میلادی)، صفاری (قرن نهم میلادی)، غزنوی (قرن دهم ویازده میلادی)، غوری (قرن دوازده وسیزده میلادی)، تیموری (قرن پانزده وشانزده)، هوتکی وابدالی (قرن هژده ونزده) حدود سیاسی افغانستان - با تفاوت زمان - گاهی درحوزه تارم وایلی (کاشغر) وگاهی در ترکستان یا ماورانهر وگاهی درایران و گاهی هم در هندوستان کشیده میشد.

بعضاً افغانستان باممالك همجوارشمالی وغربی (ماورانهر وایران) کشورواحدی تشکیل میکردند - مثلا در دوره های سامانی (قرن نهم ودهم میلادی) خوارزمشاهی (قرن سیزده) امیر تیمور کورگان (قرن چهارده) ونادر افشار (قرن هژده).

برعکس گاهی به علت تغلب اجانب ازحدود افغانستان کاسته میشد ویاتجزیه میگردید. مثلا دوره هخامنشی (قرن ششم قبل ازمیلاد)، پارتها (قرن سوم ودوم ق-م)، ساسانی (قرن ششم میلادی) صفوی (قرن شانزده وهفده میلادی) موریا ها (قرن سوم ق-م) بابریها (قرن شانزده وهفده میلادی) تورکان غربی (قرن ششم میلادی) دولتهای شیبانی واستراخانی ماورانهر (قرن شانزده وهفده).

آخرین دولت درافغانستان که حدود سیاست مملکت را باحدود طبیعی منطبق ساخت دولت ابدالی در قرن هژده هم بود. ولی درقرن نزدهم با انحطاط دولت ابدالی، واستقرار دولت محمدزائی، حدود کشور افغانستان ازهرطرف، مخصوصاً از جبهه شرق وجنوب، قیچی شده رفت، تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر وررود سند عقب زده شده، محاط به خشکه گردید. بدین ترتیب: در دوره شاه محمودابدالی: ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان درسال ۱۸۰۳ بدست حکومت قاجاری ایران افتاد.

قلعه اتك درکنارهٔ سند درسال ۱۸۱۲ بحکومت سك پنجاب گذاشته شد.
ولایت ملتان درسال ۱۸۱۸ بدست حکومت سك افتاد.
دردورهٔ محمدزائی: ولایت کشمیر درسال ۱۸۱۹ بدولت پنجاب ملحق شد.
ولایت دیرهغازی خان در ۱۸۲۱ به پنجاب گذاشته شد.

ولایت سندرا درسال ۱۸٤۳ دولت انگلیس گرفت.
ولایت بلوچستان را درسالهای ۱۸٥٤- ۱۸۷٦ حکومت انگلیس تصرف نمود.
ولایت مرو را درسال ۱۸۸٤ دولت روسی زاری گرفت .
علاقه‌های شال، فوشنج تاکوژك، کورم ولندی‌کوتل درسال ۱۸۷۸ طبق‌معاهده گندمك ازطرف امیرمحمد یعقوب‌خان به‌حکومت انگلیس داده‌شد .
ولایات سوات، باجور، چترال، وعلاقه‌های ارنوی، وزیری، داورچاگی، وچمن درسال ۱۸۹۳طبق معاهده دیورند ازطرف امیرعبدالرحمن خان به‌انگلیس ها داده‌شد.
علاقه‌پنجده درسال ۱۸۸٥ بدست دولت‌روسیه زاری افتاد .
ولایت سیستان (قسماً) درسال ۱۸۷۲- ازطرف هیئت‌حکم انگلیسی به‌ایران گذاشته‌شد .

حدود کنونی :

حدود حالیه کشور ـ بعد از جنگ های متعددی با اجانب ـ بالاخره بعدازسال ۱۸۸٤ میلادی تاسال ۱۹۰٥شکل‌ذیل اختیار کرد:
سرحدات افغانستان واتحاد جماهیر شوروی ازگوشه شمال مغرب (محل ذوالفقار) تاگوشه شمال مشرق (پامیر) درمسافه تقریباً دوهزار کیلومتر کشیده‌میشود که‌ازآن جمله درطول یکهزار وسه‌صد کیلومتر، فاصل طبیعی هردوطرف دریای آمو است .

درآخرین گوشه شمال مشرق‌کشور ، افغانستان بامملکت چین، درطول‌تقریباً یکصد کیلومتر هم‌سرحد است، که‌ارتفاع این‌منطقه ازنزده تابیست وچارهزار فت وعرض خاك افغانی دربعضی جاها ازده تاپانزده کیلومتر است.

ازاین بعد خط سرحدی افغانستان ازشمال رو به‌جنوب تاتورخم وازآنجا تا سرحد بلوچستان دویده وباز به‌استقامت جنوب غربی‌میل میکند، آنگاه جنوب شوراوك ونوشکی راباریگستان هلمندعبور وازبین ریگستان سیستان، روبه‌غرب تاسرحد ایران کشیده میشود. واین‌خط سرحدی همان (خط مرده دیورند) است‌که ازپامیر تاکوه‌ملك سیاه ولایات شرقی وجنوبی افغانستان را باتقریباً شش ملیون نفوس‌آن، ازپیکر او جداکرده، ومردم افغانستان راازسرحد طبیعی آن (دریای سند) وبحر عرب‌به‌عقب‌رانده است.

ازکوه ملك‌سیاه، خط سرحدی افغانستان وایران، روبه‌شمال تاذوالفقار امتداد میابد . خط سرحد از شمال مغرب ، ازموضع ذوالفقار رو به‌شرق متوازی سلسلهٔ‌جبال هندوکوش امتدادیافته، وسی‌وپنج میل ازشمال علاقه جمشیدی، رودکشك‌را درموضع چهل دختران‌عبور، وازشمال مشرق، رودمرغاب را درموضع مروچاق میگذرد، آنگاه ازکوه‌ها وریگزارهای ترکمن تیرشده به‌جیحون میرسد. ازنقطه اتصال باجیحون (خمیاب) تاگوشه غدیرویکتوریا درپامیر، رودجیحون فاصل افغانستان واتحاد جماهیر شوروی است. بازخط سرحد ازجبال صعب‌العبور گذشته، به‌کوه‌های برفدار دائمی کشور چین (سرکول) میرسد. ازذوالفقار تاسرکول طول‌خط سرحدی افغانستان ۷٥۰

میل‌است. ازسرکول‌خط سرحدی‌به‌جانب غرب‌دور خورده، موازی‌کوه‌های هندوکش ، روبه واخان درجبهه شمال مشرق تاپامیر میرود، وخاك افغانستان را به‌سرحد کشور چین میرساند. ازاین‌بعدخط سرحدبه‌همراه‌کوه‌های مرتفع‌چترال به‌جانب نورستان‌کشیده شده درنزدیك کوتل دورا، چترال را ازرودبار دلیخه جدامیکند، ودرجنوب چترال — متصل دره‌ارنوی — بادریای چترال‌تماس گرفته، سپس داخل‌وادی کنرمیشود. ازاینجا دریك خط مارپیچ‌روبه جنوب‌سیرکرده، بعدازقطع علاقه‌مهمند وبازرودکابل ، مستقیما به‌استقامت جنوب تاتورخم میرسد.

از تورخم خط‌سرحد به‌جانب سپین غر رفته، وادی‌کورم را دورمیزند وکوتل پیوار را عبور وبه‌سرحد شمال توچی میرسد . بازار گوشه غربی وزیرستان گذشته، رودگومل راقطع وبه‌سرحد بلوچستان مماس‌میشود . ازاینجا خط سرحد به‌استقامت جنوب غربی‌کشیده شده ، ازجنوب شوراوك ونوشکی عبور وریگستان هلمند رامیگذرد. از اینجا تقریباً دریك خط مستقیم، ازبین ریگستان سیستان رو به‌جانب غرب تاسرحد ایران میرسد . ازکوه ملك سیاه که‌نقطه تلاقی سرحد افغانستان وایران است ، خط سرحدی مملکتین تقریباً مستقیم تاموضع ذوالفقار امتداد مییابد .

در داخل این حدود، افغانستان کنونی بین ٦٠ درجه ، ٣٥ دقیقه و٧٥ درجه، ٥٠ دقیقه طول‌البلد شرقی ونصف‌النهار گرنویچ و٢٩ درجه، ٣٠ دقیقه و ٣٨ درجه ، ٣٠ دقیقه عرض‌البلد شمالی درساحه تقریباً ٨٠٠٫٠٠٠ کیلومتر مربع افتاده است.که در آن پانزده ملیون نفر زندگی میکنند . کثافت نفوس در حد وسط در یك کیلومتر مربع (١٩) نفر است ومساحت سرحدات آن ٥٣٠٨ کیلومتر است. موقعیت جغرافیائی افغانستان درسر چهارراهه آسیای وسطی ازنظر سیاست‌و اقتصاد این منطقه بی‌نهایت مهم بوده است. زیرا افغانستان‌محل اتصال سه‌حوزه ایران هند وآسیائی مرکزی‌است

سوم

نامهای تاریخی وبیرق کشور

۱ـ آریانا : قدیمترین نام افغانستان که ازعهد اویستا (هزار سال قبل از میلاد) تا قرن پنجم میلادی درطول یکنیم هزارسال برین مملکت اطلاق میشد ، نام آریانا بودکه مفهوم (مسکن آریا) داشت. در اویستا این‌نام بشکل ایریانا (۱) ذکر گردیده که درمقابل آن نام توریانا (۲) قرار داشت ، یعنی آریائی های توریائی ماورای جیحون که در حالت بدوی زندگی داشتند. درهرحال همین‌نام ایریانا وآریاناافغانستان بود که بعدها درمملکت فارس (پارسه) باتغییری اندکی (ایران) قبول شد . (۳) .

۲ـ خراسان : بعد ازقرن سوم میلادی کلمه خراسان که درمعنی مشرق و مطلع آفتاب است پیدا شد ، واز قرن پنجم میلادی تاقرن نزدهم مسیحی در طی‌یکنیم هزار سال نام مملکت افغانستان بشمار رفت .

۳ـ افغانستان : در قرن نزدهم خراسان جای خودش‌را به‌اسم تازه (افغانستان) گذاشت. در قرن دهم کلمهٔ (افغان) که معرب (اوغان) بود درمورد قسمتی از قبایل پشتون کشور در آثار نویسندگان اسلامی پدیدار شد و به تدریج مفهوم آن وسیع‌تر شده میرفت تا در قرن هژدهم حاوی کلیه پشتونهای کشور گردید . واما‌نام (افغانستان) برای باراول در قرن سیزدهم درمورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید . درقرن چهاردهم این‌اسم مخصوص علاقه تخت سلیمان وماحول آن در مشرق کشور بود . درقرن شانزدهم علاقه های جنوب کابل عنوان ملك (افغان) گرفت در قرن هژدهم از دریای سند تاکابلستان وازنزدیك کشمیر و نورستان تا قندهار وملتان، مسکن افغانها خوانده شد . بالاخره درقرن نزدهم نام (افغانستان) به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت .

بیرق افغانستان :

مردم افغانستان ازقدیم حتی‌قبل از دوره اویستائی بیرق را شناخته واستعمال میکرده‌اند . در سرودیکه (ریشیها) بنام (آریا) دختر (یاما) نخستین پادشاه باختر سروده‌اند و در (هری وانگشه) قسمتی از مهاباراتا ـ گنجانیده شده، نام بیرقهای پرطاوس ونیزه سه‌سر باعلامت آفتاب وماه دربیرق روی نیزه‌ها ، ذکر شده. همچنین در دوره اویستائی (درفشاء ـ درفش) بیرقهای بلند بخدی (بلخ‌قدیم) خوانده میشد.

---

(۱) TORYANA (۲) AIRYANA

(۳) مراجعه شود برساله (آریانا) تالیف مورخ دانشمند احمدعلی کهزاد طبع کابل .

در اسطوره وشهنامها نیز ازبیرقهای پهلوانان قدیم کشور باعلامات سیمرغ، اژدها ، پلنگ، گرگ وغیره یاد شده است. طبق اشارات بعضی مؤرخین رنگ بیرق های افغانستان زردشتی (سبز) بوده است. ازقرن هشتم به‌بعد (از زمان ابومسلم) بیرق افغانستان رنگ سیاه داشت که بالای نیزه دوسر افراشته میشد . درقرن ده ویازده (دوره غزنوی) بیرق افغانستان علامت شیر داشت ورنگ بیرق شاهی سرخ بود. درقرن پانزده بیرق رسمی زرنگار افراشته میشد. ازآن بعد تاقرن نزده بیرق‌های رنگارنگ معمول بود. درقرن نزده بازرنگ بیرق افغانستان سیاه وعلامت آن (محراب ومنبر) باتیغ وتفنگ گردید. در قرن بیست (۱۹۲۸) از طرف لوی جرگه کشور رنگ بیرق (سیاه ، سرخ وسبز) وعلامت آن (کوه وآفتاب) معین شد. درسال ۱۹۲۹ مجددا علامت بیرق (محراب ومنبر وخوشه گندم) اختیار شد که تا امروز همچنان است.

چهارم

نفوس کشور

طبق یك احصائیه سال ۱۳٤۱ شمسی (۱۹٦۲) مجموع نفوس افغانستان بالغ است بر پانزده ملیون ودوصدوهفتاد ویك هزار وششصد و هشتادوهفت نفر بدین ترتیب:

ولایت کابل	۱٫٦۳۲٫۳۰۷
ولایت قندهار	۱٫۰۳٦٫۳۹۲
ولایت هرات	۱٫۰۰٦٫۳۲٥
ولایت مزار	٤۹۰٫۲۸٥
ولایت قطغن	۹۹۸٫۱٦۰
ولایت ننگرهار	۱٫۳۰٦٫٥۷۰
ولایت پکتیا	۷۲۹٫۷٦۳
حکومت اعلی غزنین	۱٫۰۰۸٫۲٤۸
حکومت اعلی پروان	۱٫۲۲۱٫٦۸۳
حکومت اعلی فراه	۲۱۸٫۸۲۷
حکومت اعلی میمنه	٤۳٥٫٥۱۸
حکومت اعلی بدخشان	۳۱٦٫٥۷٤
حکومت اعلی شبرغان	۳۹٥٫٥٦۰
حکومت اعلی گرشك	۳۰٤٫٤٦۸
تالقان	٤۸۱٫۳۰۱
غورات	۳۸۲٫۹۰٦
ارزگان	٥۰٥٫٤۱۸
بامیان	۳٤۳٫۲٦٤
قبایل کوچی ونیمه کوچی	۲٫٤٥۷٫۷٤٥
	۱٥٫۲۷۱٫٦۸۷

از این پانزده ملیون وسه صد هزار نفوس : یازده ملیون آن (تقریباً نود فیصد تمام نفوس) دردهات مملکت زیست مینمایند . دونیم ملیون دیگر به شکل نیمه کوچی وکوچی در دهات موسمی وغژدی وچادر زندگی دارند . ازهمین جهت است که امروز قضیه اسکان کوچیها وده نشین ساختن آنها - از نظر مصالح اقتصادی و اجتماعی - یکی از مسائل مهم وحل طلب افغانستان است . یك ملیون نفر (کمتر از ده فیصد نفوس کشور) در شهر ها حیات بسر میبرند .

قرار احصائیه رسمی وفیات درفی هزار ۹٫۷٤ نفر وتولدات فی هزار ۲۹٫٥٦ نفر است ، وقرار احصائیه بعضی متخصصین خارجی وفیات فی هزار ۲٥ نفر وتولدات فی هزار ۳۰ نفر است، که به این حساب ازدیاد نفوس در سال فی هزار تقریباً پنج نفر است - زیرا شرایط زندگی مادی مردم سنگین ووسایل حفظ صحت کم وناقص ولهذا تلفات - خصوصاً در اطفال - بیشتر است . تعداد مردها نسبت به زنها درحدود ۲ فیصد زیادتر است ودربین قبایل کوچی این ازدیاد مرد نسبت به زن بیشتر محسوس است . لهذا مسئله تسهیل وتحدید ازدواج بیك زن ازقضایای مهم اجتماعی کشور است .

پنجم

اوضاع اجتماعی

زبانهای ملی افغانستان :

الف - زبان دری : درولایات مرکزی، شمالی، غربی ودر تمام شهر های مملکت سخن زده میشود .

ب - زبان پښتو : در ولایات شرقی، جنوبی وجنوب غربی کشور بیشترتکلم میشود. گویندگان این زبان، اصلا تقریباً دوازده ملیون نفر است که امروز درحدود شش ملیون آن بین‌خط مصنوعی دیورند وسواحل راست رودسند افتاده است .

ج- زبان ازبکی : درشمال کشور ازطرف تقریباً یك ملیون نفر (بشمول ترکمن ها) تکلم میشود ، که منجمله تقریباً سه‌صد هزار نفر بزبان ترکمنی سخن میگویند .

ازجمله زبانهای دیگر محلی، مهمترین آن زبانهای نورستانی وبلوچی است که اولی درشمال مشرق مملکت ازطرف تقریباً یکصد هزارنفر ودومی درجنوب غربی کشور از طرف تقریباً هفتاد هزار نفر سخن زده میشود .

اما زبان عمومی تمام افغانستان همان دری و پښتو است که‌گویندگان سایر السنه بیکی ازاین دوزبان آشنا هستند .

۲- دین :

دین عمومی مردم افغانستان اسلام است. تقریباً بیشتر ازبیست هزار نفر هندو وچند هزار نفر موسوی پیروادیان جداگانه بوده ودرشهر ها زندگی میکنند .

(۳) ترکیب اجتماعی :

چون تقریباً نود فیصد نفوس افغانستان به‌امور زراعت اشتغال دارند - از آنجمله درحدود هشتاد فیصد ، بشکل ساکن وده نشین مصرف زراعت بوده وتقریباً بیست فیصد دیگر در چراگاه های کشور بمالداری میپردازند - لهذا ازنظر کمیت و کیفیت طبقات اساسی امروزی جامعه افغانستان راطبقات ملاك ودهقان تشکیل‌میکنند.

طبقهٔ ملاکین : ملاك افغانستان بالاتر از تقریبا پنجاه جریب تا پنجصد جریب واز پنجصد جریب زیاده ترزمین دارند. واین‌ها قسماً به‌تجارت وماموریت های دولتی هم مشغول اند. طبق احصائیه رسمی (۱) تعداد این‌ها معادل ۳۸ هزار خانواده وشش فیصد مجموع خانوار زارعین کشور است. مطابق به‌یك احصائیه متخصصین خارجی آنها هفتاد فیصد زمین‌های آبی کشور را دردست دارند . (۲) .

طبقهٔ دهقان : دهقانهای کشور به چند دسته تقسیم میشوند : اول دسته دهقانهای مرفه الحال که هریك ازبیست جریب زمین تا پنجاه جریب زمین دارند ، وطبق احصائیه رسمی - نه‌فیصد ازمجموع زارعین کشوراند . دسته دوم دهقانهای

میانه حال است که از هشت جریب زمین تابیست جریب زمین دارند . دسته سوم دهقانان خورده زمیندار است که ازسه جریب تاهشت جریب زمین دارند ، ودرزمینهای ملاکین به‌اجاره داری نیزکار یکنند. دسته چهارم دهقانان کم زمین ویا بی‌زمین است که دراراضی ملاکین به‌حیث ، بمیه کار، اجاره‌دار ویاجیر زراعتی کار مینمایند . طبق احصائیه رسمی متذکره سه‌دسته اخیرالذکر هشتاد وپنج فیصد مجموع زارعین‌کشور را تشکیل میدهند وطبق یکرقم متخصصین خارجی ثلث تعداد دهاقین کشور دهقانان بی‌زمین هستند .

نفوذ پول دردهات بیشتر شده میرود، لهذا زمین به‌شکل مال‌التجاره درآمده وقیمتش بلندتر میگردد. پس طبقه دهقان کم زمین به‌تدریج زمین خودرا از دست داده وجزو دهقانان بی‌زمین قرار میگیرند . این است‌که حل اساسی مسئله تقسیم اراضی دربرابر افغانستان بشکل یك قضیه عمده اقتصادی ، سیاسی وحیاتی قرار دارد.

طبقه بورژوازی : طبقه بورژوازی در زندگانی اقتصادی و سیاسی مملکت تاثیر زیاد دارد. تجار بزرگ توسط شرکتهای تجارتی وبانکها در تجارت خارجی و داخلی کشور ـ بواسطه صادرات و واردات مهم مال‌التجاره ـ بشکل عمده فروشی اشتغال دارند، وهم بعضاً درساحه صنایع به‌فعالیت میپردازند . تجار متوسط بین‌تجار بزرگ وتجار کوچك درنوسان است وتلاش دارد درصف تجار بزرگ قرار گیرد، ولی اغلب موقف شان ازدست رفته وبصورت تجار کوچك ونماینده خرید وفروش امتعهٔ وارداتی وصادراتی تجار بزرگ وعمده درمی آیند .

طبقهٔ کارگر : کارگران افغانستان در فابریکه ها وکارگاه های صنعتی ودیگر شقوق بیش از شصت هزار نفربوده وبواسطه انکشاف صنایع رو به‌افزونی ورشد است . این طبقه درصنایع جوان کشور اکنون قلیل وپراگنده است وتاکنون ازخود حزب واتحادیه وتشکیلات کارگری ندارند .

در سال ۱۹۵۹ معاش ماهوار یك‌کارگر عادی تاچهار صد افغانی، ازکارگر متوسط تاپنجصد وپنجاه افغانی وازکارگر ماهر تاهشتصد افغانی بود. درهمین سال یك کیلوگرام نان ۴٫۷ افغانی ـ برنج ۱۲ـ گوشت گوسفند ۱۵ـ روغن زرد ۴۲ـ بوره ۱۲ تا ۱۵ ویکمتر تکه چیت ۹ تا ۱۰ افغانی قیمت داشت .

طبقه متوسط شهری : این طبقه شامل استادان کسبه کاران ، مامورین‌کوچك رتبه دولتی ، قسمتی از روشن فکران ومتعلمین ، تجار خورده، دوکاندار ها وغیره بوده وکثیر العده میباشد ولی انکشاف صنایع سبك وتوسعه رقابت اموال وارداتی خارجی ـ کسبه کاران وپیشه‌وران را دوچار ورشکست وتجزیه بیشتر ساخته‌میرود . (به‌استثنای صنعت قالین‌بافی وگلیم‌بافی که‌وضع خوبی دارد) .

قشر روحانی : تعداد روحانیون افغانستان تخمیناً بیشتر از صدهزار نفر است. این‌قشر از طریق انجام امور مذهبی، امور قضائی وآموزگاری ارتزاق مینمایند واز همین راه درزندگی اجتماعی وطرز تفکر مردم مخصوصاً دردهات کشور تاثیرزیاد دارند .

قشر روشن فکران : روشن فکران کشور که از طبقات مختلف نشئت‌کرده‌اند درامور اداری وتصدی ها وخدمات علمی واقتصادی وغیره اشتغال دارند. این‌قشر بواسطه انکشاف معارف روز افزون بوده ودر حیات اجتماعی و سیاسی کشور تاثیر

بارزی دارند .

(٤) نظام زندگی اجتماعی :

در افغانستان باوجود انکشاف مناسبات سرمایه داری هنوز مناسبات فیودالی ونیمه فیودالی اساساً موجود است. درفامیل وخانواده عنعنه ودربین کوچیها ونیمه کوچیها مخصوصاً در ولایات شرقی افغانستان ـ عنعنه جرگه‌ئی نافذ است . جرگه‌ها اصلا ازنظام زندگی قبیلوی حکایت میکند، که اموردِاخلی قبیله را به‌مشوره (ریش سفیدان) حل مینماید، ودر راس قبیله خان (فیودال) ودر راس ده (ملك) قراردارد. نفوذخان وملك‌هم بسته به‌تناسب میزان اقتصادی آنها وقبیله شان است. ملاها مثل خانها وملك‌ها نماینده قومهای عمده‌در منطقه بشمار میروند .

در قسمت حقوقی احکام‌شریعت مقدم برقانون‌است. همچنین وسعت اختیارات دوائر قضائی وپولیسی وادارات حکومتی برمواد جامد قانونهای مدون میچربد. مرد برزن رجحان داده میشود وزن درمیراث نیمه مرد حصه‌میگیرد، در محاکم شهادت دو زن معادل شهادت یکمرد است ودر فسخ نکاح و تعدد زوجات هم مرد مختار است. به این ترتیب زن تحت قیود زندگی میکند .

(٥) خوراك، پوشاك ومسکن :

در شهر های افغانستان خوراك طبقات دارا ومتوسط عبارت است از:گوشت، برنج، سبزیجات، میوه وازنادار ها نان‌گندم وچای وقند. پوشاك طبقات دارا ومتوسط هم بطرز اروپائی به‌تدریج بیشتر شده میرود ، خانه‌های شان قسماً به‌سبك جدید، باخشت پخته وچونه وچوب وآهن ویاسمنت وگادر ـ مخصوصاً درمرکز وشهر های بزرگ ـ اعمار میشود. منازل اکثریت مردم ازگل وچوب است کوچه‌ها کثیف وخانه‌ها غیر صحی است. بعضاً شهرها دارای تنویر برق وسینما وتلیفون وراه‌های پخته‌است، شهرها هنوز کانال بدررفت ندارد . واما درده‌ات مملکت عموماً خانها ازگل وچوب تعمیر میشود وکوچی ها ونیمه کوچیها درچادر وغژدی زندگی میکنند، راهها وکوچه‌ها تنگ وخامه است، صفائی وحمام وبرق وجود ندارد. دراکثریت دهات دور دست خانه ها فرش ندارد ، ومردم روی چارپائی ویابوریا مینشینند . وسائل حفظ الصحه و تفریح وتعلیم موجود نیست .

خوراك مردم دهات عبارت است از : آردگندم یا آرد جواری، باقلی ، ارزن، لبنیات، بعضاً گوشت وگاهی میوه. لباس عمومی مرکب از پیراهن، تنبان، دستار، چپن، پیزار ویاچپلی است. زنها زیرجامه وپیراهن دراز میپوشند وزیورهای ارزان‌بها استعمال میکنند . بطور کلی بین تمدن سطحه وابتدائی شهرها بلازندگی دهات یعنی اکثریت مردم ـ تناسب موجود نیست . مراسم عروسی ومرده داری نیز بامصارف کمرشکن صورت میگیرد .

(٦) ساختمان دولت (رژیم سیاسی) :

طبق قانون اساسی کشور (مورخ ۱۹٦٥) رژیم سیاسی افغانستان (شاهی مشروطه) اعلان شده‌است . واورگانهای اساسی دولت: شاه، مجلس‌وزراء ،وزارت‌ها، جرگه‌مردم ، جرگه‌بزرگان ولویه جرگه است. مملکت نیز در ۲۸ واحد اداری (والی نشین) منقسم است ولی تاهنوز (۱۳٤۳ ـ ۱۹٦٥) مطابع ومطبوعات در دست دولت است واتحادیه های دهقانی وکارگری واحزاب سیاسی وجود ندارد .

ششم

وضع فرهنگی کشور

تعلیم وتربیه عمومی تحت‌نظر وزارت معارف قرار دارد . طبق احصائیه‌رسمی(۱) درافغانستان درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) : ده‌فاکولته - ۳۱ مکتب مسلکی - ۲۲ مکتب عالی- ۵۲ مکتب متوسطه -۵۳۳ مکتب ابتدائی - و۷۸۸ مکتب دهاتی - مجموعا یکهزار وچار صد وسی وشش مکتب موجود است که درآنها دوصد وسی وپنجهزار وسه صد ویکنفر شاگرد (پسر ودختر) تحصیل میکردند. نسبت تعداد طالبات به‌تعداد طلبه تقریبا یك برهفت بود. تعداد معلمین (ذکور واناث) پنجهزار ونهصد وهشتاد وسه نفر است. تمام این مکاتب درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) : ۱۴٫۷۱۹ نفر فارغ‌التحصیل داشت‌که ازآن‌جمله ۲۲۹نفر فارغ التحصیلان پوهنتون کابل -۹۰۷ نفرفارغ‌التحصیل مکاتب مسلکی - ۵۴۰ نفر فارغ التحصیل صنوف دوازدهم ومجموعا ۱۶۷۴ نفربود. علاوتا ۲۶ دستگاه مذهبی درتمام افغانستان موجود است که تقریبا ۳۰۰۰ شاگرد را درفقهه اسلامی وحفظ قرآن تدریس مینمایند. در حدود یکهزار نفر متعلم افغانی در ممالك خارجه تحصیل مینمایند. معهذا سطح تعلیم وتربیه عمومی پائین وفقراقتصادی عمومی، بافقدان معلم کافی، ولوازم تعلیمی کافی، مانع انکشاف سریع معارف ملی است. چنانیکه از ۲۰ فیصد نفوس کشور ۳ ملیون نفر آن‌بین سنین ۷و۱۳ مستعد تعلیم وتحصیل اند در حالیکه ده‌فیصد ازاین جمله تحت تعلیم وتربیه قرار دارند و مابقی از معارف عمومی محروم‌اند . پس عقب مانده‌گی معارف عمومی افغانستان از معارف عمومی ممالك شرقی وهم‌جوار امرحتمی است. چنانچه تعداد متعلمین افغانستان نسبت به جمعیت کشور دوفیصد است - درهند ۹٫۹ فیصد از پاکستان این نسبت ۷٫۳ واز ایران ۸ فیصد است. تعداد باسواد در افغانستان کمتر از ٤ فیصد مجموع نفوس کشور است .

وضع ادبی : چون مطبوعات ومطابع تاکنون (۱۳۴۳) همه در دست دولت است لهذا تمام جراید وروزنامه های کشور ناشر افکار حکومت بوده، درقسمت‌سیاست و اجتماعیات جنبه تبلیغاتی ویك جانبه دارد. نویسندگان وشعرای جوان کشور هم درساحه سیاست مقید ومحتاط اند . زیرا شرایط سنگین اداری مجال آن نگذاشته است تا آنچه میبینند ومیدانند آزادانه تصویر کنند- بلکه بیشتر مشغول موضوعات ادبی ومسلکی ویا تاریخی هستند. روی هم رفته ادبیات کشور درمرحله تکانهای تحول از دوره گذشته بدوره جدید قرار گرفته است. درافغانستان چندکتابخانه محدود هم است، همچنین در شهر های بزرگ سینما نیز وجود دارد.[۴]

---

(۱) کتاب پیشرفت پلان وتحلیل اوضاع اقتصادی سالهای ۳۵- ۱۳۴۰ نشریه وزارت پلان چاپ کابل سال ۱۳۴۲ (۱۹۶۳) .

هفتم

صحت عامه

در افغانستان صحت پانزده ملیون نفوس - زیر نظر وزارت صحیه - طبق احصائیه رسمی سال ١٣٤٠ (١٩٦١) : توسط پنجاه ونه شفاخانه - پنج زایشگاه - پنج سناتوریم توبرکلوز -١٩ لابراتوار -١٨ اکسریز -١٥٧ دواخانه -٢١١١ بستره- ٢٥٠ داکتر -٦٩ نفر معاون داکتر مراقبت ومداوا میشود . بهاین حساب در افغانستان بهر طبیب (بشمول اطبای معاون) پنجاه هزار نفر ازجمعیت کشور میرسد . درحالیکه درپاکستان بهر طبیب ١٤ر٨ هزار نفر - درایران بهر طبیب ٦ر٨ هزار نفر - در هندوستان ٤ر٩ هزارنفر - ودرترکیه بهر طبیب چهار هزارنفر میرسد. این ارقام‌عقب ماندگی فاحش افغانستان را درامور صحی نشان میدهد. تمام پرسونل فنی صحی افغانستان ١٣٠٠ نفر است .

هشتم

اوضاع اقتصادی کشور

۱ـ زراعت :

اساس اقتصاد کنونی افغانستانرا زراعت تشکیل میکند. طبق احصائیه‌رسمی سال ۱۹۶۳ـ اراضی قابل زرع کشور درحدود ۱٤ ملیون هکتار است . ازآن جمله فقط ۷ ملیون وهشتصد هزار هکتار تحت زرع قرار دارد ـ که پنج ملیون وسه صد و ده هزار هکتار آن آبی ودوملیون چارصد ونود هزار هکتار آن للمی است . اراضی آبی توسط دریا، جوی، کانال، کاریز وچشمه آبیاری میشود . اراضی للمی بسته به باران است. مهمترین مناطق زراعتی کشور حوزه آمو (ازکوکچه تاقیصار) ، مناطق غربی (ولایات هرات وسیستان) وحوزه سفلی نهرکابل است کود زمین عبارت ازکود حیوانی وانسانی است. کود کیمیاوی هنوز معمول نشده وتوزیع آن برای زارعین درطی سه سال بیکهزار تن نمیرسد. آلات زراعتی چوبی وقسماً آهنی است. ماشین فقط بطور نمونه وچند عدد بکار میرود. کوبیدن غله باگشتاندن چپر (توسط گاویاخر) صورت گرفته وباشاخی باد میکنند. غله توسط آسیای آبی یادستی آرد میگردد . پس به‌علت عدم کفایت آبیاری وفقدان ماشین وکود، سطح تولید غله‌باب وحیوانات نازل است. وتاسال ۱۳٤۰ سالانه حداقل احتیاج ٤۰ هزار تن گندم ازخارج وارد میشد. در حالیکه کمبود غله درسال ۱۳٤۳ (۲۳٤ر۰۰۰) تن است واین کمبودی سالانه رو به تزاید بوده برفقر مردم می‌افزاید . تولید غله‌جات در کشور بر فی نفر نفوس بطور متوسط تقریباً (۱۵۰) کیلوگرام میرسد ـ در حالیکه احتیاج بر فینفر ۲۳۵ر۵٦ کیلو گرام است ـ زیرا سطح حاصل زراعتی در کشور فی جریب خیلی پائین است و مناسبات فیودالی ونظام قبیلوی در دهات با امراض زراعتی وفقدان وسائل کافی آبیاری ـ مانع انکشاف زراعت گردیده است. معهذا زراعت اکنون پایه زندگانی مردم افغانستان است . نود فیصد ازمجموع نفوس به‌زراعت اشتغال دارد وبیش ازهفتاد فیصد تمام تولید عمومی ملی‌را محصولات زراعتی تشکیل میکند. وتقریباً تمام‌صادرات کشور به ممالك خارجه همان محصولات زراعتی افغانستان است . درسال ۱۹٦۰ سه ملیون ودوصد ونود هزار هکتار زمین آبی سه ملیون وششصد وهفتاد وششهزار تن اقسام غله جات حاصل داد. ودو صد وبیست ویکهزار هکتار زمین یکصد ونود سه هزار تن محصولات تجارتی داد ازقبیل : پنبه، لبلبو، نیشکر، حبوبات روغنی (کنجد، زغر وپنبه دانه) . همچنین شصت هزار هکتار زمین باغی سه‌صد وپنج هزار تن اقسام میوه ویکصد هزار هکتار زمین پنجصد هزار تن سبزیجات حاصل داد.

اراضی دولتی نسبتاً بسیار کم است و در حدودیکه قرار دارد به اجاره‌ملاو داده میشود. زمین‌های وقفی ازاراضی دولتی هم کمتر است ودراجاره زارعین گذاشته میشود. زمین‌های اشتراکی قبیلوی که درتصرف قبایل کوچی ونیمه کوچیهاست، روز بروز تحت ملکیت خصوصی درآمده میرود. پس بزرگترین قسمت اراضی تحت زرع

افغانستان همان ملکیت های شخصی است. گرچه ازنظر شرع اسلامی تمام چراگاه‌ها وعموم منابع آبهامثل کوه‌ها ودشت‌ها داخل ملکیت دولت بوده وتحت امر شاه است که هیچکس حق تملك آنرا ندارد .

باغ داری در افغانستان نقش بزرگی در اقتصاد مملکت دارد و برعلاوه مصرف داخلی سالانه درحدود پنجاه وپنج هزارتن انگور ،کشمش، انار، بادام، وپسته به‌ممالك خارجه صادر میکند. جنگلات افغانستان تقریباً یك ملیون هکتار مساحت را اشغال کرده است اما ازعدم اهتمام صحیح ووسیع برای حفظ آن‌تحت تهدید تخریبات روز افزون قرار دارد . درحالیکه ازنظر تجارت برعلاوه مصارف داخلی کشور (محروقات، امور ساختمانی ومو‌بل واثاثیه) ، صادرات چوب بخارج تقریبا یك فیصد مجموع صادرات افغانستان است .

درافغانستان در حدود سی ملیون حیوان وجود دارد که از آن جمله پانزده ونیم ملیون گوسفند، تقریباً پنج ملیون گوسفند قره‌قل، درحدود سه ملیون گاو ، یکنیم ملیون بز وماباقی اسپ، اشتر، خر وقاطر است . مالداری در افغانستان یکی از پایه های اقتصاد کشور است . صدور پوست قره‌قل بخارج درسال ۱۳۴۰ — ۱۹۶۱) بیش از دوملیون جلد بود. پشم بعلاوه سه‌هزار تن استهلاك در داخل درحدود هفت هزار تن‌بخارج نیز صادر میشود.

گلیم وقالین ازصادرات مهم افغانستان است . همچنین روده وپوست بز و گوسفند وبغنه جزء صادرات کشور است . به این حساب از مجموع اشیای صادراتی افغانستان بیشتر از (شصت فیصد) آن محصول مالداری افغانستان است . بعلاوه لبنیات — بعد از حبوبات— قسمت مهمترین خوراکه مردم‌را تشکیل میکند. گاو وخرهم در زراعت (ماشین) دهقان است. اسپ واشتر وقاطر وسیله حمل ونقل وباربری است .

مگر شرایط موجوده مالداری از لحاظ عدم کفایت چاه‌ها وآبیاری چراگاه ها، کثرت امراض حیوانی ، هوای سرد زمستانی، قلت علوفه وغیره— مانع انکشاف سریع مالداری است . درقسمتی ازفصول سال حیوانات از بته کوه‌ها وتپه‌ها تغذیه میشوند . درسال ۵۰—۱۹۵۱ درهرات در نتیجه یك مرض حیوانی ۸۰ فیصد حیوانات شاخدار بزرگ از بین رفت . روی همرفته سالانه از مجموع حیوانات افغانستان حد اقل (بیست فیصد) آن از امراض حیوانی میمیرند .

ملاکین بزرگ افغانستان خود بکار زراعت نمیپردازند وبیشتر به‌تجارت ، ماموریت دولت ویا معاملات پولی واخذ سود درشهر ها ودهات اشتغال دارند . اینها اراضی خود را بواسطه متنفذین وپیشه داران محلی، دراجاره دهقانهای بی‌زمین یاکم زمین میگذارند . همچنان ملاکین متوسط زمین خود را به‌اجاره میدهند. اما دهقانهای مرفه الحال شخصاً به‌کشت وکار پرداخته و یا زارع بی‌زمین را بطور دهقان اجیر ویا کارگر موسومی زراعتی استخدام میکنند .

شکل عمده اجاره سهمکاری درمحصول زمین بوده واین نشانهٔ از پسماندگی اقتصادی وانکشاف ضعیف مناسبات پول — جنس درکشور است . مگر نظر برشد سرمایه داری اکنون اجاره زمین به‌اساس پولی‌نیز رائج گردیده است . درصورتیکه زمین، آب، تخم، حیوانات کار وافزار تولید ازملاك باشد ومالیه را ملاك بپردازد سهم

دهقان درمحصول زمین (چهار یك) وگاهی (پنج‌یك) است . اگر دهقان دارای حیوانات کار وافزار کار باشد، آنوقت نصف محصول زمین را میگیرد وگاهی نصف تخم ونصف مالیه‌را هم میبردازد . درولایات غربی مناصفه کاری مروج است ودهقان نصف حاصل را برمیدارد . تا اینجا طرز اجاره زمین آبی بود. واما درزمین للمی ــ بواسطه زحمت بسیار وحاصلات کم ــ دهقان (چار پنجم) حاصل زمین را میبردارد وگاهی (نه‌دهم) حاصلات زمین حصه دهقان است. بیگار نیز برذمه دهقان میباشد . پولداران دهات (ملاك) دوکاندار ، ملك، وزمین‌دار مرفه در وقت احتیاج دهقانان کم بغل ــ به‌آنها پول قرضه باربح سالانه تاهفتاد فیصد میدهند وازاین رهگذر خودشان غني‌ترمیشوند ودهقانان نادارتر میگردند . تقسیم حاصل زمین بین ملاك ودهقان توسط قانون تنظیم نشده است . همچنین دهقان واعضای خانواده او درخانه ملاك نیز کار میکنند .

در قسمت مالداری ، مالداران بزرگ که هریك بیشتر از (یکهزار) گوسفند وبز دارند برای کارهای چوپانی ، چیدن موی گوسفند، رشتن پشم، دوشیدن شیر وتهیه لبنیات وغیره امور رمه‌داری وگله‌داری ــ از (دوصد تا دوصد وپنجاه نفر) در خدمت خود دارند . وبرای هر چوپان سالانه از هر بیست گوسفند خود یك گوسفند مزد میدهند و بعضاً یك چوپان تا نوصد وپنجاه گوسفند وبز را میچرانند . مالداران بزرگ که نفوذ قبیلوی بیشتر وچراگاه های غني‌تر در دست دارند، بعضاً در زمین های للمی به‌کشت برخي از حبوبات هم اشتغال دارند ودر بدل خدمت دهقان (چهاریکه) حاصلات زمین را میپردازند. عمدتاً مالداران درجزء رمه‌های گوسفند وبز خودیك تعداد ازسایر حیوانات مثل اسپ، اشتر، خر وگاو هم نگاه میدارند .

مالداران متوسط بالاتر ازصد راس تاپنجصد راس مواشي دارند . مالداران کوچك هر یك تا یکصد راس مواشي دارند . در مالداری نیز مثل زراعت ، صنایع دستي متمم اقتصاد کشور است . ولی اخیرا مالداران نیز به‌ساحه تبادله پول با مال التجاره کشیده شده وبه تدریج مالداران کوچك را بسوی تجزیه وناداری رانده میروند. تاهنوز هیچ‌گونه تشکیلات و اتحادیه‌های دهقاني درافغانستان وجود ندارد که از منافع آنها حمایت کند. لهذا دهقانان وچوپانان بشکل خاموش وتوکلی تحمل حوادث میکنند . از کریدتهای بانك زراعتي وصنایع روستائي وکوپراتیف‌ها عدهٔ محدود نسبتاً تواناتری حصه میبرند .

یك پروژه مهم آبیاری دولت درامور زراعت کشور پروژه هلمند وارغنداب است که ازسال ۱۹٤٦ کارآن توسط کمپني موریسن ندسن امریکائی آغاز گردیده است . وتا اکنون درآن بیشتر از (یکصد ملیون) دالر به‌مصرف رسیده است . ولی از جمله (سه صد هزار هکتار) زمین جدید پیش‌بیني شده فقط (سی هزار هکتار) زمین جدید قابل اسکان یکهزار وسه صد فامیل وقابل استفاده بدست آمده و بقیه شوره‌زار برآمده است . پروژه مهم دیگر آبیاری کانال ننگرهار است، که توسط متخصصین اتحاد شوروی اعمار گردیده است . این کانال ۲۵٫۰۰۰ هکتار زمین‌جدید زراعتي و ۷٫۰۰۰ هکتار زمین موجوده را آبیاری خواهد کرد. مگر تاهنوز شکل‌زراعت بطور عموم بشکل زراعت قبل از سرمایه داری باقیمانده است .

(۲) صنایع :

بر عکس تشکیل سرمایه های تجارتی ، زمینه تشکیل تولیدات صنعتی بسیار دیرتر در افغانستان تهیه شد. وقتیکه تاسیس‌صنایع شروع شد بازهم بنابر ضعف قوه برقی، انکشاف ضعیف داشت . مثلا تا ۱۹۵۸ چهل استیشن برق باقوه عمومی چهل و هشت هزار کیلوات کار میکرد . بعد از تاسیس شرکت های سهامی ـ باحق انحصار در تورید اموال از خارج وصدور اموال بخارج ـ سرمایه متراکم شده وباعث استعمال قسمتی ازآن در ساحه صنایع گردید . لهذا فابریکه های صنایع سبک برعلاوه فابریکه های قدیم (لوازم حربی، نساجی، گوگرد، برق، چرم) بمیان آمد . از قبیل فابریکه های تولید برق، نساجی، گوگردسازی، تیل‌کشی، صابون وچینی سازی ، قند وسمنت ، حفظ میوه، تصفیه پنبه، ورکشاپ های ترمیم موتر وماشین و تولید قسمتی از افزار کار، فابریکه قیر سازی، نجاری ، چرمگری، بوت دوزی ، مسلخ، وغیره . باآنهم سطح تولید باوجود اندکی سرمایه گذاری خارجی (که‌طبق قانون اجازه سهم گیری سرمایه خارجی مصوبه سال ۱۹۵٤ بعمل آمده است) بسیار پائین ـ ونسبت تولیدات صنعتی به تولیدات عمومی زراعتی کشور مساوی (یك بر یازده) است . مثلا تولیدات عمده صنعتی طبق احصائیه رسمی درسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) قرار ذیل بود :

قوه محرکه برقی ۸۰ر۱۲۰ ملیون کیلوات ساعت ـ ۸٤۰ر٤۷ کیلوات
برق دیزلی ۲٦ر٤ ملیون کیلوات ساعت ـ ۸۷۰ر۵ کیلووات
برق بخار ۷۲ر۱ ملیون کیلوات ساعت ـ ۲٤۰ر۵ کیلوات
منسوجات نخی ۲۷ ملیون و ۲۳٤ هزار متر
منسوجات سندی ۲٦۷ هزار متر ـ منسوجات پشمی ۱۵۷ هزار متر
سمنت ٤۰ هزار و ۱٦۹ تن متریك
گوگرد ٤٤٤ هزار درجن
صابون ۲ ملیون ۵۸۹ هزار کلچه
چینی بات ۰۰۰ر۱۸۰ عدد
بوره و قند ۸٤٤ر٤ تن متریك
ذغال سنگ ۸٤٤ر٦٦ تن متریك
نمك ۷۸٤ر۲۲ تن متریك
لاجورد ۳ تن متریك
ابرك یکهزار تن
بیرل سی تن
تیل نباتی ۸۰۰ر٤ تن

روی همرفته پنجاه فابریکه در ساحه صنایع سبك وصنایع ارتزاقی ، چهل دستگاه برقی، سه‌معدن ذغال سنگ، چندین معادن نمك، گوگرد، ابرك ومعادن دیگر است که درتمام آنها در حدود سی هزار کارگر مشغول کار است . از معادن یاقوت، نقره، سرب وآهن وغیره استفاده نشده است . درحالیکه ذخیره‌آهن‌در معادن‌افغانستان

متجاوز از دو ملیارد تن است. تفحصات نفت در جریان است . ذخائر مکشوفه گاز طبیعی در حدود ٦٢ ملیارد متر مکعب تخمین شده است .

افغانستان از لحاظ سطح انکشاف اقتصادی از ممالک مشابه خود هم عقب افتاده تر است . مثلا درسال ۱۹٦۳ تولید قوه برق در کشور بر فی‌نفر ۱٫۱۲ کیلوات ساعت بود . درحالیکه ازهند ۱٫۴۵ کیلوات ساعت، در پاکستان ۱۵٫۰ ودر ایران ٤٤ کیلوات ساعت بود. همچنان سمنت که میزان تولید آن برفی‌نفر در افغانستان (۱۹٦۳): ۷٫۹ کیلوگرام بود، درهندوستان ۱۷٫۹ کیلوگرام ، درپاکستان ۱۲٫۱ کیلوگرام ، درترکیه ۷۳٫۳ کیلوگرام و در ایران ۳۸ کیلوگرام بود . افغانستان از نظر تولید برفی‌نفر ذغال سنگ، بوره، پارچه‌باب ویک قسمت مواد دیگر نیز ازممالک شرقی و همجوار خود پس مانده‌تر است. بطور مثال پانزده ملیون نفوس‌کشور سالانه حداقل بیکصد وپنجاه ملیون متر پارچه پوشاکه باب احتیاج دارد. درحالیکه تولیدات‌فابریکه‌ئی افغانستان یك بر پنجم این احتیاج را میتواند رفع کند . بقیه مایحتاج را بااآنکه منسوجات دستی کشور تااندازه تولید میکند ـ سالانه درحدود پنجاه وشش ملیون‌متر پارچه خارجی با مقداری هنگفتی از البسه مستعمل خارجی بائیستی رفع نماید .

روی همرفته تمام تولیدات صنایع ماشینی ودستی افغانستان ٦٫٥ فیصد تولیدات عمومی ملی کشور است . درحالیکه ذخایر دست نخورده موجود وبنابران زمینه جذب سرمایه، آماده است. سرمایه گذاری خارجی در تولیدات اندك است و سرمایه گذاری آزاد داخلی نسبت به سرمایه گذاری دولت خیلی کم است . تجار کشور بیشترباماهیت‌دلالی مشغول‌تجارت وارداتی‌وصادراتی ـ بغرض اخذحداکثرسود ـ میباشد و قسماً سرمایه آنها در قالب احتکار گذاشته میشود وبه‌زمین ، باغ، عمارت، نقود واسعار تبدیل میگردد، وهم بعضاً به‌فرار درخارج میرود . این است که کمبود سرمایه در داخل، صعود سودرا نتیجه میدهد . چنانچه ربح بانکها سالانه تا ده فیصد واز بازار آزاد در شهر ها تا ۲٤ فیصد و گاهی بیشتر است . پس انکشاف صنایع بسیار بطی وکند پیش میرود وکشور هنوز در حالت منبع مواد خام برای ممالك‌خارجی، وبازار فروش مواد پخته ممالك صنعتی خارجی قرار دارد.

صنایع دستی کشور عبارت است از قالین، گلیم، که بخارج هم صادرمیشود جل وجوال، پارچه باب نخی وپشمی وابریشمی، چرمگری، فلزکاری، آهنگری،زرگری، آلات زراعتی، حلبی سازی ، تیل‌کشی ، صابون وگرسازی ، کلالی‌گری وغیره که‌این همه اشیای مورد احتیاج عامه‌را قسماً تهیه میکنند. ولی‌هنوز صنایع دستی بانقش‌مهمی که دراقتصاد کشور دارد، طرف حمایت، کمك ورهنمونی وسیع قرار نگرفته است. پیشوران هیچ‌نوع تشکیلات واتحادیه صنفی ندارند، لهذا محکوم به‌حوادث وپیش‌آمد ها هستند . موسسه «کسه اعتبارات صنعتی» نمیتواند درکشور ازعهد دادن کریدت های ضروری واحیا کننده صنایع دستی بدرآید . زیرا قرضه های آن بدسترس‌تعداد محدودی روشناس قرار میگیرد .

(۳) حمل ونقل وارتباط :

در زمین : افغانستان خط آهن ندارد . فقط یکبار درسال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸)دولت وقت دراین موضوع داخل اقدام شد وباکمپنی های راه آهن سازی جرمنی وفرانسه قرارداد هائی بست که باتمدید خطآهن ، جنوب کشور باشمال آن وصل شود. ولی

اغتاش ارتجاعی (بچه سقا) این قرارداد را باتمام ریفورمهای ده ساله وخود دولت یکجا ازبین برد. لهذا تمام حمل و نقل کشور منحصر به‌کاروانهای حیوانی وقسماً موتری باقیماند . بعد ها به‌تدریج وکندی راه سازی انکشاف کرد وحمل نقل‌موتری بیشتر شد. اکنون شبکه حلقوی راه‌ها ازکابل بشهر های کشور وتوسط راه های فرعی بسرحدات اتحاد شوروی ، ایران و پاکستان درطول مجموعی بیشتر از ۰۰۰ر٦ کیلومتر ممتد است .

حمل و نقل تا سال ۱۹٦۱ با هشت هزار موتر بارکش ویکهزار بس بعمل‌می‌آمد. درحالیکه درهمین سال به‌تعداد ششهزار موتر تیزرفتار درکشور بود. ولی هنوز قسمت عمده حمل ونقل داخلی توسط حیوانات بارکش انجام میبابد . ممثل اقتصاد فیودالی درساحه حمل ونقل حیوانات بارکش است .

شاهراه کابل ـ قندهار ـ هرات وکابل ـ مزار وکابل ـ تورخم ، مهمترین راه‌های اقتصادی کشور است . درسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) بیشتر از ٥٤ شرکت‌سهامی حمل ونقل در کشور بامور حمل ونقل زمینی اشتغال داشت ودولت در بیشتر از۳٥ شرکت آن سهیم بود. چون افغانستان ازراه بحری محروم ساخته شده است لهذا زندگانی اقتصادی او بسته به‌ترانزیت مال التجاره است که از خاکهای اتحاد شوروی، پاکستان وایران عبور وبدنیا مرتبط میشود .

در هوا : درافغانستان درسال ۱۹٦۱ شرکت هوائی آریانا توسط طیارات‌دست داشته خود (٦ عدد) از نه‌میدان هوائی کشور (کابل، بگرام، جلال آباد، قندهار مزار ، میمنه ، قندوز . هرات وسبزوار) متجاوز از ٤۱ هزار نفر مسافر ، وشش‌ملیون تن‌مال‌التجاره را درداخل وخارج‌مملکت‌منتقل ساخته‌است.قسمت عمده‌مال‌التجاره‌قالین، قره قل ومیوه‌خشک بود. ارتباط‌هوائی بین‌المللی افغانستان‌بااتحاد شوروی،ایران،هند، پاکستان ، فرانسه‌وسایر ممالک خارجی برقرار است . نظارت استیشن های‌مترلوژی وحمل نقل هوائی بریاست ملکی هوائی کشور تعلق دارد. چنانکه اداره حمل نقل زمینی زیر نظارت ریاست ترانسپورت عمومی است. ومجموعاً جزء وظائف وزارت خانهای مربوطه محسوب است .

(٤) مخابرات :

درحال حاضر عمومی‌ترین وسیله ارتباط درافغانستان پسته است‌که تحت نظر وزارت مخابرات توسط طیاره وموتر منتقل میگردد وسالانه ٥ر٤ ملیون انتقالات پستی را انجام میدهد. مجموع ادارات پستی کشور در ۱۹٦۱ عبارت بود از ۳٤٤ شعبه و ۲۰۰ر۱ پرسونل پستی بشمول تلیفون وتلگراف . همچنین ۲۳۹ عدد سویچ‌بورد و ۳۰۰ر٦ تلیفون در کشور موجود بود. خطوط تیلگرافی و تلیفونی کابل را به ایالات و سرحدات مملکت وصل میکند. درزمینه پسته رسانی، افغانستان باخطوط هوائی اتحاد شوروی، ایران، اتلزونی، ایتالیا، هالند، سویدن وغیره موافقاتی نموده است.دستگاه های رادیونی کشور تشکیلات جداگانه دارد .

(٥) قوای بشری وبازار استخدام :

موضوع احصائیه‌های نفوس درافغانستان هنوز بشکل بسیار ابتدائی‌مطرح است. باآنهم به‌اساس احصائیه رسمی بازار استخدام کابل در ۱۹٦۱ نشان دادکه :

استخدام قسمت دولتی بر ۲۷٫۶۰۰ مرد و ۲٫۲۵۰ زن بالغ میشود . استخدام قسمت شخصی بشمول تشکیلات صنایع، تجارت، دوکانها، موسسات کوچك و اشخاصیکه بصورت غیر مستقیم استخدام شده‌اند ۲۴٫۷۲۰ نفر است . مجموع کمبود درساحه دولتی وشخصی ۵٫۱۹۲ نفر مرد و۳۸۰ نفرزن بود. تعداد مجموع مستخدم زن درکابل به ۲٫۸۷۰ نفر میرسید . پرسونل کمبود بیشتر عناصر دفتری، قسماً انجنیر های متنوع، مهندس، کارکنان اکسریز، نقشه‌کشی، لابراتوار، برق، عکاسی، نساج وآهنگر بود .

درعوض تعداد مراجعین کار طلب درکابل ماهانه تاچهار صد نفر بدائره استخدام وزارت معادن میرسد . این مراجعین نجار، گلکار، حجار، نل‌دوانی، برقی، ترمیم‌کار موتر، میخانیك ، دریور، فارغ‌التحصیلان صنف ششم مکاتب ، مامورین متقاعد ومبتدی هستند. درحالیکه عده زیادی ازبیکاران هنوز ازوجود دائره استخدام ونوعیت وظیفه آن آگاه نیستند. رقم ماهانه مراجعین نشان میدهد که بیکاری‌منحصر به‌افراد بی‌شغل وپیشه نیست بلکه بیکاری شامل حال کارگران ماهر ونیمه ماهر هم است. اگر احصائیه های بازار استخدام تمام ایالات کشور موجود میشد، البته میزان صحیح کارگر وبیکار کشور واضح میگردید. درهر حال میتوان گفت تعداد بیکاران افغانستان نسبتاً زیاد است . زیرا جریان بی‌زمین شدن دهقانان دردهات وقلت دستگاه های صنعتی درشهر ها باعث افزونی بیکاران در روستاها وشهر ها میگردد.

(٦) تجارت خارجی:

دولت با پیروی از روش اقتصاد رهنمونی شده وپلاننگ رهبری شده (مؤسسات دولتی، کنترول اسعار وقرار دادهای تجارتی باممالك دیگر) وسرمایه داران بزرگ توسط شرکت‌ها وبانکهای خویش تجارت خارجی کشور را در دست دارند. مؤسسات تهیه غله، دیپوی ادویه، ریاست انحصارات دولتی، بابیشتر ازهشتاد شرکت وموسسه تخصصی شخصی (به‌اشتراك سرمایه دولتی) ، اطاقهای تجارت (زیر نظر وزارت تجارت) ، با بانك‌های افغانستان، زراعتی، صناعتی، رهنی وتعمیراتی وتجارتی- همه دست دولت را درتجارت دخیل نگهمیدارد. تورید بنزین، روغنیات، بوره، سگرت، غله، قسماً موتر، ماشین آلات ، سمنت وغیره مربوط سکتور دولتی است. قسمت عمده اموال صادراتی کشور دردست شرکت های تخصصی شخصی - بااشتراك سرمایه دولتی - است. مانند شرکت قره قل که صدور تمام قره‌قل - شرکت «وری» که صدور هفتاد فیصد پشم مملکت - و «اتحادیه پنبه» صدور هفتاد فیصد پنبه افغانستان را دردست دارند. بعلاوه این‌ها، صدور میوه، قالین، حبوبات روغن دار، پت‌بز، پوست گوسفند وبز، نباتات طبی، چوب وغیره نیز مربوط شرکت های مذکور است. به‌این صورت سرمایه داری دولتی منکشف ونقش وزارت تجارت بزرگ گردیده است.

اما عدم انکشاف صادرات کشور به علت عدم انکشاف زراعت و صنایع، عدم کفایت سرمایه، بلندی نرخ ترانسپورت، مالیات سنگین دولت بالای اشیای‌صادراتی، ومجبوریت مؤلدین به‌قبول نرخ نازل فروش تولیدات خود، وهمچنین عدم صحت باربندی، پاك‌کردن اشیای صادراتی، درجه‌بندی صحیح، بافقدان وسایل خوب حفظ وذخیره میوه‌تازه محسوس است. تجارت خارجی افغانستان منبع عمده تراکم سرمایه

وعایدات بودجه دولت است وهم ازطرف دیگر درسیاست دولت افغانستان مؤثر است. نظر به ضعف صنعتی و زراعتی ، افغانستان قسمت عمده مواد مورد ضرورت زندگی خود را از ممالك خارجه وارد میکند از قبیل مواد استهلاکی : چای ، بوره ، پارچه باب، پاپوش ، گوگرد، آلات چینی، سگرت، گندم وغیره اشیای تجملی وهمچنان اشیای تولیدی ، تجهیزات بزرگ ساختمانی، ماشین‌باب صنعتی، موتر، طیاره، بنزین، روغنیات‌وغیره. درسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱)مجموع صادرات‌کشوربخارج «دوملیاردوچارصدو دوملیون و پنجصد وسی وششهزار افغانی» ومجموع واردات ازخارج «چهار ملیارد و چهارصد وپنجاه ونه ملیون و دو صدو چهل وسه هزار افغانی»بود. به‌این ترتیب کسر بالغ میشودبر : دوملیارد وپنجاه وشش ملیون وهفتصد وهفت هزار افغانی .

ارقام رسمی ، کسر اموال وخدمات را درسال ۱۹٦۱ چنین نشان میدهد:

اموال وارده، ۱ر۹۹ ملیون دالر

اموال صادره ٤ر۵۳ ملیون دالر

کسر آن ۷ر٤۵ ملیون دالر

کریدت ها ویاعواید خدمات ۰ر۱۰ ملیون دالر

دیبت ها ویا تادیات خدمات ۵ر۲۲ ملیون دالر

کسر آن ۵ر۱۲ ملیون دالر

پس کسر مجموع اموال و خدمات ۲ر۵۸ ملیون دالر میشود .

بعلاوه تادیه قروض ممالك خارجی نیزباید ازهمین صادرات افغانستان بعمل آید وطبق‌یك نشریه رسمی مجموعی قروض طویل المدت خارجی دراخیر سال ۱۳٤۰ معادل به‌ملیارد افغانی یادوصد ملیون دالر است. پرداخت اقساط ومفادآن، سالانه تقریباً دەملیون دالر میشود .

تا اکنون (۱۳٤٤ - ۱۹٦۵) مجموع قروض خارجی بالغ بر پنجصد وسه اعشاریه هفت‌ملیون دالر گردیده است. همچنین ازدوصد وبیست ملیون دالر کمکهای بلاعوض ممالك خارجی استفاده بعمل آمده است. رقم بزرگ قرضه از اتحاد شوروی گرفته شده وبالغ بر ۸ر٤۱٤ ملیون دالر است. همچنین رقم بزرگ امداد بلاعوض ازایالات متحده امریکا وبالغ بر ۱۳۱ ملیون دالر است. بقیه قروض وامداد ازسایر ممالك ازقبیل جمهوریت اتحادی آلمان، چکوسلواکیا، انگلستان وغیره بشمول بانك جهانی گرفته شده‌است. تادیات‌ تکت پولی واقساط قروض (سالانه تا حدود یازده ملیون‌دالر) درسال ۱۹٦۱ تقریباً ۲۰ فیصد مجموعی صادرات افغانستان را تشکیل میکرد. ممکن است این تادیات تابعد ازسال ۱۹۷۰ نیزدوام کند. منبع پرداخت قروض خارجی در دوره طولانی - همان صادرات افغانستان بخارج است، که اسعار وارد مینماید .

تعرفه گمرکی اموال وارداتی کشور ازیك تاصد فیصد قیمت‌مال فرق میکند. تعرفه گمرکی اکثر اموال وارداتی از۳۵ تا ٦۰ فیصد است. تعرفه گمرکی اموال‌صادراتی از۵ تا ۸۰ فیصد است. مثلا تاقبل ازسال ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) ازقره قل ۵ر۷ فیصد - ابریشم ۳۰ - ازپنبه ۱۰ - ازانگور تازه ۲۰ - ازپسته ۳٦ - ازقالین ۲۰ - ازپوست بز و گوسفند ۲۵ - از روده ۵ - واز نباتات طبی ۳۰ - فیصدبود. صدورحیوانات زنده ، غله، روغن‌باب، طلا ونقره، اشیای عتیقه واموال وارداتی ممنوع است .

تجارت خارجی افغانستان باسه ساحه : کنترول شده (هندو پاکستان) حوزه

بارتری (اتحاد شوروی، چکوسلواکیا، پولیند وجمهوریت مردم چین) وساحه تبادل آزاد (ایالات متحده امریکا، ممالك اروپائی غربی وجاپان) میباشد یعنی با بیشتر از سی کشور خارجی داخل معامله است. میزان تجارت وارداتی وصادراتی باساحه کنترول شده ازسال ۱۳۳۵ (۱۹۵٦) تاسال ۱۹٦۱ بسیار تنزل کرده و واردات از ۳٤ فیصد به ۱۰ فیصد، صادرات از ۲٤ فیصد به۱۲ فیصد رسید. وطی همین دوره درحوزه بارتری صادرات ۳٦ فیصد وواردات ۵۷ فیصد بود. ودرساحه های تبادله آزادصادرات ۵۲فیصدوواردات۳۳فیصدگردید. صادرات‌عمده‌افغانستان‌قره‌قل،میوه خشك‌وتازه،پشم، پنبه،قالین،گلیم،پوست‌بز وگوسفند.روده.وحبوبات است که‌روی‌همرفته۹۸فیصدمجموع صادرات‌کشوررا‌تشکیل میکند.ازآنجمله‌قره‌قل درسال۱۳٤۰ (۱۹٦۱): ۲۹فیصدتبادلات بوده بازارش نیویارك ولندن وحاصل قیمت‌آن اسعار میباشد. میوه‌جات خشك در همین سال ۱۷ فیصد صادرات بوده وبازار آن نیم‌قاره هندوستان وحوزه بارتری (٤۰ فیصد آن) است. پنبه ۱٦ فیصد صادرات، بازارآن حوزه بارتری (۹۰ فیصد آن) و اروپائی غربی است. گلیم وقالین ۱۷ فیصد صادرات است که ۸۵ فیصد آن به‌اروپای غربی میرود (سال ۱۳٤۰). پشم ۱۵ فیصد صادرات بوده وبازار های آن اتحاد شوروی اتازونی واز مقدار قلیل آن برطانیه، پاکستان وچکوسلواکیا است . میوه تازه ۱۰ فیصد صادرات بوده و بازار آن هند و پاکستان و حوزه بارتری است . از مواد صادراتی دیگر روده است که یک تا دو ملیون دسته به ممالك آلمان غربی، اتازونی، هالیند، سویدن وسویس صادر میشود. از حبوبات پنبه‌دانه تانه‌هزار تن به چکوسلواکیا وهند، ودانه کنجد وکتان تاششهزار تن به اتحاد شوروی ، هالندونیم قاره هندوستان صادر میشود. نباتات طبی تادو هزارتن به‌هند وایران میرود. چوب به‌قیمت بیشتر ازیك ملیون دالر به‌پاکستان صادر میشود. یکمقدار کمی هنگ به کشور چین میرود. بعلاوه کمی پشم شتر، مقداری تنباکو، لاجورد وپوست حیوانات شاخدار بزرگ نیز جزء صادرات کشور است .

تولیدات موادخام افغانستان زیر تاثیر رژیم اقتصادی داخلی، حوادث جوی و فقدان وسایل فنی ، قرار داشته وصادرات آنهم تابع حادثات اقتصادی وسیاسی با ممالك همجوار است . زیرا افغانستان دروازه بحری خود را از دست داده و در خشکه محاصره شده است. همچنان قیمت تولیدات افغانستان تحت مصارف گزاف ترانسپورتی معین میشود . چراکه افغانستان در آسیای میانه یگانه مملکتی است که خط آهن ندارد وحتی لزوم داشتن این رکن بزرگ زندگی اقتصادی را فراموش کرده است . بااین حال ارزش صادرات اموال وخدمات افغانستان درسال ۱۹٦۱ به شصت ملیون دالر یاسه ملیارد افغانی (یك دالر معادل ۵۰ افغانی) بالغ میشود که تخمیناً ده فیصد ازمجموع ماحصل غیرخالص ملی‌کشور است. دراین صورت مجموع ماحصل غیر خالص ملی سالانه ششصد ملیون دالر یاسی ملیارد افغانی میشود. که‌بهر نفر از نفوس کشور دوهزار افغانی یاچهل دالر میرسد . طبق ارقام‌یك منبع خارجی عایدات سالانه بهر نفر ازنفوس افغانستان بیست دالر معادل یکهزار افغانی میرسد، واین

پائینترین سطح عایدات درتمام جهان است.

واردات افغانستان ازخارج دوقسم است: یکی مواد استهلاکی ودیگر اموال دارای اهمیت صنعتی . قسم اول مواد غذائی (بوره، چای، گندم)، محصولات تنباکو، منسوجات، البسه وپاپوش ، لوازم طبی، صابون ولوازم منزل، سامان تجملی وآرایشی، اموال استهلاکی دوامدار، اجناس متفرقه وغیره درسال ۱۹۶۱ به قیمت ۱٫۵۴۸٫۰۰۰٫۰۰۰ افغانی معادل ۳۴٫۴ ملیون دالر وارد شده است. قسم دوم از قبیل محصولات نفتی تایر وتیوپ رابری ، عراده جات زمینی، فلزات ، مواد تعمیراتی، ماشین باب وغیره درسال مذکور به قیمت ۶۵ ملیون دالر معادل ۲٫۹۲۵٫۰۰۰٫۰۰۰ افغانی واردگردیده است . قیمت مجموعی اموال فوق الذکر بالغ میشود بر ۴٫۴۷۳٫۰۰۰٫۰۰۰ افغانی.

منابع عمده اموال وارداتی افغانستان درسال ۱۳۴۰ (۱۹۶۱) قرار زیر بود:

گندم	اتحاد شوروی وایالات متحده امریکا
شکر	اتحاد شوروی
چای	هند ، جمهوریت مردم چین وشوروی
منسوجات نخی و نخ	هند ، پاکستان ، اتحاد شوروی وجاپان
منسوجات سندی	جاپان
سایر منسوجات و البسه نو	جاپان وممالك اروپای غربی
انواع پاپوش	پاکستان، جاپان، اتحادشوروی، چکوسلواکیا، برطانیه وهند
البسه مستعمل	ایالات متحده امریکا
ادویه وسامان طبی	ممالك اروپای غربی
لوازم خانه	جاپان
رادیو، سامان برقی وغیره	جاپان و ممالك اروپای غربی
ظروف چینی	جاپان و اتحاد شوروی
ظروف فلزی	هند
گوگرد	اتحاد شوروی
محصولات نفتی	اتحاد شوروی، ایران وبحرین، ایالات متحد امریکا، پاکستان (شرکت برماشیل)
تایر وتیوپ رابری	ایالات متحد امریکا ، ممالك اروپای غربی ، جاپان و اتحاد شوروی
عراده های موتری سرك رو	ایالات متحد امریکا، اتحادشوروی وممالك اروپای غربی
بایسکل	جاپان وممالك اروپای غربی
ماشین باب	اتحادشوروی، ایالات متحده امریکا اروپای غربی، چکوسلواکیا ، جمهوریت مردم چین وجاپان

در سال ۱۳۳۷ (۱۶۵۸) طبق یك احصائیه خارجی تجارت خارجی افغانستان با ممالك سرمایه داری وممالك سوسیالستی به فیصدی قرار ذیل بود :

تدویر	واردات	صادرات
ممالك سو سیالستی ۳۳٫۹ـ	۴۱٫۰ـ	۲۶٫۰
ممالك سرمایه داری ۶۶٫۱ـ	۵۹٫۰ـ	۷۴٫۰

(۷) موزان پول :

در افغانستان شش مؤسسه بانکی موجود است که ازآن جمله سه تای آن

بانك دیپازیت (دافغانستان بانك ، پشتنی تجارتی بانك وبانك ملی) وسه تای دیگر (بانك رهنی، بانك زراعتی وکسه اعتبارات صنعتی) موسسات مالی اند که دیپازیت‌آن اندك است . نشر بانك نوت از طرف بانك مرکزی (افغانستان بانك) بعمل می‌آید . عرضه پول درسال ۱۹٦۰ به ۰۰۰ر۰۰۰ر٥۳٦ر۲- افغانی رسید که نسبت به‌چارسال بیشتر ۲۳ فیصد افزایش را نشان میداد. این‌تزئید متکی به‌تزئید بانك نوت وپول فلزی درچلند بود، درحالیکه امانات خصوصی بسیار کم بود. درسال مذکور مقدار طلاونقره‌واسعاربانك‌مرکزی تقلیل‌گردید. دارائی‌نقره‌وطلاواسعارآن ۰۰۰ر۰۰۰ر٥۷۹ر۱ افغانی بود. پشتیوانه بانك نوت ها به‌طلا ونقره ٤٥ فیصد بود وبعدها مقررشد که‌این پشتیوانه ۳۰ فیصد باشد. دارائی طلای بانك مرکزی دربانك فدرال امریکا طی چندین سال چندان تغییری نکرد . بانك های دیپازیت افغانستان که باسرمایه تقریبا یك ملیارد افغانی کار میکنند پس‌انداز کم دارند وامانات مردم ازآن هم کمتر است. بانك ملی که دراول بشکل یك شرکت سهامی دردست شرکاء باسرمایه چند صد ملیون افغان[illegible]د وباحق انحصارات تجارت میکرد ـ امروزهم درداخل وخارج‌مصروف‌تجارت است (دراین‌اواخر درصنایع‌نیز تااندازه‌دست زده‌است) وازکریدتیکه میدهد سالانه از ۸ تا ۱۲ فیصد سود میگیرد. ربح سالانه بانك تجارتی از ۸ تا۹ فیصد است .
در هر حال تزئید تقریباً مسلسل نشر بانك نوت ها در افغانستان ، گرچه اندکی در ارتقای واردات و صادرات کشور کمك کرد ، ولی‌نظر به‌قلت تولیدات ،صعود قیم اشیاء را دربازار داخلی نتیجه داد. لهذا تورم پولی آغازشد ونرخ اشیای وارداتی کشور دربازار بین المللی بلند رفت. معهذا مقدارپول منتشره درافغانستان برفی نفر نفوس پائین ترین کمیت را درجهان دارد .

اسعار : افغانستان احتیاج اسعاری خودرا از طریق صدور اشیاء دربازارهای خارج رفع مینماید. ولی حاصل این اسعار مصارف پروژه های‌انکشافی مملکت‌راکفایت نمیکند . مثلا درپلان گذاری اول ـ تاسال ۱۳٤۰ شمسی ـ مصرف به ۳ر۱۰ ملیارد افغانی رسید در حالیکه پروژه ها هم دروقت معین بسر نرسید ومعلوم شد که برای تکمیل آن ٥ر۱۲ ملیارد افغانی دیگر بکار است. وهم تاسیس یك عده موسسات دیگر برای بهره برداری ازپلان اول ضروری است. پس برای پلان دوم ۳۱ ملیارد افغانی سرمایه‌گذاری درنظر گرفته‌شد. دردوره‌پنجساله پلان‌اول ـ طبق نظرمتخصصین ـ باوجودیك افزایش‌کوچك درحدوددوصد وچند هزار هکتارزمین مزروعی ـ اوضاع زراعتی‌وحاصلات زراعتی، خصوصا گندم ، جو، جواری، وبرنج تغیر فاحش نکرده ودر طول جریان‌پلان: پنبه ده‌فیصد افزایش یافته ودر قسمت مالداری وحیوانات هم‌نتایج مهم بدست نیامده است. زیرا دساتیر غیر صحیح‌درمورد همه قسمت های مواد زراعتی منطبق بود، تادیه مالیات نقایص داشت و محصولات کم بدست می آمد . سویه پائین اقتصادی افغانستان، نسبت به ایران ، مصر ، هند و پاکستان ـ نتیجه بطائت و پیشرفت غیر کافی فعالیت اقتصادی است و آنهم نتیجه روابط کهنه اقتصادی وکرکتر یك جانبه زراعتی است. بااین روش زراعتی یك جانبه نمیتوان استقلال اقتصادی کشور را تامین کرد. تقاضای مردم‌برای اشیای صنعتی بیشتراست تا قابلیت تولیدی . ذخیره اسعار ازماشین آلات وفلزات ومواد نفتی بیشتر به‌اشیای

استهلاکی مصرف میشود. درحالیکه اکثر این‌اقلام وارداتی ازمواد معدنی وزراعتی خود کشور تهیه شده میتواند. اگر انکشاف شقوق مربوط صنایع داخلی مدنظر گرفته‌شود وتنها مواد کمیاب خام وسوخت وغیره وارد شود، مصارف اسعاری بیشتر از یك ملیارد افغانی کمتر میشود. این چیز هاست که‌ضرورت صنعتی شدن افغانستان را نشان میدهد. اگر مواد سوخت وخام ومواد استهلاکی درداخل تولید شود ــ فرصت افزایش تورید ماشین وتجهیزات وتادیه‌قروض منظوره برای‌انکشاف صنایع (مخصوصاً صنایع ثقیل مانند نفت، ذوب‌آهن وفولاد، مواد کیمیاوی ، ماشین سازی وتولید برق) بدست می‌آید وقدمی در راه‌استقلال اقتصادی کشور بر داشته شده میباشد . تورید مواد استهلاکی و آنهم بطور نا محدود ، مانع انکشاف صنایع ملی و تقلیل عایدات میشود . در حالیکه مفاد فروش واردات استهلاکی در رشته تجارت منحصر باقیمانده و برای انکشاف صنایع ملی بکار نمیرود . در هرحال برای سرمایه گذاری انکشافی به استقراض از داخل وخارج دست زده شد. درپلان اول ٦٥ فیصد سرمایه گذاری از قروض خارجی بعمل آمد ودر پلان دوم این فیصدی به (۷۰) میرسد.

برای حل مشکلات مالی داخلی (که بیشتر از سطح پائین تولیدات داخلی ، فقدان صرفه‌جوئی ، نقصان جمع آوری عواید داخلی، صرفیات تجملی ادارات واسراف، واردات اشیای لوکس، مصارف سفر های تفریحی، مخارج اضافه ازلزوم نمایندگان ،فغانی درخارج وغیره عوامل سرچشمه گرفته بود) استقراض ازبانك مرکزی شروع شد،ومقدارقروض‌حکومت‌درسال۱۳٤۰شمسی دربرابربانك‌هابالغ‌بر ۳ر٤٦۰ر۰۰۰ر۰۰۰ افغانی گردید. پس عرضه پول بسیار شد، درحالیکه تولیدات داخلی به‌تناسب پول افزایش نیافت . این است‌که بیلانس مالی کشور برهم ، حجم پول متورم وقیم اشیاء بلند شد. دراین شرایط غیر مساعد، اسعار دالری صعود کرد وقیمت هر دالر از۳۰ افغانی تا ۷۰ــ افغانی بلند رفت .

(۸) وضع مالی دولت :

در سال مالی ۱۳٤۰ (۱۹٦۱) عواید، مصارف وقروض دولت به ملیون افغانی قرار ذیل بود :

عواید :

عواید داخلی (تسعیر یکدالر ۲۵ر۲۰ــ افغانی) ۵ر۲۳۰۳ ملیون افغانی

امداد های بلا عوض	۲ر۸٦٦ ملیون افغانی
مجموع عواید	۷ر۳۱٦۹ ملیون افغانی
مصارف :	
مصارف عادی	۰ر۱۵٦٦ ملیون افغانی
مصارف انکشافی	۹ر۱۵٤۹ ملیون افغانی
مجموع مصارف	۸ر۳۱۱۵ ملیون افغانی
مصارف انکشافی ذریعه‌امداد های‌خارجی	۳ر۱۳۹۰ ملیون افغانی
مجموع کل مصارف	۱ر٤۵۰٦ ملیون افغانی
تنقیص (ــ)	٤ر۱۳۳٦ ملیون افغانی
تمویل تنقیص :	
قروض خارجی	۱ر۵۲٤ ملیون افغانی

قرضه از افغانستان بانك	۷۸۵ر۸ ملیون افغانی
موجود در خزانه سر سال	۲٦ر۵ ملیون افغانی
مجموع	۱۳۳٦ر٤ ملیون افغانی

مصارف بودجه دولت به‌تصنیف نوع مصارف ، درسال مال مذکور به‌ملیون افغانی به‌این قرار بود :

وزارت دربار	۲۰ر۰
وزارت دفاع	۵۵۲ر۸
وزارت داخله (باپولیس)	۱۱۲ر۱
وزارت معارف	۱۹۱ر۸
ریاست پوهنتون	۱۱٦ر۹
وزارت صحیه	۹٦ر۰
وزارت زراعت	۷۰ر۸
وزارت معادن وصنایع	۲۲۵ر۸
وزارت فوائد عامه	۸۹٤ر۳
مجلس شورا	۹ر۹
مجلس اعیان	٤ر۰
صدارت عظمی	۱٦ر۷
وزارت خارجه	٤۸ر۰
وزارت عدلیه	۱۰ر۷
وزارت مالیه	۷۳ر۱
وزارت مخابرات	٤۳ر۱
وزارت پلان	۱٤ر٤
وزارت مطبوعات	۹٤ر۹
وزارت تجارت	۵ر۸
ریاست قبایل	٤٤ر۲
ریاست موسسات صحی	۲۰ر٤
ریاست المپیك	۱ر٦
ریاست هوائی ملکی	۱۰۳ر۱
ریاست ترانسپورت	۱٤ر۷
ریاست وادی هیرمند	۷۸ر۸
ریاست دهکده	۱۱ر۷
ریاست کارتوگرافی	۷ر۵
نمایندگی های وزارت مالیه	٤۵ر۲
تادیات اقساط قرضه وتکت پولی	۱۹۱ر۱
جمله	۳۱۱۵ر۸

عواید دولت درسال مالی مذکور به‌ملیون افغانی :

مالیات مستقیم (بر عایدات انفرادی ، برعواید شرکتها ، برجایداد غیر منقولی وجایداد شخصی)	۳۰۱ر۵
مالیات غیر مستقیم (بر واردات ، برصادرات، بر فروش مال استهلاکی و انحصارات)	۱۱۲۱ر۰
مالیات بالای فروش جایداد وخدمات	۹۳ر٤
عایدات از مدرك فروش جوازنامه، فیس وجرایم	٦٦ر٦

عایدات از مدرك استعمال جایداد وپول	۱۰۳ر۵
عایدات از مدرك تصدیهای دولتی	۲۴۶ر۶
عواید دیگر (امداد ومتفرقه)	۷۷ر۴
عواید غیر مرئی (ارزش مجدد طلا وغیره)	۸۸ر۷
منابع جدید (اختلاف قیمت موتر وغیره)	۲۰۴ر۸
مجموع عواید داخل	۲۳۰۳ر۵
امداد های بلا عوض خارجی	۸۶۶ر۲
مجموع کل	۳۱۶۹ر۷

عواید ومصارف دولت تاسال ۱۹۶۳ بیشتر شد، وطبق نشریه رسمی(موازنه بودجه) سال ۱۳۴۲ عایدات ومصارف دولت قرار ذیل بود :

عایدات : پنج ملیارد وسی وسه ملیون افغانی

منجمله مالیات مستقیم ۸ر۴۱فیصد مجموع عایدات. ازآنجمله مالیات اراضی ۱۸ر۳ فیصد مجموع عایدات ومالیات مواشی ۷۳ر۱ فیصد مجموع عایدات است .

مالیات غیر مستقیم ۷۶ر۳۲ فیصد مجموع عایدات . مالیات گمرکی بزرگترین قلم عایدات مالیات غیر مستقیم و۳۷ر۱۹ فیصد مجموع مالیات غیر مستقیم است.

قروض دولت ۷۶ر۲۹ فیصد مجموع عایدات — ۰۰۰ر۰۰۰ر۵۰۰— افغانی از جمله قرضه داخلی ازبانك مرکزی ۹۳ر۹فیصد قرضه ها — ۰۰۰ر۰۰۰ر۹۹۸— افغانی قروض خارجی ۸۳ر۱۹ فیصد .

عواید دیگر دولت ۰۷ر۲۹ فیصد مجموع عایدات .

طوریکه دیده میشود مالیات برعایدات انفرادی وشرکتها در افغانستان بسیار ضعیف است، چنانکه هر دو قلم مذکور ۵۰ر۳ فیصد مجموع عایدات دولت را درسال تشکیل میکند . درحالیکه عواید تصدیهای دولتی بالغ است بر ۷۰ر۱۴ فیصد مجموع عایدات . مقدار عواید گمرکی انکشاف تجارتی را درافغانستان نشان میدهد ولوقسماً ناشی از صعود قیم است .

مصارف : پنج ملیارد و سی وسه ملیون افغانی .

از آنجمله مصرف فوائد عامه ۵۳ر۱۹ فیصد مجموع مصارف .

مصرف امور دفاعی	۶۵ر۱۲ فیصد مجموع مصارف
وزارت داخله و ژاندارم	۸۷ر۲ فیصد مجموع مصارف
مصرف معادن وصنایع	۴۶ر۱۱ فیصد مجموع مصارف
مصارف عمومی	۹۱ر۸ فیصد مجموع مصارف
صحت عمومی	۶۳ر۲ فیصد مجموع مصارف
امور خارجه	۵۷ر۱ فیصد مجموع مصارف
امور انکشاف دهات	۵۵ر۰ فیصد مجموع مصارف
امور مخابرات	۰۴ر۱ فیصد مجموع مصارف
وزارت زراعت	۴۰ر۲ فیصد مجموع مصارف

ترانسپورت	۱۰ر۰ فیصد مجموع مصارف
وادی هیرمند	۱۶۱ر۲ فیصد مجموع مصارف
مطبوعات دولتی	۰۳ر۲ فیصد مجموع مصارف
المپیک	۰ر۰۰ فیصد مجموع مصارف
قرضه و تکت‌پولی	۱ر۱۱ فیصد مجموع مصارف
سایر اقلام مصارف	۱۵ر۲۰ فیصد مجموع مصارف

این ارقام عقب ماندگی اقتصادی افغانستان را نشان میدهد که تمام عوادید دولت در یکسال (پنج ملیارد وسی وسه ملیون) افغانی است درحالیکه ازاین جمله ۲۹ر۷۶ فیصدان (یعنی ثلث آن) از قروض خارجی وداخلی تهیه میگردد .

پلان پنجساله دوم افغانستان هم حاوی (سی ویك ملیارد وسه صد وپنجاه ودونیم ملیون) افغانی است که (بیست وسه ملیارد وششصد ونود ویکنیم ملیون) افغانی ازکمك های خارجی و (چهار ملیارد وسه صد ونود ویك ملیون) افغانی توسط استقراض داخلی و (دو صد وشصت و هشت ملیون ویکصد وچند هزار) افغانی از تشبثات انفرادی تشکیل میشود. در این میانه حصه منابع داخلی فقط (سه ملیارد) افغانی است وبس .

فصل دوم

افغانستان ازگلشته دور تاقرن ٦ قبل ازمیلاد

یکم

گلشته دور

هزاران سال لازم بود تا انسان نیم برهنه ومتوحش بمرحله تمدن برسد. زیرا تغییرات بزرگ ابتدا با بطائت وکندی سیر میکند. این تغیرات عظیمه نیز درهمه‌جا ودر هر زمان یکسان نی‌بلکه درمراحل متفاوتی نظر به‌شرایط محیط طبیعی واجتماعی به‌ظهور میرسد: این است که‌کانونهای تمدن قدیم ــ که نماینده سیر تکاملی مجامع بشریست ــ از همدیگر متمایز اند مثلا در آسیا بین‌النهرین وسرزمین کلده قدیمترین کانون تمدن جهان است که تاریخ آن از پنج هزار سال قبل ازمیلاد شروع میشود و مبادی علم ریاضی ، نجوم وطب از آنهاست. کانون دوم تمدن کشور مصر درافریقا است که از سه هزار سال قبل‌ازمیلادمعلومات حکمت ، ریاضی ، طب ونجوم داشتند. کانون سوم سواحل مشرقی مدیترانه وفاسطین است، که درآن فنیقیها وبنی‌اسرائیل از سه هزار تادو هزار سال قبل از میلاد در بحر پیمائی ، تجارت ، صناعت ، نساجی، مخصوصاً ایجاد الف بای مشهور فنیقی وهمچنین بنی اسرائیل در دیانت وتوحید و تاسیس دولت پیش قدم بودند. کانون چهارم کشور چین است که تاریخ آن از سه هزار سال قبل از میلاد تخمین میشود . چین دارای یك تمدن مستقل و در صنایع، نساجی ، نقاشی، سنگ تراشی، رنگ سازی ، کنده کاری ، کاغذ و باروت سازی ، همچنین موسیقی ، ادبیات و فلسفه ، مترقی بود وفلاسفه ، منجمین ، مورخین و سیاحین عمده داشت . کانون پنجم فلات آریان و دوطرفه هندوکش (افغانستان و ایران) است . افغانستان از دو تاسه هزار سال قبل ازمیلاد دارای زراعت وآبیاری پیشرفته و شهر توانگر وپر نفوس بود. درطی هزار سال اول قبل از میلاد صنایع دستی، مسکوکات ، طب، نجوم، نساجی وفلز کاری داشت . کانون ششم کشور هند است که یکنیم هزار سال قبل ازمیلاد شریعت وقانون، حکمت الهی وفلسفه ، منطق و ریاضیات ، طب ونجوم ، میدانستند ، وتمدن مستقل داشتند که دردکن وسیلون‌هم منتشر گردید . کانون هفتم در اروپا دو شبه جزیره یونان وایطالیا بود، که از یکهزار سال قبل از میلاد کشور یونان اساس عظیمی برای علوم وفلسفه، طب ونجوم، ریاضی وهندسه، هیئت وغیره گذاشتند ، ومنبع نشر این تمدن دردنیا گردیدند. همچنین روم قدیم که پیرو و مقتبس ازعلوم یونان بودند مرکز و ناشر تمدن در قسمتی از جهان شدند . این تمدن ها که بازحمت‌وکار کتله های بزرگ بشری بمیان آمد، همینکه در طی زمان مانع سیر ترقی جوامع میشد، بادستان مردم ویران وتمدن جدیدی ایجاد میگردید .

و اما افغانستان :

یکی از مشخصات دورهٔ تاریخی افغانستان این است که با بیشترین مدنیت های تاریخی جهان آشنا ست . بدین معنی که تمدن های بین النهرین ، سواحل شرقی مدیترانه ، مصر وایران، یونان وروم، باهم آشنا وبعضاً مقتبس از همدیگراند . در حالیکه تمدن چین وهندوستان هریك جداگانه ومستقل تر بوده‌اند . دراین میانه افغانستان است که هم بامدنیت سواحل مدیترانه آشنا وهم بامدنیت های هندوچین داخل داد وستد مدنی زیادتر بوده است.

افغانستان که از جبهه شمال بادشت های آسیای مرکزی نزدیك ومرتبط است از قدیمترین زمانی که تاریخ به‌ضبط آن قادر نیست، با انسانها مسکون بوده است. زیرا دشتهای آسیای مرکزی یکی از قدیمترین کانونهای اجتماعی بشریست ، وبه همین سبب است که تاریخ افغانستان با تاریخ آسیای مرکزی ارتباط محکم‌دارد. چنانکه تاریخ کشور های ایران وهندوستان شمالی بتاریخ افغانستان چنین ارتباطی دارند . زیرا مردمان این‌کشور ها قرنها بامردمان افغانستان وآسیای مرکزی دریکجا زیسته ودر یك زبان سخن گفته‌اند ـ حتیٰ بعد از انشعاب وتشکیل ملل جداگانه که تحت عوامل وشرایط زندگی اجتماعی ومحیط طبیعی وادبی و خواص نفسی وجسمی قرار داشت، باز هم نسبت ارتباطات این‌ها با همدیگر نسبت به‌ارتباط باملل دیگر، بارز تر ماند و طبایع مشابه ملی بنابراستمرار تاثیر محیط وعقاید واحده درمدت های طولانی ـ دخالت اساسی در زندگانی آنها داشت. چه این طبایع نماینده گذشته و نتیجه تجارب واعمال اسلاف ایشان بود. خصوصاً افغانستان وایران وماورانهر (آسیای مرکزی) که قرنها نماینده یکنوع تمدن وارتقا بوده‌اند ، وآمیزش آنها باهمدیگر اوصاف تربیت و تهذیب ایشانرا تکمیل کرده است .

در هرحال اززندگی دوره های بسیار قدیم افغانستان هنوز آثار ومعلومات کافی در دست نیست . جز آنکه از مغاره (تره‌کمر ـ هیبك) اسلحه سنگ چقماقی و سامان استخوانی مکشوف گردیده است که متعلق بمردم دوره عتیق حجر است . این آلات برای ارتزاق انسانها ازشکار گوسفند کوهی، آهو واسپ وحشی بکار میرفت ، وپسان برای جمع آوری میوه وحبوبات مورد استفاده قرار گرفت . واین همان دوره ایست که انسان از حالت حیوانی نجات یافته ، اما هنوز از زراعت ، صنعت واعمار مساکن جاهل بوده ، به‌مغاره ها پناه میبردند وکار دیگری جز جنگ با حیوانات نداشتند . فعالیت این مردم کندن وتیز کردن نوك سنگ های نا هموار ـ بغرض‌دفاع وشکار ـ بود وبس . یکی از مغاره‌های مهم افغانستان قدیم هم‌مغاره عظیم «چهل ستون» (یك کیلو متری بت پنجاه وسه متری بامیان) است. روی همرفته میتوان گفت جامعه افغانستان ازبیست هزار سال قبل ازمیلاد موجود بوده وتا دوره حجر جدید (که‌از نه هزار سال قبل ازمیلاد شروع میشود) مراحل مختلفی از تکامل را طی کرده وازیك جامعه بدوی اشتراکی ، طائفوی و مادر شاهی داخل مرحلهٔ فلزات گردیده است . این وقت مس جای آلات سنگی را گرفت، وتیر ودشنه وکارد وبیل وغیره ساخته‌شد، صنعت کوزه گری ترقی‌کرد ، تبادله وحمل ونقل (توسط مواشی) مروج گردید ، مالداری وانکشاف زراعت هم، مقام مردرا بالابرد وتقدم زن برمرد ازبین رفت . در زمان (پدر شاهی) گرچه مالکیت خصوصی به‌تدریج جای مالکیت اشتراکی راگرفت (در مورد خانه، حیوانات، تولیدات صنعتی خانگی وغیره) امازمین که محتاج آبیاری

مصنوعی واز قدرت فرد خارج بود بشکل (ملك جمعی) باقیماند ، واین ترتیب قرنهای دیگری دوام نمود .

داکتر (لوئی دوپری) امریکائی در نتیجه حفریات سال ۱۹۶۵ خود در «اق کپرك» (جنوب شهر مزار وکنار دریای بلخ) آثاری ازقبیل آئینه برنجی، انگشتر ودستبند، اسلحه وقیزه اسپ ونگین لاجوردین انگشتر وغیره شواهدی بدست آورد که متعلق دوره جدید حجر- از دوتا نههزار سال قبل ازمیلاد - است. در همین ساحه بزرگ بز وگوسفند موجود بود، واین ساحه داخل آن منطقهٔئی است که اولین بار حبوب غذائی درآن زرع گردیده ، وحیوانات اهلی شده است. داکتر لوئی دوپری معتقد است که این آثار ازعمق بیشتر زمین ازیك دوره (بیست هزار سال پیشتر ازمیلاد) نمایندگی میکند وچنین آثار تاحال ازآسیای مرکزی وهندوستان بدست نیامده است.

تفحصات سال ۱۹۵۱ در (مندیگک) (پنجاه و پنج کیلو متری شمال قندهار) هم نشان داد که مردم افغانستان از سه هزار سال قبل ازمیلاد، ساکن وده نشین بوده خانه هائی از خشت خام میساختند، بهزراعت ومالداری میپرداختند ، اسلحه وزیورات مسی وظروف سفالین مکشوفه هم - که دارای اشکال هندسی است - نماینده سطح بلند پیشه وری آن عهد است . درروی کار عمارات نیز (نیم ستونها) دیده میشود . مندیگک نشان دهنده این بودکه افغانستان شاهراه تقاطع بین وادی سند وایران، در سه تا یکهزار سال قبل ازمیلاد بودهاست . فرهنگ افغانستان در مناطق جنوبی و زراعتی کشور ازسه تا دوهزار سال قبل ازمیلاد انکشاف قابل ملاحظه نموده بود واز راه بلوچستان باتمدنهای قدیمی (موهنجه دیرو وغیره) ارتباط نزدیکی داشت. همچنین نظر بهکیفیت انواع گندم، افغانستان مقام اول درجهان دارد یعنی یکی ازنخستین مراکز کشت نباتات بشمار میرود .

گرچه از جماعات اولیه وبی طبقات واشتراکي دوره های قدیم افغانستان تا هنوز اطلاعاتی در دست نیست ، ولی ازساختمان اجتماعی بعدی آنان نسبتا معلومات بیشتری موجود است در این سازمان اجتماعی : پدر رئیس خانواده ، ریش سفید و بزرگ، رئیس طائفه بود ، از اتحاد چند طائفه، قبیله تشکیل میشد که رئیس آن انتخابی بود و گاهی از چند قبیله ، اتحادیه بزرگتری تشکیل میدادند . چنین معلوم میشود که افغانستان چندین هزار سال قبل از میلاد داخل یك تحول بزرگ اجتماعی شده، ودر نتیجه انکشاف زراعت و آبیاری ووسایل آن، بمرحله جامعه طبقاتی رسیده است. آثار ویرانه قصر های قدیمه در (نادعلی سیستان) نیز یکی از نشانهای قدیم جامعهٔ طبقاتی افغانستان است .

البته انکشاف زراعت وآبیاری، باعث بوجود آمدن وادیهای سر سبز وشهر های پر ثروت ونفوس میگردید . این گونه شهر های متمول مورد هجوم قبایل بدوی نیز قرار میگرفت . شهر قدیم بلخ، که مرکز اقتصادی وسیاسی صفحات باختر بود، همیشه تورانی های سوار کار وچادرنشین آسیای مرکزی رابطرف خود میکشید . لزوم دفاع دربرابر یغمای تورانی ها یکی از عوامل تشکیل دولت پر قدرت در افغانستان قدیم گردید . شرایط حیات اجتماعی طبقاتی، باعث تشکیل دولت میشد تا این تشکیل بتواند در داخل (حکمیت) کند ودر حالت خطر، جنگ را اداره نماید،

زیرا این دووظیفه اساسی دولت های اولیه بود، واین بعدها بودکه دولت قوی شد وبه جزء وکل امور مردم پرداخت .

درهر حال قصه‌ها واسطوره ها ازیك گذشته بسیار دور افغانستان حکایت میکند که درتاریخ های ماضی وشهنامها از آن ذکر شده است . قصهٔ مشهورتر آنها داستان (ازی دهاکایا ضحاك ماران) یعنی پادشاه چندهزار سال پیشتر سامی بین‌النهرین است که‌گویا ازراه ایران به افغانستان تاخته، ودولت پیشدادی یاپارادات های افغانستان را در پایتختش بلخ سقوط داده است وجمشید یا (یاما) پادشاه بلخ تاج خودرا ازدست داد، تا شاه دیگر پیشدادی (فریدون یاتری تونا) قیام کرد ودر بین النهرین عسکر کشید وضحاك را بکوفت .

همچنین داستان (نینوس) پادشاه آثوری حاکی آن است که او از راه ایران وارمنستان به افغانستان (در هزاره اول قبل ازمیلاد) تاخته وبلخ را فتح کرده است. شهنامه ها از سلسله دولتهای قدیم افغانستان بنام پیشدادی وکیانی (کوانی) واسپه‌ها داستان های بزرگ رزمی را بوجود آوردند . درهر حال در طی همین تحولات اجتماعی بود که مردم افغانستان از مرحله اساطیری وعناصرپرستی ومیتالوژی عبور کرده و بمرحلهٔ مذهبی تکامل نموده است . نتیجه این تکامل درهزاره اول قبل از میلاد ، در یکی از قدیمترین کتابهای جهان (اویستا) بظهور رسید .

دوم

درزمان اویستاد

اویستا کتابیست بسیار قدیم که بواسطهٔ (زرتشت یازراتشترا) ی بلخی بوجود آمده است. گرچه تعیین قدامت آن مشکل است، باآنهم تخمین شده است، که اقلا در حدود یکهزار سال قبل ازمیلاد بوجود آمده است . در این صورت تنهاسرود های (ریگویدا) کتاب برهمنان که بین یکهزار وپنجصد تا دوهزار وپنجصد سال‌قبل ازمیلاد ـ قسما در افغانستان سروده شده وباز درهندوستان تکمیل گردیده است ـ وهمچنان کتاب تورات که یکنیم هزار سال پیشتر از میلاد دربین بني اسرائیل موجود بود ، ازنظر قدامت بر اویستا پیشی دارد .

زبان اویستا که در افغانستان پیدا شده بود، قرنها قبل ازمیلاد همدرین جا ازبین رفت وبه استثنای اویستا دگر آثاری ازاین زبان درجهان نماند. سرود های زردشت بشکل شفاهي، سینه به‌سینه حفظ میگردید، زیرا ادبیات اویستائی افغانستان که دارای شعر منظوم هم‌بود، یك ادب شفاهي بود وبس . اویستا در قرن ششم قبل از میلاد بیك زبان آریائي دیگر نوشته وتدوین شد. ولی بعدها دراثر حوادث وهجوم اجانب آن نیز ازبین رفت وچندین قرن گذشت تا در عهد دولت پارت (قرن اول میلادی) یعني زمانیکه انجیل نوشته میشد ، باز اویستا جمع وتدوین گردید . در قرن سوم میلادی دولت ساساني ایران مجددا به‌این کار دست‌زد واویستای پراگنده را درالفبای پهلوی ساساني جمع وتدوین نمود. اویستای ساساني مشتمل بر (۳٤۸) فصل در (۲۱) کتاب بود که هرکتاب آن (۳٤٥ر۷۰۰) کلمه تخمین شده است . در حالیکه اویستای قرن ششم قبل ازمیلاد مشتمل بر (۸۱٥) فصل ومنقسم بر (۲۱) کتاب بود. اما امروزه ازمجموع اویستای قرن سوم میلادی (۸۳ر۰۰۰) کلمه آن در اویستای کنوني موجود است .

البته اویستا درطول چندهزار سال درزیر حوادث‌مختلف تاریخي، نمیتوانست به‌ترتیب وتدوین اصلي خود، خالص وکامل باقي بماند. تفسیریکه درپهلوی براویستا نوشته شد (زند) نامیده شد وتفسیر برتفسیر را (پازند) گفتند . امروز قسمت‌کوچك (گاتها) از اویستا باقي است که بیشتر آن، سرود های مذهبي است . یك نسخه خطي اویستا بر رسم الخط (دین دبیره) در کوپنهاگ ـ دنمارك موجود وتاریخ کتابت آن متعلق بقرن چهارده میلادی است . رسم الخط (دین دبیره) درقرن ششم میلادی برای نوشتن اویستای عهدساساني بمیان‌آمد، زیرا الفبای معمولي، اعراب نداشت و قرائت کلمات مذهبي بشکل صحیح مشکل بود لهذا در آن تصرفات نموده، حروف علت را درحروف صحیح داخل کردند ودین دبیره نامیدند. ازگاتهای اویستا معلوم میشود که دیانت زردشتي برمبني توحید ویگانه پرستي قرار داشت، ازبهشت، دوزخ، برزخ، صراط ، میزان وحساب سخن میزنند. همچنان برضد قرباني وکشتن گاو، دروغ، رهزني، بیابان گردی، چپاول وشر، شعار میدهد. وبشهر نشیني ، زراعت، مالداری وراستي تشویق مینماید. عالي ترین اوامر اویستادراین کلمات خلاصه شده: پندارنیك. گفتار نیك. کردارنیك .

روی همرفته میتوان گفت دیانت زرتشتی تنها دین‌معنوی نی ، بلکه یك‌دیانت اقتصادی هم بود . واین کیفیت، ارزش اجتماعی به‌آن میدهد ودرعین حال نماینده ارتقای عقلی مردمی است که در بین آنها اویستا بمیان آمده است. اویستا ازنظرتاریخ افغانستان ، ارزش بیشتری دارد، چه اویستا بعد ازسرود های ریگویدا ـ که نماینده زندگی مالداری ونیمه زراعتی ونظام طایفه‌وی آریائی (قبل از انشعاب به هندوستان وایران) است ـ مهمترین ماخذ تاریخ قدیم افغانستان بشمار میرود . اویستا ازنظر جغرافیائی ، تنها افغانستان را با ولایات دور وپیش کوه های هندوکش در شانزده قطعه زمین میشناسد از قبیل بلخ (بخدی) بدخشان (راغا) مرو (مورو) هرات (هریو) ، حوزه هلمند (هراویتی) ، ارغنداب (هیتومنت) ، حوزه سند (هپته هندو) و سغدیان (ماوراء نهر) وغیره . اویستا مردم این سرزمین را (آریا) مینامد و کشور آنهارا خاك آریا میخواند .

اویستا به‌گذشته دوری نظر داردکه هنوز مردم افغانستان سکه وپول ندارند، معامله وداد وستد توسط جنس : اسپ ، گاو ، اشتر، گوسفند وغیره صورت میگیرد. همچنان جامعه آنروز نمك را نمیشناسد وخط وکتابت ندارد. اما شهرها ، دهات ، زراعت ، آبیاری ، مالداری ، باغداری وپیشه‌وری دارد . آلات فلزی مستعمل است ، بافندگی واسلحه سازی دارد ، رقص وموسیقی وورزش معمول است ، وطبیب موجود است . ترکیب اجتماعی عبارت ازطبقات سه‌گانه : روحانی، نظامی، برزگر (دهقان) است . روحانیون سلطه سیاسی را بدست داشتند، دهقانان وپیشه‌وران کار میکردند ومورد آزار قرار میگرفتند. (مراجعه بسرود اویستا درزیر) اویستا از جم (جمشید) ویشتاسب (گشتاسب) وکاوی وغیره نیز نام میبرد، واین همان نامهائی است که بعدها اسطوره ها وروایات مورخین وشهنامه‌ها به‌عنوان پیشدادیان ، کیانی واسپه ها از یك سلسله پادشاهان قدیم بلخ وباختر افغانستان یاد کرده‌اند . روی همرفته‌جامعه اویستائی دارای یك تمدن بسیط زراعتی بود. چون دراویستا ازفلز نام‌برده شده، در حالیکه هنوز باآهن آشنا نشده بودند، پس میتوان گفت جامعهٔ آنروز افغانستان درعهد حجر جدید ومرحله فلزات قرار داشت، واین خود همان عهد برونز (برنج) است . در هرحال این تمدن بسیط تمدن نسبتاً مستقلی است‌که از اجتماع افغانستان نشئت کرده واز هیچ تمدن دیگری هنوز رنگ نگرفته بود. گرچه کدام خدمت مهمی به‌تمدن و فرهنگ جهانی انجام نداده است با آن از نظر ترویج زراعت ، تشکیل موسسه سیاسی (دولت) وتکامل از مرحله میتالوجی به‌دیانت یکتا پرستی ، در آسیای وسطی پیش قدم است .

اینك نمونه از سرود های زرتشت :

از (آهنوگات ـ یسنا ۳۱ قطعه ۱٦) :

«ازتو میپرسم‌ای اهورا، چه‌چیز است سزای آن کسیکه ازبرای سلطنت بدکنشی ودروغ پرستی درکار وکوشش است، آن بدکنشی که جزاز آزارکردن به ستوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمیشود ، هرچند که از دهقان آزار به او نمیرسد .

هیچیك از شما نباید که به‌سخنان وحکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا که او خان ومان وشهر ده را دچار احتیاج وفساد سازد، پس باسلاح او را ازخود تان‌برانید.»
از (سپنتمدگات ـ یسنا ٤٨ـ قطعه ۸) :

«خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم ازخود مدافعه کنید، ای کسانیکه پاداش پاك منشان را بتوسط راستی خواستارید ، ازهمان راستی که مرد مقدس از دوستان اوست آرامگاه او در سرای تو خواهد بود ای آهورا .» (۱)

---

(۱) ـ نقل ازکتاب گاتهای زرتشت تالیف پور داود چاپ بمبئی سال ۱۹۲۷ .

فصل سوم

نفوذ دولتهای خارجی و مبارزه مردم افغانستان

(از قر ششم قبل از میلاد تاقرن سوم قبل از میلاد)

یکم

افغانستان و دولت هخامنشی

(از ٥٤٥ تا ۳۳۳ ق . م)

در نصف اول هزار سال قبل ازمیلاد زراعت وآبیاری با صنایع دستی وپیشه‌وری افغانستان در راه تکامل روان بود. باختریان که راه های آسیای وسطی وایران و هندوستان از آن میگذشت ، ازنظر اقتصادی در آسیای وسطی نقش عمده داشت . واز جنبه عمران وتمول جالب نظر همسایه ها بود. در شمال کشور دشت های‌آسیای مرکزی بین دو رودخانه سیحون وجیحون ، قرارگاه مردمان سوار کار وچادر نشینی بود که همیشه دیده به باختریان آباد دوخته بودند، وگاه ناگاه در داخل حدود آن میتاختند واین تنها خطری بود که باختر را تهدید مینمود . درایران قبایل ماد (در مغرب وشمال مغرب ایران) وفارس (در جنوب ایران) هنوز قادر به‌تاسیس دولت و قدرت سیاسی نگردیده بودند وتاقرن هفتم قبل از میلاد مورد تاخت وتاز دولت‌کشور کشای آشور قرار داشتند . همچنین مردم هندوستان در داخل کشور پهناور خویش مصروفیت بسیار داشتند و با آنکه دولت های محلی از قبیل کوروس و پنچالا (در حوزه جمنا وگنگا) و متعاقبا دولت های (کوسالا) در ولایت او دو «کاشی» در حدود بنارس و «ودها» (درولایت بهار) تاسیس کرده بودند که کتابهای «برمانا، مها بهاراتا و رامایانا» از آنها ذکر مینماید، معهذا این دولتها تاقرن هفتم قبل ازمیلاد اغلب به‌گردن هم می‌افتادند . ازآن بعد نیز که دولتهای جدید دیگری از قبیل «وامسا» و (کوسامبلی) وغیره در حصص مختلف هندوستان بمیان امد، همه محلی بودند واز مرکزیت دادن یك دولت سر تاسری هندوستان عاجز آمدند. تااینکه سلطنت (مگدهه) بمیان آمد وجای همه راگرفت، ولی ازآن نیز خطری برا ی‌افغانستان پیش نشد، گرچه تا قرن چهارم قبل از میلاد عمر نمود .

اما حال بیك منوال نمیماند . نخست هجوم های قوی سوار کاران چادرنشین آسیای مرکزی، دولت باختری افغانستان را متزلزل ساخت ، واز نظر سیاسی کشور ضعیف شده رفت، تا جائیکه مرکزیت معدوم و مملکت به‌شاهزاده نشینی های متعددی منقسم گردید . از دیگر طرف درایران قرن هفتم قبل از میلاد، اول دولت ماد وبعدها دولت هخامنشی فارس تاسیس گردید. این دومی دولت بزرگ و جهانگیر ـ نظیر دولت آشور ـ در دنیای قدیم بود. (کوروش) هفتمین پادشاه سلسله هخامنشی درقرن

ششم قبل از میلاد، دولت ماد را ازبین برداشت ودولت لیدی (در آسیای صغیر) را که از دو قرن به‌این طرف موجود وقوی بود، معدوم نمود. متعاقبا بلاد یونانی آسیای صغیر را – مثل متصرفات دولت لیدی– به‌ایران الحاق نمود. همچنین کوروش دولت کلده جدید را منقرض وسرزمین بین النهرین را جز متصرفات ایران قرار داد ، در همین وقت بود که کوروش یهودیان اسیر را نجات داد .

کوروش باچنین قدرت متوجه تسخیر باختریان ثروتمند گردید واز سال ٥٤٥ تا ٥٣٩ قبل از میلاد به افغانستانی که‌فاقد دولت مرکزی بود جنگ کرد . مردم افغانستان شش سال در برابر سپاه کورش جنگیدند . معهذا کوروش ایالات کرمان، پارتیا ، باختر، ستاگیدیا (هزاره جات) ، سیستان ، بلوچستان وگندهار را تسخیر و در کاپیسا جنگهای سختی نمود . مگر خودش نیز درسال ٥٣٩ قبل از میلاد دریکی از این جنگها کشته شد.

کامبوزیا پسر کوروش آنقدر قوی بود که در سال ٥٢٥ ق . م کشور مصر را از آخرین فرعون سلسله ٢٦ فراعنه آنکشور گرفت. داریوش اول بضرب سکه نخستین بار درایران اقدام کرد و بعد از آنکه درسال ٥١٢ ق . م مملکت اسکیت ها وتراس ومقدونیه را گرفته بود، به‌افغانستان متوجه شد وتا حوزه سند پیش رفت . از آن بعد توجه شاهان هخامنشی بیشتر بطرف مغرب ایران بود تا بشرق . واین فرصت آن بدست داد که والی نشینهای شمال وغرب افغانستان بتدریج کسب اقتدار کرده وخود درصدد تاسیس یك سلطنت برآیند . وقتیکه در قرن چهارم قبل از میلاد یونان به‌لشکر کشی در ایران‌پرداخت ، داریوش سوم (٣٣٨ – ٣٣٣ ق . م) از دفاع عاجز آمد وبه افغانستان روی آورد ولی باقیام ومقاومت مردم افغانستان مواجه شد . این بود که (بسوس) والی باختریان توانست اعلان استقلال کرده وخویشتن را پادشاه مشرق زمین بخواند . داریوش از طرف او کشته شد واسکندر مقدونی جهانگیر معروف دنیای قدیم، مالك ایران گردید ومتعاقبا به استقامت افغانستان به‌سوقیات پرداخت و در قدم اول قوای بسوس را شکسته و خودش را بکشت . به‌این ترتیب دولت مقتدر هخامنشی از پا درافتاد و افغانستان داخل صفحه جدیدی از تاریخ‌گردید.

از قرن شش تاقرن چهار قبل از میلاد، افغانستان گرچه از نظر سیاست ضعیف بود– زیرا دیگر آن‌دولت توانگر وپرنفوس راکه درقرنهای ٨و٧ قبل ازمیلاد داشت ، از دست داده بود، واینك مرکزیت سیاسی مفقود ، وامرای محلی کشور با حفظ منافع شخصی خود تابع سیاست هخامنشی ها بودند – ولی این منحصر به زندگی سیاسی کشور بود ، درحالیکه تکامل تدریجی اجتماعی ادامه مییافت . افغانستان که پیش از قرن هشتم قبل از میلاد دیانت زرتشتی را به‌کشور ایران منتقل ساخته بود ، اینك در قرن ششم قبل ازمیلادرسم‌الخط (خروشتی) راکه مبداء الفبای آن (آرامی) بود، از راه ایران پذیرفت و این خود عامل تازه انکشاف در تمدن قدیم کشور گردید .

الفبای آرامی قبلا در هندوستان وایران رسیده و در ایران یکنوع اصلاحات‌هم پذیرفته بود معهذا نقایص داشت . رسم الخط خروشتی از راست به چپ نوشته میشد . وقتیکه این خط به افغانستان رسید ، تاقرن پنجم میلادی عمر نموده وبیشتر در دفتر ودیوان ، وهم‌روی‌کتیبه های سنگی ، روی فلزات ومسکوکات ، روی ظروف

سفالین و پوست و غیره بکار میرفت . این خط بیشتر بزبان یکی از پراکریت‌های معمول درافغانستان، توسط قلم ورنگ سیاه نوشته میشه و هم با قلم فلزی منقور میگردید . آثار و شواهد این خط در افغانستان در دست است . از آنجمله است کتیبه های مکشوفه (خواتِ وردك) و (بیماران درونته) و (هدهٔ جلال آباد) و بگرام . این کتیبه ها مربوط به قرنهای اول و دوم میلادی و عهد دولت کوشانی بزرگ است . این کتیبه‌ها مخصوصا کتیبه خوات وردك شهادت میدهد که در جامعه آنروز افغانستان اشخاص متدین موجود بود که عبادتگاه میساختند و اوقاف خیریه بجا میگذاشتند . البته در افغانستان نشانهٔ از خط میخی ـ اعم از مادی ها و هخامنشی ها ـ تا هنوز در دست نیست . ولی کتیبه های دیگری در دست است که بعضا زبان آن‌معلوم نیست و بعضاً هویت خط آن تا هنوز تعیین نگردیده است . بر علاوهٔ این خط ها در افغانستان قبل از اسلام زبان پراکریت گند هاری در ولایات جنوبی هندوکش ، برسم الخط های سانسکریت و برهمی (شارادا) نیز نوشته میشد . حتی باورود نسطوری های مسیحی ، خط سریانی نیز (ولو در ساحه محدودی) درشمال مغرب‌افغانستان‌قدم نهاد والبته‌این همه درتمدن وفرهنگ افغانستان نقش بارزی‌داشت. همچنین درقرن‌پنجم قبل‌ازمیلاددرباختر افغانستان‌سکه مخصوص‌رایج‌بود که نشانه انکشاف تجارت است .

دولت هخامنشی گرچه به علوم جهانی خدمت مهمی نکرده است ولی در هنر و معماری تبارز و در نظم و اداره کشور امتیاز داشت . این دولت در افغانستان رسم الخط آرامی را آورد که باآن دوره ثبت شده تاریخ افغانستان آغاز شد . همچنین فن دفتر داری را واردکردوهم اصول معماری و حجاری وطرز آبیاری ایشان در معماری و حجاری وطرز آبیاری افغانستان تاثیر نمود. هم چنین درعهد دولت‌هخامنشی بود که خط آرامی به‌هندوستان رسید وبعدها مبداء ایجاد رسم الخط های جدیدبرهمی و خروشتی گردید . دولت هخامنشی در افغانستان تشکیلات سیاسی وتقسیمات‌ملکیه را نیز بمیان آورده است ودر هر ولایت بزرگ از قلمرو خود ساتراپی (والی) داشت که با یك نفر سردار نظامی ویکنفر دبیر امور ولایت را مستقلانه اداره مینمود . ساتراپها سکه نقره هم میزدند ودر عین حال ازطرف دو نفر مفتش سیار شاه‌مراقبت میشدند . تشکیلات سیاسی و تقسیمات ملکی هخامنشیان در افغانستان همان تاثیر داشت که مثلا استیلای رومیها درگول (فرانسه) داشت .

روی همرفته تمدن وفرهنگ هر دو کشور افغانستان وایران دراین دوره رو به انکشاف بود . مسکوکات مکشوفه از (چمن حضوری کابل) در سال ۱۹۳۲ ، سکه های متعلق بدوره هخامنشی را در افغانستان نشان داد . همچنین (معبد)مکشوفه از (سرخ کوتل) آرت از بین رفته باختریان را ارائه نمود که این‌هنر باختر، هنر هخامنشی وهلنستیك وکوشانی را یکجا نموده است .

دوم

افغانستان و دولت یونان

(از ۳۳۰ تا ۲۵۰ ق.م)

یونان کشور کوچك بود که یکنیم ملیون نفوس داشت و بین دوهزار تایکهزار سال قبل از میلاد بامردم بدوی وچوپان مسکون شد . این مردم که اطراف دریای «اژه» شبه جزیره پلوپونز، یونان، جزائر اژه وسواحل آسیای صغیر را اشغال کرده بودند ، هنوز در دوره ماقبل تاریخ وعصر «جدید حجر» زندگی میکردند . این‌ها خط و کتابت نداشتند ، واز گذشته خود بواسطه افسانها مستشعر بودند . مشهور ترین این افسانه ها هم افسانه جنگ «تروا» است. مذهب ایشان پرستش ارباب انواع و عاری از اخلاق بود .

ولی بعدها جامعه یونان تکامل کرده وعلاوتا یونانیان از ساکنین جزائر اژه، که قرنها پیشتر متمدن ودارای خط وکتابت وصنعت بودند، این آثار وآداب و هنر را گرفتند وبر مبانی تمدن ملل قدیمه مشرق زمین چون مصری، کلدانی ، فنیقی وغیره، تمدن درخشانی تشکیل کردند که نماینده ترقیات فکری وذوقی بشر آنوقت بود . گرچه سهم یونان درتمدن بشری بیشتر از راه ادب وفلسفه وصنایع زیبا است ، با آنهم این‌ها زارع تخمه انواع علوم بشمار میروند. در قرن‌هفتم قبل از میلاد طالس حکیم بوحدت اساسی تمام موجودات پی برد وآبرا مادةالمواد خواند. درقرن ششم ق.م. سولون قانون مشهور خودش‌را برای‌آتن نوشت. درقرن پنج ق.م. دمکریت نظریه اتوم را پیش کشید وتمام اشیاء واجسام جهانرا مرکب ازخلا واتوم دانست وطرفدار «جبر» بود . سقراط نیز برای تدریس اخلاق قدعلم کرد. درقرن چهار ق.م. افلاطون همان فیلسوف مشهور بودکه اگر از عالم «مثل» حرف زد، (جمهوریت) را نیز تالیف نمود. ارسطو فیلسوف مشهور وعالم آخرین نمونه تکامل فلسفه یونان درآنوقت‌است. مکتب فلسفه او (لیسه) در آتن کانون آثار فلسفی وفرهنگی عصر او وبزرگترین دایرةالمعارف جهان قدیم محسوب است. از دیگر طرف همین فیلسوف میگفت که‌برده ابزار ناطق است. این گفته اوناشی از زندگی اجتماعی آن زمان یونان بوده واز نظر طبقه حاکمه در مورد طبقه برده نمایندگی میکند. ازآن بعد نیز تازمان شکست‌اقتصادی، سیاسی وفرهنگی یونان وانتقال حوزه مطالعات فلسفی وعلمی به اسکندریه مکاتب متعدد فلسفی دریونان به‌میان آمد ازقبیل : اپیکور فیلسوف مادی، مکتب سنیك و کلبی ها، اصحاب شك وغیره .

ولی ازنظر سیاست کشور یونان دارای تقریبا بیست دولت جداگانه بودکه هر یك پایتخت مخصوص بخود داشت . مهمتر آنها شبه جزیره اتیك (مرکزش آتن) لاکونی (مرکزش اسپارت) وبویتی (مرکزش تب) بود. واز نظر ترکیب اجتماعی ملت یونان عبارت ازسه طبقه بود : آزاد، بنده وبیگانه. طبقه‌آزاد حکومت را در دست‌داشت، تعلیم وتربیه هم مخصوص ایشان بود، تعلیم وتربیه دختران مورد توجه نبود، ومردان آزاد که زندگی آرام وفارغ‌البال داشتند، فرصت تفکر درامور فلسفی واجتماعی بیشتر یافتند زیرا زحمات زندگی وبار اعاشه جامعه بردوش طبقات برده وبیگانه تحمیل شده بود. مثلا درقرن پنجم قبل از میلاد تعداد یونانیان آزاد شبه جزیره اتیك در

حدود چهل هزار نفربود درحالیکه درآنجا تقریبا ۱۵۰ هزار نفر برده وبیگانه وجود داشت .

با این ترکیب اجتماعی، تعالیم ایسقراط وسوفست ها زیاده شدکه از راه سخن رانی واستدلال عوام فریبانه ـ بغرض تامین منافع فردی ـ منافع جامعه را تحت شعاع گرفتند واین زمینه انحطاط و زوال یونان را آماده‌تر کرد زیرا دولت فاسد شده بود. برعلاوه علت دیگری درنفس یونان نمو میکرد که‌بالاخره یونان را ازپا درآورد و آن اینکه ازنصف آخر قرن پنجم قبل ازمیلاد درشهر های یونانی مردم بدودسته اغنیا وفقرا منقسم بوده وبرضد هم مبارزه میکردند. اتحادیه بینوایان طرفدار حکومت ملی و متحد به‌آتن بود، درحالیکه اتحادیه توانگران طرفدار حکومت ممتازه ومتحد به اسپارت بود . این نزاع آنقدر طول کشید تا رومیها در مدیترانه شرقی نفوذ کردند ، اتحادیه اغنیا هم برای ازبین بردن هموطنان فقیر خود، از دشمن خارجی (رومیها) استمداد کردند. در نتیجه درسال ۱۴۶ ق.م. استقلال یونان درزیر تسلط روم ازهم پاشید . معهذا تمدن وفرهنگ یونان مدتهای دیگر درشرق وغرب جهان باقی ماند حتی رومیها خود ناشر این تمدن وفرهنگ در ممالك مدیترانه‌ئی گردیدند .

در زمان اسکندر مقدونی :

در هر حال یونان قرن پنجم قبل از میلاد باجنگ وهجوم های ایران واسپارت دچار بود ودر قرن چهار ق.م. ازطرف فلیپ پادشاه مقدونیه اشغال شد (۳۳۸ ق.م.) یکسال بعد فلیپ کشته شد واسکندر پسر جوان او درجایش نشست . این جوان تندخو و مبارز که هم شاگرد ارسطو بود وهم‌خیال قهرمانی درسر میپرورید ، درسال ۳۳۴ ق.م. باسیهزار پیاده وچهار هزار سواره وچهل روزه آذوقه به‌عزم رزم بادولت هخامنشی مارش نمود. وی درطی سه‌جنگ ـ در آسیای صغیر ، کنارخلیج اسکندورن و کردستان کنونی ترکیه ـ سپاه ایران را درهم شکست و ایران را اشغال کرد . اسکندر که یکی ازجهانگیران مشهور است درمدت چهار سال توانست که باسپاه قوی خود کشور های بزرگ آسیای صغیر ، مصر وایران رابگیرد . این است که‌بفکر تسخیر هندوستان افتاد ودر قدم اول افغانستان درسر راه اوقرار داشت .

سکندر خودش‌را ازطرف پدر منسوب به (هرکولیس) رب النوع قوت، واز طرف مادر منسوب به (آشیل) قهرمان افسانوی یونان میدانست و در کشور مصر عنوان (پرامون ـ لقب فراعنه) اختیار کرده بود ، درسال ۳۳۰ ق.م. از ایران به افغانستان که فاقد دولت مرکزی بود مارش نمود . سکندر در افغانستان برخلاف امید وانتظارش با مقاومت مسلح مردم کشور مواجه شد ومدت چهار سال در تسخیر افغانستان و سغدیانا ، باقبول زحمات وجنگهای بسیاری مشغول ماند تا بالاخره توانست از توس وهرات ، به‌قندهار وکابل وباز به‌بلخ وماورای جیحون برسد. اوبعد از گرفتن نزده هزار سپاهی تازه‌دم ازیونان، باصد هزارعسکر ، هندوکش رابرای دومین بارعبور واز ولایات شرقی افغانستان به جانب هندوستان ـ درسال ۳۲۷ ق.م. ـ کشید . گرچه خود او بابطلیموس درشرق افغانستان زخم برداشت وسپاه او درجنگهای دفاعی و قیامهای متعدد مردم افغانستان در طوس وهرات، درغزنی، دربلخ وماورالنهر چهار سال خسته شده بودند، معهذا توانستند رودسند را عبور ودرکناره جیلم «پوروس»

پادشاه پنجاب را مغلوب نمایند. ازآن بعد اسکندر تا دریای «بیاس» پیشرفت ولی دیگر توان تحمل سفر های جنگی از اردوی اوسلب شده بود. این است که‌اسکندر از راه بلوچستان وایران به‌بابل عزیمت نمود و همدر آنجا به‌عمر ۳۲ سالگی چشم از جهان پوشید .

قلمرو پهناور مفتوحه سکندر که شامل ممالك متمدنه قدیم از دریای سند تا بحر ادریاتیك، واز مصر تا قفقاز بود دستخوش سرداران قدرت طلب یونان گردیده و بنام حمایت از افراد خاندان سلطنتی مقدونیه ، مدتی بگردن هم افتادند تا بالاخره سه نفر باقیماند وآن شهنشاهی عظیم بین ایشان منقسم گردید . مقدونیه ویونان تحت تصرف آنتي گونوس ، کشور مصر سهم بطلیموس ، شام وایران هم قسمت سیلوکوس گردید .

افغانستان که بعد ازمرگ سکندر در دست والیان چهارگانه یونانی باقیمانده‌بود (والی نشین باختر وسغدیانه، والی نشین کابلستان واطراف آن ، والی نشین هرات‌و سیستان ، والی نشین قندهار وبلوچستان) ، تحت نفوذ دولت یونانی شام درسال ۳۱۱ ق.م. قرار گرفت. بعد ازکمی سیلوکوس شخصا ازراه ایران به‌افغانستان آمد ودر سال ۳۰۵ ق.م. ازسند به‌هند گذشت . تااین وقت تحول سیاسی بزرگی در هندوستان رخ داده بود ، دولت مقتدری درهندوستان تحت رهبری چند راگپتا موریا، برخاست . وی بعد از مرگ سکندر سلطنت مگدهه را سقوط داد ومتصرفات یونانی را درهم پیچید . اونخستین کسی است که بزرگترین سلطنت تاریخی هند را تشکیل نمود، ومتوجه ایالات شرقي افغانستان گردید. این شخص سیلوکوس را مجبور نمود که از سواحل سند برگردد وهم درعوض پنجصد فیل تمام ایالات واقع درجنوب هندوکش را از زمامدار یونانی گرفت . ازهمین وقت راه دخول دیانت بودائی ومبلغین بودائی در افغانستان باز شد وبعدها نصف کشور را فرا گرفت .

از آن بعد اخلاف سیلوکوس شامی کارمهم و تازه، در افغانستان انجام ندادند ، وبنام از اطاعت والیان یونانی افغانستان قناعت کردند. بالاخره یکی از جمله همین والیان یونانی بودکه از منازعات شام ومصر استفاده کرده، درسال ۲۵۰ ق.م. استقلال افغانستان را اعلام نمود .

فصل چهارم

سقوط استیلای خارجی و تاسیس دولت های مستقل افغانستان

(از قرن سوم قبل از میلاد تاقرن ششم میلادی)

یکم

افغانستان در زمان دولت یونانو باختری (از ۲۵۰ تا ۱۳۵ ق.م.)

دیودوت اول ، از طرف انتیوکوش دوم شامی ، والی باختر وسغدیانه مقررشده بود ولی او استقلال دولت یونان باختری را اعلام کرد . دیودوت دووم جانشین او (۲۴۵ ــ ۲۳۰ ق.م.) با دولت جدید اشکانی یا پارتی ایران ، که درشمال مغرب افغانستان در ایالت خراسان کنونی تشکیل ودرسال ۲۴۹ ق.م. اعلان استقلال کرده بود ، روابط دوستانه برقرار کرد . زیرا هردو دولت برضد سلطهٔ سیلوسی های شام بودند .

ایوتیدم مقتدر ترین پادشاه یونانو باختری است که درسال ۲۲۷ ق.م. هجوم انتیوکوش سوم شامی را از افغانستان بمصالحه ومدارا عقب زد وایالات جنوبی هندوکش را بدون جنگ از تسلط دولت هند آزاد ساخت . ایوتیدم درغرب کشور تا ایالت توس پیشرفت (۲۰۶ ق.م.) احتمال میکنند که او کاشغرستانرا نیز زیر نفوذ خود قرار داد. بلوچستان دراین دوره بهافغانستان ملحق گردید. اعمار شهر ها ، راه ها، آبیاری ، پیشه‌وری ومالداری دراین دوره منکشف شد، تا جائیکه باختر بنام «هزار شهر» علم گردید. تجارت باچین وهند توسعه یافت . اداره ولایات آنروزه کشور توسط والیان مقتدری بعمل می‌آمد که اغلبا شهزاده بودند وهریك درمنطقه ماموریت خود سکه (حتی بنام خویش) میزدند . سکه های طلا ونقره ایوتیدم در دست است.

دمتریوس (۲۰۰ ــ ۱۶۰ ق.م.) تاسند ونزدیك پنجاب پیشرفت وتاکسیلا را گرفت . مناندر جنرال دیمتریوس ، هندوستان شمالی را تاکناره گنگا مسخر نمود . به‌این ترتیب حدود سیاسی کشور از دشت های ایران تاحوزه گنگا واز حوزه سیحون وجیحون تا بحر کشیده شد. فتوحات دولت یونانو باختری تاسال ۱۷۵ ق.م. خاتمه یافت.

متعاقبا ایوکراتید در ۱۷۵ ق.م. پادشاه شد ودر عهد او سرداران یونانوباختری در هندوستان مفتوحه دولت جداکانه تشکیل کردند . ازاین بعد انحطاط سیاسی دولت یونانو باختری آغاز یافت . در داخل نفاق بین دسته‌ها ورجال بزرگ و پرقدرت رخنه کرد واز خارج قدرت دولت اشکانی افزونی گرفت، تاجائیکه در ایالات غربی کشور نفوذ کردند. اما حادثه بزرگتر آغاز مهاجرتهای قبایل (سیتی) است ، که از جبهه شمال مشرق واز ماورای سیحون روبه‌سغدیانه سرازیر گردید . موج اولین این مهاجرتها توسط «اسکائی ها» درکشور ماورالنهر فرو ریخت ومتعاقبا باعبور جیحون ایالت باختر را فرا گرفت . وقتیکه این موج راه غرب برداشت باسدی ازقدرت دولت

اشکانی پارتیا تصادم نمود بناچار در جنوب افتاد وسیستان وقندهار را مالامال نمود. از همین وقت بود که سیستان یا درانگیانای قدیم بنام اسکائی ها «ساکستانا» خوانده شد . اسکائی‌ها از سیستان وقندهار تاحوزه سند پیشرفتند .

در هر حال فشار اسکائی های داخلی و حملات دولت اشکانی سبب شد که هیلوکلس پادشاه یونانو باختری درسال ۱۳۵ ق.م. ازشمال هندوکش وپایتخت قدیمی بلخ، به‌جنوب هندوکش لغزید وکاپیسا مرکز دولت قرار گرفت . دامنه این دولت بجانب شرق تاسند کشیده میشد . جانشینان هیلوکلس ازقبیل انیتال کیداس، امین تاس وهرمایوس وغیره تا اواخر قرن اول قبل از میلاد به‌سلطنت یونانو باختری دوام دادند . ولی دراواخر همین قرن در اثر فشار پارتها واسکائی ها بکلی منقرض گردیدند .

پارتها واسکائی ها ازاواخر قرن دوم قبل ازمیلاد (۱۲۰ ق.م.) تا اواخر قرن اول میلادی (۷۵ میلادی) در ایالات سیستان وقندهار وحوزه سفلی سند حکومت های مستقلی داشتند . ولی باموجودیت مسکوکات شان ، تاریخ آنها تاریکتر است . مسکوکات این ها در دو زبان ودر رسم الخط یونانی وپراکریت وخروشتی است .

اوضاع اجتماعی افغانستان در زمان دولت یونانو باختری :

ورود اسکندر ویونانیان در افغانستان ـ که عدهٔ از علما وهنرمندان یونانی در معیت آنها حرکت میکردند ـ تاثیر عمیق درماده وروح مردم افغانستان نمود . این حادثه بزرگ ، نظام اجتماعی وتمدن وفرهنگ قدیم کشور را تکان سختی داد . ودر نتیجه آمیزش هردو ، مدنیت و فرهنگ کشور داخل دوره جدیدی از ارتقا گردید . یونانیان که وارد افغانستان شدند ، سپاهی بودند مجرد وبی‌آل وعیال پس در افغانستان که مقیم ماندند ، بامردم این کشور ازدواج کردند و آمیختند ، این اختلاط آنانرا تحت تاثیر فرهنگ ومذهب وعقاید افغانستان قرار داد تا جائیکه از یونانیان متمایز شدند وشکل مستقل بخود گرفتند. این‌تنها نبود حادثه دیگری هم واقع شد که در تاریخ تمدن وفرهنگ مملکت نقش بزرگ وطولانی تری بجا گذاشت . یعنی از اواسط قرن سوم قبل از میلادکه استقلال دولت یونانو باختری درافغانستان اعلان شد، از جبهه شرق دولت بزرگ موریا های هندوستان از رود بار سند بگذشت و تا جنوب هندوکش رسید . مبلغین مذهبی این دولت، دیانت تسلی دهنده بودائی را که اصلاحات اخلاق بشر را بواسطه ریاضت وترك آمال دینوی میخواست به ارمغان آوردند ، وتا اوائل قرن دوم‌قبل ازمیلاد ، دامنه نفوذ روحانی واخلاقی آن، تاباختریان گسترش یافت . دولت یونانو باختری افغانستان که چشم طمع به‌هندوستان غنی دوخته بود مانع انتشار این مذهب جدید نگردید . لهذا دین بودا با میتالوجی آن ، نصف شرقی کشور را استیلا نمود . تاجائیکه دیانت قدیم زرتشتی مقاومت نتوانسته وقدم بقدم بطرف غرب کشور عقب نشست . معهذا ادیان وعقاید متعدد در آن‌روزگاران مورد احترام بود. ارباب انواع یونان وزرتشتی و«بودا» اناهیتا واپولون و«بودا» بامعابد مختلفه آنها درجوار همدیگر میزیستند .

چون انکشاف مذهب بودا ومدرسه صنعت یونانو بودائی ، در قرنهای اولیه میلادی در افغانستان بیشتر تبارز میکند، پس دراین جا همان اوضاع اجتماعی دوره یونانو باختری در سه قرن قبل از میلاد مورد نظر است :

از قرن سوم تا قرن اول قبل از میلاد ، پیشه وری در افغانستان رشد میکرد ، صنعت مجسمه سازی ، حکاکی ومهرکنی ، ترقی نمود . روی همرفته صنایع یونانو باختری افغانستان هم در هندوستان وهم درچین وآسیای مرکزی اثر افگند .سنکیانگ و سیالکوت مراکز انتشار این صنایع درچین وهند گردید .

چون زبان ورسم الخط یونانی ازقرن سوم قبل از میلاد در افغانستان قبول شده و موازی با پراکریت و رسم الخط خروشتی افغانستان یکجا بکار میرفت طبعا علوم یونانی نیز مثل میتالوجی آن درفرهنگ کشور داخل شده بود. همچنین خط پهلوی پارتی از قرن سوم قبل از میلاد درافغانستان معرفی گردیده ودرکنار خطوط خروشتی و یونانی ، تاقرن سوم میلادی (عهد کوشانیان بزرگ وبسط نفوذ ساسانی) مروج ماند. منشا خط پهلوی پارتی نیز همان خط آرامی بود. اما خط یونانی که در افغانستان صحنه محدود تری داشت ، از قرن اول میلادی شروع به انحطاط نمود و در مسکوکات افغانستان ، تغیر وتنزل آن آشکار گردید. معهذا این‌خط تغیر یافته (یونانو کوشانی) تاقرن سوم میلادی عمر نمود . برعلاوه درباختر که مرکز کشوربود، زبانهای متعددی حرف زده میشد، ازقبیل سغدی ، پهلوی، ویونانی ولهجه های‌متشابه داخلی که گویندگان آن سخن همدیگر را میفهمیدند . البته از زبانهای قدیم‌افغانستان و حتی زبان اویستائی اولی ، اطلاعاتی در دست نیست . مگر این معلوم است که در عهد قبل از اسلام‌در افغانستان السنه پراکریت ، سانسکریت ، سغدی ، یونانی، پارتی، پهلوی ، اسکائی وتخاری موجود ومستعمل بود. آخرتر از همه زبان دری‌است که در افغانستان قبل از اسلام وجود داشت ودر قرن هفتم میلادی واضحاً مروج‌بود.

دراین دوره تجارت ودوران پول وسعت یافته، شهرها آبادان ومسکوکات طلا، نقره ونکل‌رایج‌بود.دربازارهای باختریان انواع‌پارچه‌باب ابریشمی وململ،ادویه،شرینی باب، اشیای فلزی، مسی، ونقرئین، جواهرات وغیره ، درمعرض داد وستد قرارداشت. راه های تجارتی بطرف چین یکی از بدخشان ودره واخان به‌یارکند ، ودیگری ازطریق فرغانه به‌کاشغر میرفت. روابط تجارتی بین افغانستان وچین ازقرن دوم قبل از میلاد برقرار گردیده بود. صادرات افغانستان به‌چین بیشتر ظروف، احجار کریمه وجواهرات وواردات ازچین ابریشم، لاك، پوست، آهن، طلا، نقره ونکل بود .

در غرب راه تجارتی از هرات و پارتیا به‌ایران میگذشت . همچنین رود جیحون که مثل رودسند مورد کشتیرانی قرار گرفته بود، به‌بحیره ارال میرفت، وکانال‌طبیعی، آن بحیره را با بحیره خزر متصل میساخت و از اراضی همجوار خزر ، راه تجارتی تا بحر سیاه میرفت . درجانب‌شرق کشور، راه های تجارتی ازباختر هندوکش را عبور واز کاپیسا وکابل وهده وپشاور بدریای سند میرسید . راه دیگرهم از کاپیسا ونجراو ولغمان وسوات وپشاور به تاکسیلا کشیده میشد .

در تمام این راه‌ها، کاروانهای بزرگ تجارتی در حرکت بود و با شکل خاموش و آرام فرهنگ وصنایع وعقاید این کشور ها را به همدیگر مبادله میکرد . افغانستان که در مرکز این چهارراه قرار داشت، بیشتر از دیگران دراین دادوستد مدنی وتهذیبی حصه میگرفت . و ازهمین جاست که مشخصات تاریخی او نمایان میگردد . ازنظر سیاست‌نیز چنین است — افغانستان ازشمال وغرب وشرق ، مخصوصا از جبهه‌شمال نفوذ سیاسی ملل مختلف را قبول کرده است ویا درعوض دراین ملل مختلف نفوذ

سیاسی هم نموده است. این جریان درمورد هنر، ادب ، موزیك وسایر شئون اجتماعی هم صدق میکند. چیزیکه واقعیت است این است که دربین تمام این ماجراها ودر طول چندین هزار سال مردم افغانستان اساسا هویت خود را حفظ کردند ، و هیچ ملت دیگری قایم مقام آنها در افغانستان نگردید . بلکه مهاجمین نیرومند را با زبان آنها واگر فرهنگ وتمدنی داشته‌اند، باتمدن وفرهنگ شان، در هاضمۀ قوی خویش تحلیل کرده‌اند . در دوره یونانو باختری ، اسلحه معموله در افغانستان عبارت بود از تیر و کمان ، نیزه و شمشیر ، قمه و ژوبین ، زره وسپر . سپاه افغانستان سواره و پیاده بود و در میدان جنگ ارادۀ نظامی وفیل های جنگی هم بکار می انداختند .
در اجتماع افغانستان آن عهد ــ ازقرن سوم تا اول قبل ازمیلاد ــ مناسبات بردگی افغانستان ، شکل بردگی یونان را وقیود طبقاتی ، شدت قیود طبقاتی هندوستان را نداشت . روی‌همرفته تمدن یونانی، ازعهد اسکندر تاآغازقرن اول مسیحی ــ باآمیزش با تمدن مشرق زمین ــ دردنیای شرق عمرنمود وسه صد سال جهان متمدن قدیم‌را زیر تاثیر قرار داد . مراکز عمده انتشار این تمدن در شرق قریب کشور مصر وپرگام (در آسیای صغیر) و در شرق وسطی افغانستان بود .

حفریات باستان شناسی فرانسوی درویرانه‌های شهر قدیم «آی‌خانم» (درملتقای رودکوکچه وآمو) نشان دادکه‌این شهر بزرگ (یونانو باختری) متعلق قرن‌چهارم قبل از میلاد ونماینده‌سبك‌عالی معماری،مخلوط ازعناصرمحلی‌وتزئینات یونانی‌است.این‌شهر دارای عمارات ، صحن‌ها، ستونهای سنگی، سالونها، دیوار های منقش وملون ، مجسمه های سر شیر بوده ، ثروتمند وبا شکوه است . این آثار نماینده آن هنر «یونانو باختری» است که منبع عمده هنر «کوشانی وگریکو بودیك» محسوب میگردد. همچنین مسکوکات مکشوفه از «خزانه قندز» (قلعه زال) نمونه های مسکوکات «گریکو باختری» را بدست داد ومجسمه‌های مکشوفه از «هده» (جلال‌آباد) نفوذ هنریونانی را در افغانستان ارائه نمود .

دوم

افغانستان در زمان دولت کوشانی

(از سال ٤٠ تا ٢٢٠ میلادی)

قبایل سیتی اصلا در کاشغرستان ساکن و با چین همسایه بودند . این ها همچنان در حوزه سیحون ، شمال بحیره خزر وشمال بحیره سیاه زیست میکردند واز قرن هفتم تاقرن سوم قبل از میلاد از تیانشان تا ارال گسترش یافتند. کوشانیها یایوچیها ، شرقی ترین قبایل سیتی است ، که بین توئن هوانگ وکی لین سکونت وبا هوانگ نوها زد وخورد داشتند . کوشانیها بالاخره در اثر فشار هیوانگ نوها از مسکن خود جدا و از حوزه ایلی و تارم گذشته وارد اراضی بین النهرین (سیحون و جیحون) شدند . از فشار همین ها بود که قبایل اسکائی به شمول تخار ها ازآنجا در افغانستان ریختند و ازآنجمله ، تخارستان بنام تخار ها موسوم گردید . امایوچیها خود در قرن اول قبل از میلاد جیحون را در شمال افغانستان عبور وباختر را اشغال کردند .

فقدان سیستم دفاعی در شمال افغانستان ، با زمین نرم وهموار و تمدن شهر نشینی و تمول در زندگی یکجا شده ، همیشه کشور را زیر خطر هجوم های مردمان کوچی و سوار کار آسیای مرکزی در طول قرون قرار داده بود. مردم درمراتع‌صحرائی آسیای مرکزی بحیات مالداری و چادر نشینی میپرداختند . این مردم کوچی که هنوز مالکیت اراضی را نمیشناختند و از ترقیات مدنی عقب مانده بودند ، درعوض برای جنگ و هجومهای فاتحانه قابلیت و استعداد ممتازی داشتند وافغانستان که در جوار آسیای مرکزی زندگی میکرد ، مورد چنین هجومهائی قرار میگرفت . روایات حاکی از هجومهای مکرر تورانیان — درازمنه بسیار قدیم — درکشور افغانستان قدامت دارد .
از آن بعد دنباله این هجوم ومهاجرتها قطع نگردید و در دوره های بعدی نیز قبایل متعدد سیتی از آسیای مرکزی در افغانستان ریختند که یکی از آنجمله یوچیها بود. اما قضیه به این جا ختم نگردید، بلکه در قرون آینده نیز هجومهای متعددی در افغانستان از جبهه شمال بوقوع پیوست . این سر نوشت تنها مخصوص افغانستان نبود بلکه شامل خود آسیای مرکزی ، ایران و هندوستان هم میشد . پس هجوم و هجرت از شمال درتشکیل تاریخ کشور افغانستان موثر است . منتها بین هجوم‌مجرد وهجوم وهجرت فرق عظیم موجود است . هجومی که باهجرت توام نبود ومثل سیلی آمد ورفت ، ودر دنبال خود غیر از ویرانه چیزی نگذاشت همانا هجوم چنگیز خان بود. چنگیز خان نمیخواست دراین‌کشور ساکن شود،اومیخواست برگردد وامپراطوری صحرائی خودش را تحکیم نماید . در حالیکه هجومهای توام باهجرت در افغانستان چنان نتیجه سهم ناك نداشت و بعضا در تکامل ارتقائی کشور مساعدت نمود . از آنجمله است هجوم وهجرت کوشانیها در افغانستان که هزاران خانواده آمدند ورحل اقامت افگندند وجز ساکنین این کشور قرار گرفتند. این مردم تازه نفس درتمدن کشور فرو رفتند ودر زندگی مادی ومعنوی آنها شریك شدند. این است که سیر

ارتقائی جامعه ادامه یافت .
در هر حال یوچیها بعد از آنکه در ایالتهای شمالی افغانستان مستقر شدند، طوایف هر یك از خود رئیسی داشتند و مدتها زیر اداره آنها میزیستند . بالاخره رئیس کوشانیها توانست روسای سایر قبایل را تابع خود سازد وبه‌این صورت دولت کوشانی افغانستان بمیان آمد. اولین پادشاه مقتدر کوشنی «کجولاکدفزس» است که هندوکش را عبور ودر سال چهل مسیحی دولت کابلستان را بانفوذپارتیها (پهلواها) ازبین برد. کجولاکدفزس نه‌اینکه کاپیسا وکابلستانرا تا رود سند یاباختر وسغدیانه متصل ساخت بلکه در غرب تا ایالت پارتیا (خراسان کنونی) پیش رفت. به‌این صورت بعد از دولت یونانو باختری ، دولت سرتاسری افغانستان بار دیگر تشکیل گردید واین کار تاسال ۷۸ میلادی انجام یافت .

ویما کدفزس دوم بعد از پدر هندوستان شمالی را تسخیر نمود ونمایندگانی بغرض استقرار روابط اقتصادی وسیاسی به دربار «تراجان» امپراطور رومی اعزام نمود. زیرا رومیها سواحل آسیائی مدیترانه یعنی انجام راه تجارتی ابریشم را گرفته بودند . چون رومیها پولدار وتجملی ومشتاق پارچه های ابریشمین چین و عطریات وادویه هندوستان بودند میتوانستند در مبادله این اشیاء که راه ترانزیتی آن در دست افغانستان بود، طلای بسیاری در بازار های افغانستان بریزند . کدفزس دوم خواست سر رشته راه ابریشم را بواسطه تسخیر کاشغرستان نیز بدست آرد. اما دولت چین که بواسطه جنگهای متعددی راه ابریشم را درسال ۹۲ میلادی باز کرده بود، نگذاشت که چنین چیزی عملی شود . سپاه کوشانی در کاشغر از قشون چین شکست خورد. و پادشاه کوشانی با آنهمه اقتداریکه داشت، تادیه خراج وباج سالانه را بدولت چین پذیرفت
مقتدرترین پادشاهان کوشانی افغانستان (کانیشکا) است که بین ۱۲۰ و۱۶۰ میلادی سلطنت کرده است . این شخص پایتخت افغانستان را در عوض شمال هندوکش به‌جنوب هندوکش منتقل ساخت . بگرام در کاپیسا مرکز تابستانی ، و پشاور پایتخت زمستانی قرار گرفت . کانیشکا در شمال مغرب کشور ، دولت اشکانیرا مغلوب کرد . ودر شمال مشرق ترکستان چینی (کاشغر ، یارکند وختن) را فتح نمود و ازشهزاده گان چینی یرغمل آورد . پس حدود قلمرو او بین دریاهای گنگ و جیحون ، وازتارم تا ایران افتاده بود .
بعد از کانیشکا ، جانشینان‌اورا ، جاذبه هندوستان توانگر وفریباء بتدریج بسوی زمین های نرم وگرم وهموار خود کشید ، تاجائیکه دربحر بی‌پایان هندوستان غطهور وناپدید گردیدند . به‌این صورت بار دیگر یکی از مختصات تاریخی افغانستان جلوه‌گر گردید وآن اینکه اغلب دولتهای افغانستان در سیر تاریخ، آنقدر به‌هندوستان لغزیده اندکه بالاخره در پهنای آن محیط بزرگ مفقود شدند .
«واسودوا» پادشاه متاخر کوشانی (۱۸۲ – ۲۲۰ میلادی) است که درهند از بین رفت و جای این پادشاهی مقتدر را در افغانستان ، امارت های کوچك محلی در شمال وجنوب هندوکش گرفت. قوی ترین این حکومات محلی، دولت کابلستان بود که ازکاپیسا در جنوب هندوکش تاسواحل سند تسلط داشت .

اوضاع اجتماعی :

اوضاع اجتماعی افغانستان در دوره کوشانیهای بزرگ از قرن اول تاسوم میلادی، دنباله همان اوضاع عهد یونانو باختری است که باقبول تحولات درزیرشرایط جدید، ادامه یافته‌است. تعددعقیده‌ومذهب‌مثل‌سابق محترم، وطریقه‌های‌زرستی، بودائی‌و برهمنی، مساویانه تحت حمایت‌دولت قرارداشت. کانیشکا درمسکوکات‌خود تقریباتمام ارباب انواع مشهور مملکت‌را نمایش میداد . معهذا دیانت بودائی در ساحه وسیع تری پیش میرفت. کانیشکا خود بودائی شد وپس از او توسعه بودائی ادامه یافت، در حالیکه قبل از کانیشکا کدفزس ها شیوائی بودند .

زبان کوشانیها که ختنی خوانده میشد غیر از زبان «تخاری» بود ودرمسکوکات و کتیبه ها بکار برده میشد. این‌ها درمسکوکات خود زبان یونانی را هم تقلید میکردند . ولی حروف یونانی فاسد شده میرفت تاجائیکه از خواندن برآمد . در جنوب هندوکش ، سانسکریت و بعضا پراکریت ها هم موجود بود . رسم الخط این دوره ، همان رسم الخط قدیم افغانستان «خروشتی» بود که از راست به‌چپ نوشته میشد و در افغانستان ازقرن پنجم قبل از میلاد تاقرن پنجم میلادی ، هزار سال‌عمر نمود، واز بلخ تاموهنجو دیرو ، واز سیستان تاپنجاب رایج بود وآثار آن درافغانستان ازبلخ، بامیان، وردك وهده مکشوف گردیده است . آثار مذهبی را روی یکنوع پوست درخت که شباهت به‌کاغذ داشت بارنگ سیاه وگاهی رنگ سرخ مینوشتند . درجنوب هندوکش رسم الخط برهمی هم بکار میرفت که از چپ براست نوشته میشد .

علمای مذهبی ، دانشمندان وهنرمندان ، در دربار و دربین جامعه طرف احترام بودند. فرهنگ وادب، مخصوصاً از جنبه مذهب بودائی ، منکشف بود . صنعت یونانو باختری که از شروع قرن اول میلادی رو به‌انحطاط میرفت ، جای خودش را به صنعت «یونانو بودائی» که شعبه صنعت گریکو باکتریان بود گذاشت . این مکتب جدید که از اختلاط افکار مذهبی بودائی و روحیات صنعتی یونانی بعمل آمده بود، درسایه مهارت صنعت گران افغانستان ، ترقی بسیار کرد و در قرن دوم وسوم به معراج خود رسید . همین صنعت است که از افغانستان ـ مثل دین بودائی ـ در چین و آسیای مرکزی گسترش یافت . آثار آن در حوالی سمرقند وخرابه های معابد ختن کشف گردیده است .

معماری و هیکل تراشی مدرسه صنعتی گریکوبودیك ، آنقدر در افغانستان پیشرفت که تاهنوز مجسمه های حیرت انگیز بامیان (از بزرگترین مجسمه های جهان) نظاره کنندگان را به حیرت وامیدارد و همچنان خرابه ها، استوپه ها ومعابد مکشوفه در جنوب وشمال هندوکش وپشاور . در معماری استعمال ستون و سر ستونها یکی از ممیزات این مدرسه است . نقاشی ورسامی نیز انکشاف کرده بود .

مسکوکات مکشوفه از «میرزکه» (گردیز) و خزانه «تپه مرنجان» (کابل) و زیور های «عاجی» مکشوفه از بگرام ومعبد مکشوفه در «قول نادر» (کاپیسا) و همچنین آثار مکشوفه از معابد «شترك» و «شمشیر غار» با مجسمه های بودائی و

معابد و مسکوکات همه در افغانستان مربوط به قرنهای اولیه مسیحی و متعلق بدوره کوشانی کشور است .

تجارت افغانستان درزمان کوشانی وسیع‌بود . زیراراه های ترانزیت مال‌التجاره چین ، هند و ایران یعنی راه ابریشم در دست افغانستان بود . اکتشاف ظروف منقوش ومصور شیشه‌ئی (متعلق به‌سواحل مدیترانه) وصندوقچه های عاج برای حفظ جواهر (متعلق به هندوستان) وظروف متعلق به چین ، از کاپیسا شاهد ارتباط و وسعت تجارت افغانستان باهند و چین وروم است. مسکوکات این دوره افغانستان طلائی، مسی ومفرغی بود .

موسیقی ورقص نیز درعهد کوشانی ها منکشف بود . تصاویر پونگه بامیان و مجسمه موسیقی نوازان ـ مکشوفه از هده ـ نشانه این انکشاف ذوقی است . آلات موسیقی عبارت بود ازرباب، طبله، دهل ، توله وغیره . لباس مرد ها مرکب از شلوار وموزه، روپوش چین مانند وکمربند بود. زنها پیراهن دراز وتنبان میپوشیدندو رشته ازمهره به‌گردن می انداختند ، گیسوان شان هم در دو چوتی به‌شانه می‌افتاد.

سوم
از کوشانی تا یفتلی
(از سال ۲۲۰ تا ٤٢٥ میلادی)

از سال ۲۲۰ (انقراض دولت کوشانی بزرگ) تا ظهور دولت یفتلی در افغانستان (٤٢٥ میلادی) دوصد سال زمانه را ۱ بر داشت. درطول این مدت تغیرات مهم در اجتماع کشور وهم در ماحول اوبمیان امد. در مملکت چین دولت «هانها» منقرض گردید (۲۲۰ میلادی) در هندوستان دولت جدید الظهور «گپتاها» مستقر شد و بقایای کوشانی ها را از بین برد. درشمال جیحون فشار کوچیهای سوارکار رو بهجانب باختر زیاد شد، تاجائیکه کوشانیهای کوچك بناچار ازشمال هندوکش بهجنوب آن کشیدند. از اواخر قرن سوم یفتلیها اراضی شمال جیحونرا متصرف شدند. در غرب افغانستان دولت پارتی که از اواخر قرن دوم در سراشیبی انحطاط قدم گذاشته بود، در ۲۲٤ مسیحی بدست اردشیر ساسانی منقرض گردید. در همین قرن بود که امپراطور روم «والیرین» مغلوب شاهپور ساسانی واسیر گردید (۲٦۰ میلادی) و به این صورت دولت مقتدری در همسایهگی افغانستان پیدا شد و ایالات غربی و شمال مغربی آن دستخوش تجاوز وسلطه ساسانی قرار گرفت.

از دیگر طرف تشتت وتلاشای دولت چین، منافع تجارتی افغانستان را صدمه زد خصوصا که دولت ساسانی راه تجارتی ابریشم را ازکمر قطع کرد و چین و افغانستان هردو شکل منزوی اختیار نمودند. بعد از آنکه راه خشکه بهاین صورت مسدود گردید، رومنها نیز متوجه راههای بحری شده وتوسط کشتی با دلتای سند وسواحل هند، ارتباط تجارتی قایم نمودند. پس منافع تجارتی و ترانزیتی افغانستان ضربت شدیدی برداشت.

دولت ساسانی که در قرن سوم وچهارم میلادی در شمال غرب افغانستاندست یافته و تاکابلستان تاثیر نمود اصلا مثل سلف خود دولت پارتی، رژیم اجتماعی فیودالی داشت و افغانستان در حالت انحطاط اقتصادی و فرهنگی در مرحله پاشیدگی نظام بردهگی ودخول در مناسبات ابتدائی فیودالی، بسرمیبرد.

در طی این حوادث ودر طول یك قرن، قسمتی از کوشانی ها که در باختر بوده، وزیر ضربات آسیای مرکزی قرار داشتند، از باختر بولایات غربی و قسماً جنوب هندوکش کشیدند. سر کرده دسته جاتی که بهجنوب هندوکش فرود آمدند، «کیدارا» بود و او توانست دولت کوشانی های خورد را تاسیس نماید. این دولت که از کاپیسا تاسواحل سند اداره را در دست گرفت تا ظهور یفتلی ها در قرن پنجم عمر نمود و سلسله حکمداران آن بنام «کیداری» شناخته شدند، مسکوکات نقرئین این سلسله مکشوف ومعرف دولت آنها است. گرچه تاریخ این دوره هنوز تاریك است، معهذا فهمیده میشود که بقایای کوشانیهای بزرگ در شمال وغرب کشور، در مقابل دولت ساسانی جنگیده اند. دولت ساسانی بعد از زد وخوردهای مکرر با اهالی کشور توانستند که نفوذ سیاسی خود را در ولایات غربی وشمال مغربی افغانستان قایم کنند. همچنین کیداری های جنوب هندوکش، با جنگهای متعددی در قرن چهارم با دولت ساسانی، موجودیت خود را تا اوایل قرن پنجم در افغانستان حفظ نمودند. این ها با دولت گپتا های هندوستان نیز از در مدارا پیش آمده، صیانت قلمرو خود را تامین نمودند.

چهارم

افغانستان درزمان دولت یفتلی

از ۴۲۵ تا ۵۶۶ میلادی)

هیاطله یایفتلی ها که بنام های متعددی در تاریخ خوانده شده‌اند ، اصلا جزء قبایل سیتی بوده و مثل کوشانیها از جبهه شمال مشرق در حوزه سیحون سرازیر شده ، وتا اواخر قرن سوم اراضی شمال جیحونرا اشغال کردند . این‌ها در اوایل قرن پنجم میلادی جیحون را عبور ووارد شمال افغانستان گردیدند . وبرای باراول در ۴۲۵ میلادی در تخارستان به تشکیل دولت پرداختند . از قبایل یفتلی مشهورتر از همه «زاولی» است که در ایالت غزنین ساکن شده وآن علاقه‌ها بنام ایشان زابل‌و ژابلستان موسوم گردید .

پادشاهان نخستین یفتلی « افتایلتو » و «مهربوره» (به همین نامها در تاریخ افغانستان شناخته شده اند.) با دولت ساسانی که ایالات شمال مغربی وغربی افغانستان را تحت تسلط داشتند ، داخل جنگ شدند . در جنگ اول نزدیک مرو ، یفتلی ها از بهرام گور ساسانی شکست خوردند ولی درنیمه قرن پنجم یزدگرد دوم ساسانیرا درحوزه مرغاب درهم شکستند . مقتدرترین پادشاه یفتلی «اخشنور»است که در حدود ۴٦۰ میلادی جلوس کرد. اخشنور مجددا با دولت ساسانی در آویخت و در جنگ سختی سپاه ایران را تبله وشهنشاه ساسانی «فیروز» را ، که در سال ۴۵۹ جلوس کرده بود ، اسیر گرفت . بعدازآنکه فیروز درپای مینار سرحد مملکتین عدم تعرض وتادیهٔ باج سالانه را تعهد نمود، وپسرش «قباد» را گروگان گذاشت، رها شد . فیروز ساسانی که دو سال بعد از جنگ پول باج را به دولت یفتلی پرداخته و قباد پسرش‌رارها کرده بود، درسال ۴۸۰ میلادی به افغانستان هجوم نمود. تصادم بایفتلی ها در اراضی صحرائی رخ داد، درنتیجه اردوی ایران شکسته و فیروز درمیدان جنگ کشته گردید . درایران «بلاش» برادر فیروز باحمایت روحانیون زرتشتی پادشاه شد. اخشنور قباد را (که‌خواهرش زن اخشنور وخودش اینک پناهنده در دربار اوبود) حمایت کرد وبا سپاه امدادی برتخت ایران نشاند و مقرر بودکه پول باج سالانه را ایران بشکل بپردازند که با الفبای کوشانو یفتلی مضروب باشد. تهیهٔ این باج اضطراب‌زحمت ایران بود.وبرای جمع آوری آن مجبور میشند که این پول را ازراه جنگ با امپراطوری روم شرقی بدست آرد واین خود بسهولت میسر نمیگردید . درهر حال اخشنور بعد از غلبه برایران، ولایات جنوبی هندوکش را از کاپیسا تاپشاور ، از دولت کیداری (که در پشاور متمرکز بود)گرفته آنها را به‌جبال شرقی متواری ساخت وبه‌این صورت وحدت سیاسی افغانستان را تامین نمود.

بعد از مرگ اخشنور چون ازشمال وغرب دیگر خطری برای افغانستان متصور نبود، «تورامانا» پادشاه دیگر یفتلی متوجه هندوستان گردید وتا پنجاب پیشرفت . «مهرا گولا» پسر وجانشین تورامانا ، روش پدر را تعقیب کرد، در هندوستان داخل

شد و در طی جنگ هئی متعددی توانست که دولت بزرگ گپتاهای هندوستان را مغلوب ودر امارت های کوچك تجزیه نماید. اما هندوستان ازشدت و قساوت او ناراضی بود وامرای کوچك محلی ، اتحادیهٔ قوی در برابر او تشکیل ، ودر حدودسال ۵۲۸ میلادی در طی یك جنگ بزرگی ، مهراگولا را مغلوب وبطرف سند وکشمیر عقب زدند . این منجر بهآزادی هندوستان وانحطاط دولت یفتلی گردید . از آن بعد افغانستان در دست امرای کوچك یفتلی وامارتهای متعدد محلی باقیماند ، کهمضا مسکوکات آنها موجود است . این ترتیب تاسال ۵٦٦ مسیحی ادامه یافت .

اوضاع اجتماعی افغانستان در این دوره :

واما اوضاع اجتماعی افغانستان در عهد دولت یفتلی عموما دنبالهٔ اوضاع کوشانیهای کوچك بود، که باپارهٔ تغیرات ، واحیانا تحولات معکوس ادامه داشت . گرچه تجارت باچین وایران وهند بعمل میآمد وپیشه وری رونق داشت بـا آنهم شهر های بزرگ در شمال وجنوب هندوکش از رونق افتاد وصنعت معروف گریکو بود یك هم منحط شد ، خصوصاً مجسمه سازی که بیروح و تجارتی گردید . انحطاط صنعت از تصاویر کلفت مسکوکات یفتلی نمودار است . اوضاع اقتصادی وفرهنگی کشور در زمان دولت یفتلی فرو افتاد ودر چنین شرایطی مناسبات فیودالی درمملکت ریشه میگرفت . معهذا افغانستان حلقه مهم ارتباط هنری بین آسیای وسطی و هندوستان بود . حفریات معبد بودائی در «فندقستان» نشان دادکه آثار مکشوفه متاثر ازهنر «گپتا بودیست» و هنر «ایرانی» و هنر «گریکورومن» است . آثار عتیقه بامیان هم نماینده اسلوبهای هنری ساسانی وبودائی آسیای مرکزی میباشد . تصاویر دیواری بامیان وفندقستان (نماینده نقاشی قرن پنجم افغانستان) وتصاویر «بودائی، نستوری ومانوی» مکشوفه از افغانستان با تصاویر روی چوب وپارچه باب ترکستان چینی (متعلق بهمذاهب ثلاثه مذکوره) شباهت دارند و حفریات کوتل «خیرخانه» (کابل) هم معبد «رب النوع آفتاب» را مکشوف ساخت که متعلق قرن پنجم (عهددولت یفتلی افغانستان) میباشد .

اهمیت دولتیفتلی درافغانستان بیشتر ازجنبه سیاستبود. زیرااین‌دولت نظامی وحدت سیاسی کشور را یکبار دیگر ـ بعد از کوشانی های بزرگ ـ تامین نمود و حدود سیاسی آن از آسیای مرکزی تا هندوستان شمالی کشیده میشد . یفتلی ها که هم خرگاه نشین وکوچی وهم شهر نشین بودند ، تابستان بدخشان ، وزمستان باختریان را دوست داشتند . اینها برخلاف کوشانیها ، دیانت بودائی را باحسن نظر نمیدیدند و در عوض از طریقه های برهمنی ومیتراپرستی افغانستان بیشتر حمایت میکردند .

فصل پنجم

ورود عنصر ترك ونفوذ دولت ساسانی

در افغانستان

آسیای مرکزی وشرقی ، از طرف مشرق به منچوریا وجبال خینگان ودیوار کبیر چین واز طرف غرب به‌بحیره خزر متصل است . در شمال این مناطق وسیعه، دشت های سابیریا و در جنوبش سطوح مرتفع تبت وکوه های همالیا واقع است. اراضی بین خزر وحوزه بایکل قسمت غربی ، ومناطق بین سطح مرتفع پامیر وحوزه بایکل تا دیوار چین وکوه های خین‌گان ، قسمت شرقی ، این منطقه بزرگ راتشکیل میکند . سر زمین مغلستان هم‌درشمال همین قسمت شرقی قرار دارد. روی‌همرفته آسیای مرکزی و شرقی، شامل صحرا ها وریگزار ها باگرمای شدید وسرمای شدید وبعضا سطوح مرتفع وقسماً کوه های پر آب وعلف ومساعد به‌زندگی است . این حصص مساعد عبارت است : اول از حوزه بایکل (مسکن اصلی مغلها) . دوم حوزه بالخاش (مسکن اصلی ترکها .) سوم حوزه تاریم (اصلا مسکن آری ها بود، وازقرن هشتم مسکن ترك ها قرار گرفت) . چهارم حوزه ارال شامل ماوارانهر - اراضی واقع بین جیحون وسیحون وسرزمین خوارزم - حوزه ارال اصلا مسکن آریها بود ولی به تدریج تورکها وترکمانها در این حوزه نفوذ و بالاخره اکثریت فائق و دولت ها تشکیل کردند . اصلا وقتیکه قسما مغلها با آریه های آسیائی مزج ومخلوط شدند، نام «ترك» به آنها اطلاق شد . ترکمانها هم بیشتر از عناصر مخلوط شده ترك بمیان آمدند. سلجوقی های بعدی شعبهٔ از همین ترکمان ها هستند ، در حالیکه ازبك ها ازجمله تورکان شرقی میباشند و زبان شان همان «تورکی چغتائی» وبازبان ترکمنی نزدیك میباشد وهر دو زبان همدیگر را میفهمند . اما ترکان ترکیه امروز ازجمله «تورکان غربی استند» . مردمان آسیای مرکزی وشرقی بیشتر زندگی بدوی وچادر نشینی داشتند و این چنین زندگی مردم را به مهاجرت وهجوم در اراضی غنی وهم متمول وثروتمند همجوار تحریك مینمود . این است که کشور های چین وماوراالنهر وایران و افغانستان مورد حمله قرار میگرفت. همالیا مانع عبور به‌کشور هند بود، پس ماورانهر راه افغانستان را تا داخله هندوستان بررخ مهاجمین باز میگذاشت . دولت بابریه از همین راه درهند تشکیل شد، چنانیکه دولت سلجوقی از راه ایران به‌آسیای صغیر رسید . این هر دو دولت ، زبان وادب دری را درهندوستان وآسیای صغیر ترویج وتعمیم نمودند. مردمان ترك با زندگی چادر نشینی که داشتند، قسم در ترکستان شرقی دارای تمدن وفرهنگ وخط وادب وصنعت فلز کاری ونساجی بوده ، خط سریانیرا در الفبای ترکی قبول کرده بودند . و مثل تورکان اویغور که در راس تمدن ترك ومغل در قرن هشتم قرار گرفته وبه زندگی شهری وزراعت و آبیاری توجه داشتند، بودند، (مغلها در قرن دوازدهم خط را از همین اویغور ها گرفتند) و باقراخانیان ترکی که زیر تاثیر تمدن اویغور ها و یاچینی ها واقع شده بودند ، در تورکستان شرقی وهم در تورکستان غربی و ماوراء النهر موسسات‌سیاسی

پیشرفته تری ، تاسیس کردند .

روی همرفته تورکهای مدنی و تورکمانهای بدوی ، هردو در مذهب از شرک وبت پرستی گرفته ، تا ادیان زرتشتی ومانوی وبودائی وعیسوی ، پ رو شده بودند واز قرن دهم قسماً با دین اسلام آشنا گردیده وخود مدافع جدی د ن اسلام قرار گرفتند . اما آن قبایل بدوی تورک که در ماورانهر وافغانستان و یران سرازیر شدند ـ نیز به‌تدریج تحت تاثیر تمدن این کشور ها واقع شده وخود بمقابل سایر مهاجمین بدوی تورك ومغل، مدافع تمدن این کشور ها گردیدند ، وآنها بالاخره در هندوستان و آسیای صغیر ناشرین تمدن اسلامی بشمار رفتند . اگر تفاوتی هم در ورود ترکها و ترکمانها در آسیای وسطی و آسیای صغیر بود ، این بود که در بعضی کشور ها، عنصر ترك توانست به‌حیث یك قوه مسلط ، اکثریت فایق با دولت ترکی تشکیل نماید . مثلا در قسمت ماورانهر وخوارزم ویا ترکمانان در آسیای صغیر (ترکیه کنونی) . ولی در بعضی کشور های دیگر عنصر ترك باملت های اصلی آنها در آمیختند وتمدن وفرهنگ وزبان این کشور ها را قبول ودر نتیجه در ملیت آنها تمثل کردند . مثلا در افغانستان وهندوستان وایران . تا جائیکه در ادبیات وتاریخ افغانستان وایران نام تورك و تاجیك بطور لازم وملزوم همدیگر دریك ردیف وبمفهوم یك ملت مذکور میگردید ، نه‌به مفهوم متقابل . البته در هندوستان این مفهوم بشکل دیگری درمی‌آمد ودر آنجا ملت بدو دسته-مسلمان وغیر مسلمان‌توصیف میگردید ، دیگر تفاوت نمیکرد که مسلمان اهل افغانستان بود ویا از اهل هند، افغان بود یاتورك ویادیگری . در هر حال موج نخستین عنصر ترك از قرن ششم با کشور افغانستان در تماس آمد ترکان التائی که در اوایل قرن پنجم زیر تعرض امپراطوری «توبا» قرارگرفته بودند ـ بعدها برقبایل جوان جوان درمنگولیا غالب‌شده وخود به‌جبهه غرب متوجه گردیدند واز حوزه تارم تا حوزه سیحون گسترش یافتند. این ها در سغدیانه ، یفتلی ها را مغلوب کردند و در نصف دوم قرن ششم، نام‌آنها برای بار اول در سواحل جیحون شنیده شد .

امپراطور بزرگ ترك «تومن» که از منگولیا تا ارال فرمان میداد، درهمین وقت ازدنیا گذشت و قلرو وسیع او بدو حصه شرقی وغربی منقسم گردید . دولت شرقی «باپادشاهی‌موکان خاقان» پسرتومن خان‌در منگولیاتاسیس شد ،و دولت‌غربی با پادشاهی «ایستامی‌خان بیغو» برادر امپراطور تومن ، درکاشغرستان وحوزه‌سیحون وارال تشکیل گردید .

دولت ترکان غربی بزودی با دولت ساسانی ایران متحد شده ، حکومات کوچك محلی یفتلی افغانستان را در شمال وغرب کشور شکستند . در سال ۵٦٦ میلادی سواحل راست جیحون را ترك، واراضی چپ جیحون (باختریان) را با ایالات شمال غربی افغانستان پادشاه ساسانی (خسرو انوشیروان) اشغال نمود. ولی بعدها در سر راه ابریشم ـ که ترکان حق ترانزیت آزاد مال التجاره خود را ازکشور ایران میخواستند و ساسانیها رد میکردند ـ اتحاد هردو برهم خورد. «تاردوخان» بیغوی ترکان غربی ، در اواخر قرن ششم مسیحی باقوت دولت ساسانی را از ایالات شمالی افغانستان از بدخشان تامیمنه ، بجانب غرب عقب‌زده وخودش‌جای ساسانی را اشغال نمود.

بعد از آنکه این دسته از ترکان غربی وارد افغانستان شمالی شدند ـ درشمال هندوکش حکومت ملوك الطوایفی تشکیل کردند ، که در تقریبا ۳۰ امارت کوچك منقسم ومرکز همه شهر قندز، تابع زمامدار بزرگ بود. این حکومت در شمال افغانستان و حکومت کاپیسا در جنوب هندوکش (که از کابلستان تاسند ، توسط تقریبا ده امارت نشین محلی فرمان روا ، ومرکز آن‌شهر بگرام بود ودامنه آن درجنوب تا حوزه ارغنداب کشیده میشد) ، تنها حکومات بزرگ کشور بودند که در اول مقابل دولت ساسانی و بعدها در برابر عرب ، از استقلال افغانستان مدافعه میکردند.

حکومت شمالی که بیشتر در تاریخ افغانستان : عنوان «تگین شاهی» دارد ، مثل حکومت کابلستان پیرو دیانت بودائی بود . زایر مشهور چینی «هیوان تسنگ» در نصف اول قرن هفتم (٦٣٠ میلادی) که افغانستان را از شمال به‌شرق سیرمیکرد، درطول خط السیر خود ازبلخ وقندز وبامیان وکاپیسا تا لغمان وگندهارا ـ یکهزار و دوصد وسی معبد بودائی ، بیشتر از هشت هزار راهب بودائی ، ده معبد شیوائی (در کاپیسا) وصد معبد برهمنی درگندهارا دیده است . درحالیکه خارج از خط حرکت زایر چینی نیز ، معابد وراهبین دیگری هم وجود داشت . زایر چینی از دین داری ومهمان نوازی‌خان بزرگ تخارستان «تاردوشاد» و جانشین او نیز ذکری‌میکند.

روی همرفته در افغانستان آنروز مذاهب بودائی ، برهمنی ، شیوائی وآفتاب پرستی در شمال وشرق وقسما جنوب کشور ـ ودیانت قدیم زرتشتی درایالات غربی کشور موجود بود. از نظر سیاست هم شمال کشور دارای حکومت تگین‌شاهی، وشرق مملکت دارای حکومت کاپیسائی بوده وغرب افغانستان تحت نفوذ دولت ساسانی قرار داشت . برعلاوه یکتعداد امرای محلی وکوچك دیگری نیز، درکنج وکنار مملکت وجود داشتند که بعضا مسکوکات آنها در دست است .

البته دولت تانگهای چین در همین قرن هفتم توانست که کاشغرستان راالحاق ونفوذ سیاسی خودش را تا سیحون وحتی شمال افغانستان داخل کند. ولی این ، از دوام حکومت تگین شاهی تا ظهور اسلام چیزی نکاست . البته مرور زمان واشتراك در مذهب ، با اشتراك درمنافع بین ترکان نووارد ومردم محلی ـ عامل عمده‌آمیزش باهمی ودر نتیجه تشکیل ملیت واحد گردید . دردوره اسلام این وحدت طوری جوش خورد که دیگر ازنظر دین ما به الامتیازی بین طوایف متعدد کشور قابل درك نبود.

فصل ششم

استیلای عرب و مبارزات و قیامهای مردم افغانستان

(ازقرن ۷ تا قرن نهم میلادی)

یکم

ظهور اسلام

ظهور اسلام:

تا اوایل‌قرن هفتم مسیحی اکثرمردم عرب درسرزمین کم‌آب وعلف‌عربستان زنده گی قبیلوی داشتند. آنوقت عرب سوریانی، تابع بیزانس وعرب وادی فرات تابع دولت ساسانی ایران بود گرچه اعراب مردم مالداری بودند معهذا درشهر های عربستان تجارت رونق داشت. شهر مکه مرکز اقتصادی ماحول خویش بشمارمیرفت و کاروانهای تجارتی مصروشام از شهر های عربستان عبور میکرد وبا این کاروانها، مردم نو وافکار نو درآمد ورفت بود . مکه که عمده ترین مرکز مذهبی عربستان بود ، همچنان مهمترین مرکزتجارتی‌آن نیز شده بود، تجار بیت القمدس وشام ، عمان ویمن، رومی وحبشی وغیره، باشهر مکه سروکار تجارتی داشتند ، پارچه باب واحجار کریمه واشیای مختلفه وارد وصادر میشد . تمام این چیز ها برونق مادی شهر ها مخصوصا مکه می‌افزود. ساکنین این شهر نیز روزبروز آگاهی وسیع‌تری حاصل میکردند و ازعقاید توحید یهود ومعنویت نصارا مطلع میشدند . در حالیکه ۳۶۰ بت از قبایل مختلف عرب در خانه کعبه موجود وطرف باطل پرستی مردم‌قرار داشت .

قبیله قریش که در راس اداره اقتصادی ومذهبی شهر مکه قرار گرفته بوداز همه پیشتر لزوم مرکزیت ونظم اداری را احساس میکرد. زیرا اختلاف عظیم زندگی وتضاد شدید بین قبایل وشهر نشینان را میدید. موضوع جلو گیری ازتجاوزمسلح ایران و روم در عربستان وهم جلو گیری از جنگهای‌قبیلوی ـ عامل‌دیگری برای ایجاد یك دولت متمرکز عربی، در نظر آنان محسوب میشد . روی همرفته قریش نظم اداری وامنیت راه‌های تجارتی را بامرکزیت شهر مکه خواهان بود، تا تجارت مختل نشود ومنافعی که از مبادلات تجارتی بین اوقیانوس هند ودریای روم حاصل‌میشود، از دست نرود . قبایل عرب که استعداد جنگی وادبی باتمایل آزادی واستقلال‌خواهی داشتند ـ آماده بودند که از عسرت اقتصاد طبیعی کشور خود نجات یابند .خصوصا که از تجمل ورفاه زندگانی شهر های روم وایران در همسایه‌گی خود، چیز ها میشنیدند و میدیدند . عرب‌ها ازعلوم چیزی نداشتند وتنهانوعی ازنجوم وطب‌قدیم ـ نبات شناسی وبیطاری را توسط صائبین از بابلی ها گرفته بودند. طب شان عبارت ازدم ودعا ، داغ‌کردن، قطع اعضا وبعضی ادویه ومشروبات بود. همچنین معتقد

بەفال‌گیری وشگون وجادو بودند . باآنهم زبان توانگر باخطابت وشعر وعلم انساب داشتند .

از طرفی دیگر در جوار عربستان ، دو امپراطوری بزرگ جهان، ایران وروم شرقی، هردو قوس صعودی خودرا پیموده واینك در سراشیبی انحطاط قرارگرفته بودند . ایران ساسانی که از افغانستان تافرات وازقفقاز تاخلیج فارس حکم‌میراند، راه تجارتی چین وهند را باسواحل مدیترانه در دست داشت وازممر مالیات تجارتی بسیار غنی بود. تیسفون پایتخت دولت‌ساسانی در سردجله ، معظم‌وزیبا وهنر ساسانی پیشرفته بود. نساجی وفلزکاری ایران شهرت بسیار داشت. سازمان مخابراتی و چاپار درنهایت انتظام ووسایل آبیاری مصنوعی نیز منکشف بود . اما درایران تجمل واسراف دربار مستبد، کمر مردم‌را درزیر بار مالیات سنگین ومتعدد خم کرده‌بود. حتی یزدگرد سوم هنگامیکه ازمقابل سپاه عرب رو به افغانستان فرار میکرد ـ یکهزار آشپز، یکهزار سراینده ونوازنده دوهزار بازبان وشکارچی ، درمعیت اوحرکت داشت . فیودال های مقتدر هم جهت کسب نفوذ ، درصدد فرار ازمرکزیت وبرضد قدرت شاه بودند، همین‌ها بعد ازمرگ خسر دوم، درچهار سال دوازده پادشاه را روی تخت آوردند وبردند تایزدگرد سوم مستقر گردید . درجامعه ایرانی آنوقت که بردو روکن مالکیت وخون استوار بود، طبقه‌بندی وتصنیف اجتماعی آنقدر شدید بود که فرد نمیتوانست به‌طبقه بالاتر ویا بصنف دیگر شامل شود. تعصب وجبر مذهبی مردم را مقید، ومتمردرا ازحقوق محروم مینمود. اشرافیت میراثی و قانونی، ومقامات رسمی دولت تماما بشکل میراثی، متعلق به‌چند خانواده انگشت شمار بود. طبقه ممتازه یعنی شهزاده وامیر، فیودال‌بزرگ وروحانی بزرگ‌همه دارای تیول واقطاع میراثی، واز تادیه مالیات معاف بودند، افسران نظامی ودبیر ومامور ملکی بردوش مردم سوار، واشراف درجه دوم رئیس دهات بودند. ملاکین پائین‌ترین طبقه نجباء (درتاریخ آنهارا دهقان مینامیدند .) ومحصل مالیات بشمار میرفتند . درزیر پای این‌همه، توده مردم (دهقانان وپیشه‌وران) چه در شهر ها وچه دردهات قرار داشت. زارع، جزء زمین محسوب، ومتعلق به‌ملاك وتعلیم وتربیه مخصوص طبقه ممتاز بود. امر قضا دردست شاه وروحانی ـ برمبنی سیاست واویستا ـ زندانها سخت و هولناك ، ومجازات مختلف ووحشیانه بود. درچنین محیطی بود که دراواخر قرن‌پنجم مزدك پیدا شد ویك‌نوع اشتراکیت بدوی را پیش کشید ـ مردم محروم ازآن حمایت کردند ولی طبقه حاکمه (پادشاه انوشیروان) درسال ۵۲۹ توانست که مزدك را باشعارش «تساوی احوال» معدوم نماید .

دولت ساسانی بعد از آنکه ازسنگینی جنگهای دولت یفتلی افغانستان کامیابانه نجات یافت ـ در سر تصرف سوریه وارمنستان باروم وبیزانس جنگهائی نمود . این جنگها در قرن ششم وابتدای قرن هفتم موجب ناتوانی هر دودولت گردیده و ایران را ضعیف ساخت . ازدیگر طرف ایران ساسانی گرچه علوم مهمی نداشت ، از طب سرشته داشت، وهنر ظروف سازی ، مسکوك، گچ‌بری ومعماری موجوده و منکشف بود. موسیقی داشتند، زراعت وپیشه وری مخصوصاً نجاری، آهنگری و نساجی پیش رفته بود. تجارت وسعت داشت ومسکوکات طلا ونقره ومس رایج‌بود. شهر ها آبادان وراه‌های تجارتی بشرق وغرب گشاده بود .

در شمال عربستان ، امپراطوری روم شرقی گسترده بودکه آخرین وارث تمدن قدیم اروپا شمرده میشد . اروپا قبلا دراثر تهاجم قبایل جرمن وهون (از قرن چار تاقرن پنج) مضمحل گردیده وبعد از سقوط امپراتوری روم بانظام بردگی آن ـ زندگی شهری در اروپا پراگنده شده، صنعت وتجارت ضعیف وفرهنگ در سراشیبی انحطاط افتاده بود. ملل اروپای مسیحی شده در داخله خود گرفتار ستم حکومات فیودالی و قساوت کلیسا ها بودند و مسیحیت سدی ازتعصب در برابر ارتقای پیروان خود میکشید . اروپای مسیحی ازهمان قرن چهارم بادانش یونان مخالف بود وتقلید وتعصب وخرافات در جوامع حکومت مینمود. در آخر همین قرن شورای دینی کارتاژ خواندن آثار غیر عیسوی را تحریم کرد، ودرقرن پنجم شورای دینی قسطنطنیه نسطور اسقف ونسطوریان کلیسا را (که دین عیسوی را بافلسفه یونان وفق داده بودند) ، از پایتخت امپراتوری روم شرقی بیرون راند. درقرن ششم ژوستنین امپراتور روم شرقی دانشگاه آتن‌را مسدود نمود. ملاهای عیسوی نیز در روی اوراق پوستی کتب علمی قدیم، ادعیه واوراد موهوم مینوشتند . پس اروپا درخواب طولانی وعمیق قرون وسطائی خود فرورفته بود.

واما امپراتوری روم شرقی که درجنوب شرقی اروپا وآسیای صغیر وشمال شرقی افریقا باقیمانده بود ـ ازهمان آغاز تقسیم امپراتوری روم قدیم در ۳۹۵ بدو حصه غربی وشرقی ، نسبت به امپراتوری غربی قویتر ، متمولتر ودارای فرهنگ وسیع‌تر ، وشهر های بزرگ صنعتی وتجارتی بود. در راس این همه قسطنطنیه معظم ومجلل قرار داشت . معماری دراین دوره مترقی بودکه کلیسای سنت صوفی نماینده آن است . همچنین عمارات عالیه ومیدان های بزرگ قسطنطنیه زبان زد ومشهور بود. روم شرقی ازخشکه وآب بامالک شرقی تجارت وسیع داشت . اموال واشیای چین وافغانستان وماورانهر وایران وهند وعربستان وحبشه دربازار های‌آن میریخت. درخود کشور پارچه باب نفیس وظروف شیشه‌ئی ساخته وابریشم (ازقرن ششم) تولید میشد . تجار بیزانس اشیای تجملی برای طبقات عالیه اروپا تهیه‌میکرد. عایدات گمرکی با انحصار تجارت غله دولت را توانگر میساخت . این است که سپاه وسرحدات روم شرقی در برابر هجوم قبایل چادرنشین سد میکشید . و قلمروش ازشبه جزیره بالقان‌وآسیای صغیر تا سوریه وفلسطین ومصر وجزایرشرق مدیترانه محفوظ میماند. حتی درهمین قرن ششم امپراتور ژوستنین‌قلمرو واندالهارا درشمال افریقا وازگوت های شرقی را در ایطالیا وازگوتهای غربی‌را درجنوب اسپانیا فتح کرد وبه این صورت فرمان فرمای مدیترانه گردید .

از دیگر طرف استبداد ومطلق العنانی بی‌سر حد امپراتور ـ مردم را ازشرکت در اداره وامور زندگی محروم ونظام بردگی را تحمیل میکرد . مصارف عسکر کشی‌ها که منجر به غارت ممالک مفتوحه میگردید در داخل امپراتوری هم باعث تزئید مالیات وفقر وبدبختی مردم میشد. تاجائیکه تنفر وشکایت مردم بشکل قیامهای عمومی برضد دولت مبدل شد. دریکی ازاین قیام های مردم در قسطنطنیه در ۵۳۲ سی‌هزار نفر، شورشی کشته گردید. همچنین درسوریه وفلسطین ومصر قیامهای مردم‌بعمل آمدکه به‌سختی از طرف دولت کوفته وخاموش شد. ولی ولایات ناراضی مترصد

فرصت مساعد باقیماندند ـ لمبارد ها نیز ایطالیه را ازکف امپراطوری بیزانس کشیدند . باین ترتیب امپراتوری روم شرقی باجلال ظاهری که داشت، در حقیقت داخل انحطاط اجتماعی گردیده بود. ازنظر فرهنگی هم قسطنطنیه ـ که مرکز علمی آنروز جهان بشمار میرفت ـ بشکل مستخدم مذهبی درآمده بود وزد وخورد های دائمی روی تعبیر وتفسیر موضوعات مذهبی باعث انصراف ازسایر امور حیاتی و اجتماعی میگردید . همین فساد دولت های روم شرقی وایران بودکه ملت جدیدالظهور عرب توانست بهر دوحمله نماید ـ وازسال ٦٣٣ تا ٦٥١ درمدت ١٨ سال تمام شهنشاهی ایران را اشغال وسوریه وفلسطین ومصر را ازشهنشاهی روم جداکند.

در داخل چنین شرایط اجتماعی داخلی وخارجی ، در اوایل قرن هفتم مسیحی دیانت اسلام در کشور عرب اعلام گردید ـ ودرظرف ده سال طرف قبول وپشتیبانی قبیله قریش وبعدها سایر قبایل عربی گردید. زیرا دین اسلام خواسته های مادی این قوم را تامین میکرد، مرکز واحد، دین واحد، امنیت عمومیه ، واستقلال ملی به‌آنها میبخشید . برعلاوه، نفوس روز افزون این کشور فقیررا که اقتصاد عمومی شان حقیر بود ـ باشعار اعتلای کلمة اله، به‌سمت امپراتوری های مجلل وثروتمند دنیای قدیم، برای فتح واغتنام رهبری میکرد . دین اسلام که قادر بود دربین قبایل وامم متباین، وحدت بوجود بیاورد ـ پیروان خودش را در سایه تعالیم اسلامی وعقیده به‌مرگ مقدر، به اردوی شکست ناپذیری تحویل داد که باروح اطاعت وانقیاد از قوانین اسلامی جوش خورده بود. وظیفه چنین اردوئی رافتح دنیای معلوم واجرشانرا افتخار واغتنام در زندگی وبهشت موعود پس ازمرگ ، اعلام کرد. اعراب مدارزندگی خود دراجتماع وسیاست وقضاء وحکومت ، حتی مدار تفکر ومعیشت خود ـ دین را قرار داد ویك جامعه محکم وفاتح عربی بمیان آمد .

البته ادیان هریك درزمان خود سازمانهای جدیدی بوجود آوردند . تورات دو هزار سال پیشتر ازظهور اسلام ، مقررات واحکامی آورد، حقوق افراد، حدود مالکیت وخانواده وجزای مجرم را معین نمود. همچنین مسیحیت در شدت دوره بردگی ـ برای تخفیف آلام فقر وتسکین درد های بردگان ، برضد تمول وتجمل، تسلیم و محبت را اعلام کرد. درهر حال دین موسوی بیشتر برجنبه دنیوی ، ودین عیسوی بیشتر برجنبه معنوی تکیه داشت. در حالیکه دین‌اسلام هردو جنبه دنیوی ومعنوی را التزام میکرد. این است که دردستی قران ودر دست دیگر شمشیر داشت .گرچه عرب درتعمیم زبان خود درداخل فرمان فرمائی خویش فشار وارد نمیکرد وبرشمشیر تکیه نمینمود . ولی وقتیکه فرهنگ معنوی حاصل کرد وزبان وادب او پیش رفت ـ نشر زبان عرب به آسانی میسر گردید . زبان عربی در دفاتر وادارات ممالك اسلامی رواج یافت . در حالیکه تا اواخر قرن هفتم ، عرب منشیان بومی برای اجرای امور استخدام میکردند که زبانهای مروجه محل میدانستند . اسلام باتعالیم خود، دربرابر دنیای قدیم یك دین مبارز بود. اونظام اجتماعی کهن را لغو نمود وحدود احتیارات دولت را طوری مشخص نمود که درنیم قرن اول خود ، دیموکراسی اسلامی از دیموکراسی شهری یونان در رژیم بردگی ، امتیاز داشت .

پیغمبر اسلام و خلفای اربعه :

حضرت پیغمبر اسلام که در سال ٥٧٠ مسیحی بدنیا آمده ودر سال ٦١٠

میلادی دین اسلام را آشکارا فرمود ـ تاسال ٦٣٢ میلادی در مدت ٢٠ سال توسط جنگهای متعددی (که مشهورتر آنها محاربات بدر ، احد، خیبر وذومته الجندل ، و مصالحات حدیبیه وتبوك است) قسمتی از عربستان رافتح وسوقیات به استقامت شام کرد. همچنین پیغمبر اسلام پادشاهان روم شرقی ،ایران، حبشه وامرای یمامه، بحرین وغسانی راکتبا دعوت به‌قبول دین اسلام فرمود وخود که درسال ٦٢٢ به‌شهر مدینه حجرت نموده بود، درسال ٦٣١ شهر مشهور مکه را فتح ودولت اسلامی را مرکزیت بخشید . ودر ٦٣٢ با زندگی وداع نمود .

جانشینان پیغمبر «خلفای راشده اربعه» (امیرالمومنین ابوبکر صدیق ، عمر ابن‌الخطاب ، عثمان غنی وعلی ابن ابیطالب) ازسال ٦٣٢ تاسال ٦٦١ میلادی ، در مدت ٣٠ سال، قلم رو آسیائی امپراتوری بیزانس را تادمشق شام، ومصر وافریقای شمالی را تا دروازه قرطاجنه وعراق وکشور ایران را تا حواشی افغانستان فتح‌نموده، اساس شهنشاهی عظیم اسلامی را درجهان گذاشتند .

خاصیت این دولت مقتدر، تا این وقت عبارت بوداز : مشوره بابزرگان درامور، سادگی دربار، تقوا درقول وعمل برمبنای قرآن وسنت پیغمبر مساوات دربرابرقانون اسلام، وجهاد برای تامین اصول اسلام درجهان . ولی‌این خاصیت دولت عربی دیر نپائید ، زیرا :

اموی ها :

شهنشاهی وسیع اموی ، جای خلافت راشده اسلامی را در سال ٦٦١ گرفت‌وتا ٧٥٠ دوام نمود . درطول این مدت که ١٤ نفر اموی سلطنت کرد ـ شرایط اجتماعی واقتصادی و سیاسی تغیر نمود . دولت اموی در سالهای ٦٦١ ـ ٦٦٢ در شمال‌مغرب افغانستان از ولایات نیشاپور وهرات به استقامت بلخ گذشت ، ودر غرب وجنوب کشور ایالات کرمان وسیستان ومکران را گرفت وقدم درحوزه سفلی سندگذاشت. همچنین در سال ٦٧٤ در کشور بخارا سوقیات نمود ودر ٧١١ ماورانهر را تسخیر کرد . سپاه اموی تاسال ٦٩٣ از قرطاجنه تاسواحل بحر اتلانتیك رسید ، در ٧١٠ به سواجل اروپا پیاده شد ودر ٧١٢ شهر تولیدو را فتح ودولت گوتیك را معدوم نمود . ازآن بعد تاسال ٧٣٢ به‌سرحدات جنوبی مملکت فرانسه عسکرکشی کرد . در حالیکه قبلا جزایر سیسیل وساردنی وهمچنین بلاد ارضروم را تاسال ٧٠٠ گرفته وحتی قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم شرقی را نیز یکبار درمحاصره کشیده بود. پس بدین ترتیب حدود شهنشاهی اموی شرقاً وغرباً از دریای سند تابحر اتلس امتداد میافت، واین وسیع‌ترین دولت روی زمین درعصر خود بود. این دولت بزرگ ازروز تولد خود تادم مرگ باکشور افغانستان مقابل وداخل زد وخورد بود. معهذا نتوانست تمام افغانستان را تسخیر نماید. مردم افغانستان در طول این مدت در صحنه سیاست و نظام ازخود دفاع میکردند وبالاخره توانستند در بربادی آن شهنشاهی مقتدر سهیم گردیده ودولت عباسی را جانشین آن سازند .

عهد اموی ها با دوره خلفای راشده فرق فاحشی داشت . به‌این معنی که در دوره خلفا عموما شرایط زندگانی ومعیشت عرب تقریبا متوازن بود وتفاوت طبقاتی شدید نبود. درحالیکه عهد اموی درسایه تسلط به‌کشورهای غنی وپیشرفته ، توسعه تجارت وتراکم پول ودارائی ـ طبقات ملاك و تاجر باطبقة دهقان وزحمت کش فقیرو

غلامان تفاوت بسیار داشت . همچنان عهد اموی (به‌استثنای دوره خلافت عمر ابن عبدالعزیز) به‌اساس عصبیت عربی ونژادی، سایر ملل تابعه را توهین واز حقوق و مساوات محروم میکرد. فتوحات بزرگ ، دولت اموی را خشن و متکبر ، وثروت بی‌پایان ، عیاش وتجملی ساخت ـ انحراف از قانون اسلامی بعمل آمد وپادشاهی که در دوره خلفای راشده انتخابی بود، میراثی شد. دربار ساده اسلامی، نظیر دربار های رومی مجلل گردید . امور عمده دولت منحصر به‌خاندان واقارب واقوام شاهی و ثروتمندان ودر مرتبه آخر مخصوص نژاد عرب گردید . اموی ها ومتعصبین عرب دراین دوره ، نژاد عرب را ازلحاظ قرآن وزبان عربی ومعالی اخلاق بشری ـ برتمام ملل گیتی برتر میشمردند . لهذا حاکم، قاضی وامام در سرتاسر امپراتوری ازنژاد عرب بود. عربی‌که مادر غیر عربی داشت، «هجین یعنی ناقص» خوانده میشد . این تبعیض وامتیاز دولت اموی برضد منافع وآمال ملل تابعه بود ـ لهذا بامقاومت های مردم مقابل میگردید. ودولت اموی درعوض قبول اصلاحات ، برشدت خود می‌افزود. این است که انواع شکنجه وآزار حتی مثله (جداکردن بند ازبند محکوم) را معمول نمود وزندانهای خطرناك بساخت . روش دولت اموی چنین بود که سر مخالفین سیاسی را ازبدن جدا کرده توسط چاپار ازکشور های دور دست به‌پایتخت (دمشق) میفرستادند. چنانچه باسر های مردم مدافع افغانستان چنین کردند. پس هسته‌ضد، در نفس رژیم اموی قوی میشد وبتدریج به‌تعداد مظلوم ومحروم افزوده میگردید ـ تا عاقبت این دولت بزرگ را درمدت کمتر از یك قرن ازپا درآورد . درحالیکه دولت خلف آنها (عباسی ها) بامدارا توانست ٥٠٠ سال عمر خود را طول دهد .

در هر حال دولت اموی یك دولت فاتح بودکه عهد اورا میتوان عصر جنگ وجهاد ونشر اسلام وزبان عربی درجهان نامید. باختم دولت اموی فتوحات وسیعه اسلام نیز متوقف گردید . دراین دوره علمای جامعه عرب بیشتر مشغول قرآن و تفسیر وحدیث وفقه بودند و هنوز باعلوم قدیمه دنیا سروکار نداشتند . مگر این فتوحات وسیعه آشنائی وآمیزش ملت عرب‌را باملل وادیان ، فلسفه وعلوم ، هنر وتمدن های مختلف جهان، ناگزیر میساخت ، واین خود زمینه رابرای بوجود آمدن یك تمدن مشترك درآینده هموار نمود .

در دوره اموی ، بجای سکه بازنتینی (با علامت صلیب) وسکه ایرانی (باعلامت آتشکده) ـ مسکوکات اسلامی ضرب زده شد. مسکوکات اسلامی عبارت از دینار طلائی ودرهم نقرئی وفلس مفرغی بود. درهم ودینار درشهر های بزرگ وفلس در شهر های محلی مضروب میشد . دینار تقریبا نود وششم یك پوند امروزه وزن داشت ، وزن درهم کمتر ازاین بود وبایك بیستم دینار ارزیابی میشد ، ولی ارزش نقره در نوسان بود . درافغانستان وایران درهم واحد پول ، محسوب میشد. در افغانستان قرن دهم دینار طلا یك مثقال ومساوی بیست درهم نقره بود، وسه‌ونیم دینار افغانستان برابر سه دینار مغربی (مصری) ارزش داشت . همچنین عرب در امور دولت ازایران ، درامور مدنی ازبیزانتین ، ودرنساجی از مصر پیروی کرد. در قرن هفتم فرهنگ عرب توسعه یافت وزبان وادب آن ترقی کرد. تاجائیکه در اختتام قرن هفتم، عربی دردفاتر وادارات ممالك اسلامی رواج یافت ـ در حالیکه‌قبلا منشیان رومی استخدام میکردند که در شرق وغرب زبانهای محلی میدانستند . این

از مشخصات تاریخی عرب است که باوجود فتوحات وسیعه وآمیزش باملل مختلفه ـ اساسات خصوصیت ملی خود را ازدست ندادند . درحالیکه مثلا جرمنها ومغلهای فاتح در اروپا وآسیا،خصوصیت ملی خود ها را دیر یازود ازدست دادند .

دولت عباسی :

انحطاط داخلی و قیامهای مردم ممالك مفتوحه ، زمینه سقوط دولت اموی را فراهم ساخت و بعد از آنکه مردم افغانستان بەرهبری ابومسلم خراسانی طومار امپراتوری اموی را درهم پیچیدند ـ دولت عباسی بمیان آمد. عباسیان ٣٧ نفر از ٧٥٠ تا ١٢٥٨ در طی ٥ قرن در راس خلافت اسلامی قرار داشتند . ولی دولت عباسی دیگر یك دولت عربی نی بلکه یك دولت بین الاسلامی بود که در آن نفوذ سیاسی رجال افغانستان وایران وماوراالنهر وترکان وسایر ملل مسلمان ، تاثیرفراوان داشت ، خصوصا رجال افغانستان ، مثلا ابومسلم خراسانی قدرت سیاسی را برای دولت عباسی بدست آورد . وخانواده های برمکی بلخی ، وسهل سرخسی ، سالهادر اداره آن دولت بزرگ اشتراك داشتند ، وحکومات ایالات متصرفه در افغانستان نیز قسماً در دست رجال محلی قرار گرفت . پایتخت خلافت هم ازدمشق دربغدادمنتقل گردید. مورخین دولت اولیه عباسی را ، بیشتر یكدولت خراسانی میدانستند تاعربی، درهر حال دولت عباسی تقریبا هفتاد سال دیگر در افغانستان نفوذ سیاسی خودرا حفظ کرد و ازآن بعد افغانستان استقلال خودش را اعلام نمود .

واما از نظر تمدن وفرهنگ جهانی، عهد عباسی دوره درخشانی در تاریخ اسلام و صفحه بارزی در تاریخ جهان است . دولت عباسی دوستدار فرهنگ قدیم جهان بود وعلمای هرملت ومذهبی را ـ بەاستثنای مخالفین سیاسی ـ احتراممینمود، دربار عباسی محل خوبی برای مناظره ومناقشه فلسفی ودینی درجهان بشمار میرفت، گرچه از نصف دوم قرن نهم این آزادی نسبی مناظرات فلسفی دربار بغداد ازبین رفت. در سیاست نیز اداره عباسی نسبت به دولت اموی معتدل بود، رجال غیرعربی (عجمی) را در اداره دولت چه در پایتخت وچه در ایالات متصرفه شریك ساخت و باملل تابعه بەشدت دولت اموی رفتار نکرد. اما بالاخره انحطاط داخلی وقیام های مردم ممالك مفتوحه تخم انقراض دولت عباسی را کاشت که ضربه آخر را هجوم مغل بر آن وارد کرد .

دوم

نفوذ عرب در افغانستان

در دوره خلفای راشده (از ٦٤٢ تا ٦٦١ میلادی)

در قرن هفتم هنگامیکه تماس و تصادم عرب با افغانستان واقع شد، مردم افغانستان از نظر اقتصادی دارای زراعت وآبیاری و پیشهوری پیشرفته تر نسبت به عرب ها بودند . شهر ها آبادانتر بوده وراه تجارتی هند باچین وآسیای مرکزی وایران از افغانستان میگذشت . دولت کابلشاهان این راه را دردست داشتند. درشهرها دوران پول، داد وستد تجارتی را تسهیل میکرد ومسکوکات مختلفی از حکومات محلی افغانستان دربازار ها رایج بود .

ازنظر فرهنگ ، افغانستان آنروز از ریاضی ، نجوم، طب والهیات سر رشته داشت وباعلوم یونانی وساسانی وفلسفه هندی آشنا بود. ورسم الخط های خروشتی ویونانی وبرهمی بکار میبرد، ومعابد ادیان مختلف زرتشتی ، بودائی، شیوائی و میترا پرستی ، در سرتاسر کشور ، باروحانیون آن مرکز دانش های عصر خودمحسوب میشدند ، ادبیات مذهبی موجود، وتعدد مذاهب وعقیده محترم بود .

اما از نظر اجتماعی افغانستان آنروز متشتت وپریشان بود . مملکت فاقد دولت مرکزی و سرتاسر کشور بهحکومات محلی منقسم بود ،واین حکومات برای حفظ منافع وحکمرانی خود ، مردم را درواحد های کوچك ومجزا از همدیگر ، نگه میداشتند، علاوتا ادیان ومذاهب متعددی چون زرتشتی ، بودائی ، شیوائی وطریقه های دیگر ، معناً مردم کشور را از همدیگر جدا میکرد. زایر چینی هیوان تسنگ ، فقط چندسال پیشتر از آمدن عرب، افغانستان را ملاقات کرده بودکه تنها درخط سیر او ازشمال بهشرق ، بیشتر از ۱۲۲۰ معبد، ومتجاوز از هشتهزار روحانی موجود بود. تنها این نبود، بلکه درمحیط کاپیسا ، روحانیون پیرو رب‌النوع «سونا» را هم دیدکه بدنهای نیم برهنه شان باخاکستر مالیده شده وزنا رهائی از استخوان جمجمه در دست داشتند .

این‌روش اداری ومذهبی، مردم را تصنیف میکرد وددررژیم فیودالی وملوك‌الطوایفی اختلاف‌طبقاتی تشدید میشد. جغرافیانویسان عرب‌ازهفده‌حکومت محلی‌افغانستان‌آنروز (که همه خود را شاه میخواندند) نام میبرد. بدین‌ترتیب:

«کنار» شاه نیشاپور ـ «ماهویه» ملك مرو ـ «زاذویه» ملك سرخس ـ «بهمنه» ملك ابیورد ـ «ابراز» ملك نسا ـ «برازبنده» ملك غرجستان ـ «کیلان» ملك مروالرود (مرغاب) ـ «فیروز» شاه زابلستان ـ «کابلشاه» «ترندشاه» «شیر بامیان» «خداة» شاه جوزجان «خسرو» ملك خوارزم ـ «رتبیل» ملك سجستان ، رخج داور ـ «برازان» ملك هرات ـ بادغیس وپوشنگ ـ «مکرانشاه» «قیقانشاه» (بلوچستان) «قشمیران‌شاه».

درحالیکه حکومات بزرگتر چون کابلشاهان (ملقب بـه رتبیل) وتگینشاهـان تخارستان ، مناطق متعلقه خود را توسط بیشتر از ۳۰ خان نشینی کوچکتر اداره مینمودند . این حکمداران همه علاقه های وسیع در تیول (اقطاع) خویش داشتند ولهذا

تمول ودارائی متمرکز میگردید . پسر رستم امیر محلی ایالت سیستان آنقدر اندوخته داشت که دربدل مصالحه بازبیع‌سردار مهاجم ع ب درسال ٦٥٢ ـ یکهزار جام طلا ویکهزار غلام پرداخت . به‌این صورت ، درمقابل طبقه فیودال بزرگ و قشر آرام روحانی ، طبقه زارع (دهقانان) قرار میگرفت که بسیار وحاصل کم داشتند ، در بین این دو طبقه ، طبقه‌متوسط‌زمین‌دار قرار داشت که آنوقت «دهقان» خوانده‌میشدند. پس باچنین محیط سیاسی واجتماعی ، افغانستان برای بار اول با اردوی فاتح عرب مقابل شد .

شعار «برادری وبرابری» عرب در افغانستان از طرف طبقات مختلف مردم با عکس العمل های مختلف استقبال گردید، به‌این معنی‌که فئودالها تا جائیکه تسلط کامل دولت عرب را در افغانستان ، عامل زوال حکمرانی منطقوی ومنافع شخصی خود میدانستند ، خواهان دفاع از هویت حکومات محلی خود بودند ، ولی در جائیکه دولت عرب حکومت محلی را در دست‌شان میگذاشت ، تسلیم میشدند وباج میدادند . همچنین روحانیون مذاهب مختلفه کشور نفوذ دین جدید اسلام‌را درافغانستان مرادف انهدام خویش میپنداشتند .

اما اکثریت ملت (دهقانان) تا جائیکه آوازه عرب ودین جدید را باشعار «برادری وبرابری» وفتوحات باور نکردنی آنها درایران ، شنیده بودند، بین‌شك ویقین ، وبین مخالفت وقبول ، در حالت نوسانی قرار داشتند . ازیکطرف پابندی به ادیان قدیمی ـ که قرنها دربین آنها ریشه گرفته ودر نزد ایشان مانوس ومالوف بود ـ انصراف از آن وگرویدن به معتقدات جدید و ناآشنا ، کاری سهل وآسان نبود . از طرف دیگر زندگانی اجتماعی این مردم که از قرنها برپایه طبقاتی مختلف المنافع استوار بوده ، جامعه را بدو گروه راعی ورعیت تقسیم میکرد، گروه راعی ـ اعم از فیودال واعیان وغیره ـ متکی به‌نسب ومال وصاحب اختیار رعیت بود ، گروه دوم نیز ارثا خودش را تابع وخادم گروه اول میدید . درحالیکه آنها میشنیدند که عرب واسلام مروج مساوات عمومی است ، افسر وافراد دریك خوان نان میخورند ودر یك صف نماز میخوانند ، وغلامان به افسری میرسند ، پس مردم افغانستان را این تضادبین معنویات قدیم ودلچسپی به‌آئین باستانی ، واحتیاجات مادی وامید به‌نظم نوین که آورده عرب بود، در کشمکش نگاه میداشت وبالاخره منجر بیك حالت متزلزل وانتظار آنان ـ دربرابر حمله عرب ودفاع ازکشور ـ گردید . این حالت در دوره خلفای راشده ، ازحمله اولین عرب در افغانستان (٦٤٢) تاآغاز حملات دولت اموی (سال ٦٦٢) بیست سال دوام نمود . درطول این مدت بود که عربها بنام تعقیب یزدگرد ساسانی ، از راه طبسین ـ یا بعبارت نویسندگان عرب ، دروازه خراسان ـ داخل افغانستان شدند . اعراب در حالیکه کشور ایران را درمدت دوازده سال گرفته بودند، بیست سال دیگر مصروف ایالات شمالی وغربی افغانستان ماندند. پیشرفت عربها در افغانستان بیشتر نتیجه روش مدبرانه آنها بود ـ چه‌ایشان دربدل جزیه آزادی دینرا تضمین میکردند ، واین چیزی بودکه قشر روحانی را از مبارزه دفاعی باز میداشت . همچنین عرب در بدل خراج ، ملوك الطوایف را درمناطق شان برسر اقتدار میگذاشت ، واین تدبیر برای حصول توافق با امرای محلی موثر می‌افتاد . مردم نیز فرصت می‌یافتند که رفتارعرب را باشعار های اسلام عملا آزمایش کنند . این خود سبب شد که سپاه عرب درسال

واس الحرکات عسکری در فغانستان قرار داد ، متعاقبا بافرماندار محلی سرخس و حکمران محلی ابیورد معاهده ومصالحه نمودند . ازآن بعد نوبت ولایت هرات ومرو رسید ، عرب درسال ٦٥٢ باامیر هرات دربدل تادیه یك ملیون درهم ، وقبول خراج سالانه سه صد هزار درهم مصالحه، وراه خودرا بهاستقامت ولایات شمالی افغانستان بازکرد . ماهویه سوری (سوری ازشعب طایفه تمیمی هرات است) حکمدار محلی مرو نیز بواسطه یك معاهده دوستانه ، تحت حمایت عرب قرار گرفت . یزدگرد هنوز در بلخ و تخارستان دست وپا واز مردم تخارستان ودولت چین استمداد مینمود . ولی هیچ‌کدام از اوحمایت نکردند ، سپاه عرب بنام تعقیب او ، از هرات ومرغاب به‌جوزجان وبلخ کشید .

درطی این حوادث اگر جنگی اتفاق افتاد زود گذر بود وبیشتر علاقه های عرض راه باحفظ معتقدات خود، وحکومات محلی باوقایه فرمان روائی خود، باعرب از در مصالحه داخل شدند، مثلا هنگامیکه در سال ٦٥٢ احنف سردار عرب بعد از مصالحه باهرات به استقامت بلخ حرکت کرد ، باقوای «بازان» امیر محلی مرو الرود (مرغاب) مقابل شد، وبعد از زدوخورد مختصری ، اورابقبول اسلام ویاتادیه جزیه‌ودادن راه‌دعوت کرد. بازان برادر خود «ماهك» رابانامه وترجمانی نزد احنف‌فرستاد ودرآن نامه چنین نوشت :

«جدم از سواران نامور وکشنده گرزه اژدهائی بوده ، واین سرزمین را در تیول خود گرفته است . اگر تو مصالحه میخواهی ، باید اقطاع مرا بشناسی و خاندان مرااز ادای باج معاف شماری ، در آنصورت شصت هزار درهم به‌عنوان خراج میدهم.» سردار عرب چنین جواب داد :

«خواهش تو قبول است، برتو وبر خاندانت خراجی نیست ، اماکمك به‌مسلمین بهمه شما لازم است . اگر مسلمان میشدی، منزلت ونفقه کافی حاصل میکردی وبامن وسایر مسلمین برابر میگردیدی . یکشنبه محرم سال ۳۲ هجری . مهر احنف وپنج‌نفر از سرداران دیگر عرب.»

این دو نامه که‌طبری آنرا درجلد پنجم تاریخ امم والملوك نقل میکند، مدرك مهمی است برای فهمیدن روش عرب در افغانستان آنروز ، واز دیگر طرف نمونه برجسته سیاست فیودال های افغانستان دربرابر قوای خارجی است . فیودال تاوقتی دفاع میکند که منافع شخصی او درخطر است ، ولی اگر خارجی منافع اورا تضمین مینماید، دفاع از کشور نزد او اهمیت‌درجه دوم دارد وباقوای استیلاگر سازش میکند .

در سیستان نیز درسال مذکور چنین شد. ربیع سردار مهاجم عرب بعداز زد و خورد مختصری با امیر محلی «ایران بن رستم» مصالحه نمود. مجلس معاهده در سه میلی شهر زرنج ودر میدان جنگ منعقد گردید . ربیع که دارای قامت بلند، جرده سوخته ، لبهای سطبر ودندانهای بزرگ بود ـ روی نعش کشتگان قرار داشت . ایران با موبدان وعدهٔ ازاعیان شهر سواره رسید ونزدیك مجلس پیاده شد . ایران

همینکه ربیع حارثی را باچنان قیافت بدید به‌همراهان خود گفت : گویند در روزاهریمن به‌چشم اندر نیاید ولی اینك– اشاره به ربیع کرد – به‌چشم آید. ترجمان ربیع‌سخنان ایران‌را ترجمه کردولی سردار عرب تنها خنده‌کرد، وقیمت مصالحه‌را دادن یك هزار جام طلا ویکهزار برده تعین نمود. ایران پذیرفت وراه عرب را به‌سایر علاقه‌ها باز گذاشت . بااین روش سیاسی ونظامی ، قشون خلفای راشده درمدت ۲۰ سال‌توانست ولایات نیشاپور «ایالت خراسان کنونی» ، مرو ، هرات، مرو الرود ، جوزجان وبلخ را درشمال افغانستان – کرمان وسیستان را درغرب کشور – بلوچستان و قندهار (الرخاج یارخد) را درجنوب مملکت قسما اشغال وقسماً تحت نفوذ خود قرار دهد. یکباری هم درسال ٦٥٥ بارتبیل کابلستان – از راه غزنی – جنگ وصلح نمودند .

در طی این مدت بود که درکرمان شهر «سیرجان» مرکز عرب قرار گرفت ، کاریز حفر ومسجد «ارجان» اعمار گردید . در بلوچستان سپاه عرب تاقیقان «کیکانان» رسید . درسیستان ، جوقه جوقه زرتشتیان مسلمان شدند. زیرا عدهٔ از فقه‌های بزرگ اسلام درمعیت عبدالرحمن سمره افسر عرب ، وارد سیستان شده ، مشغول شناختاندن دین اسلام بودند. همچنین عده ازخوارج عربی بشکل مهاجر درآنجا مقیم گردیدند وافکار سیاسی انقلابی آنها در سیستان ریشه دوانید . در قندهار (زمین داور) معبد زور بامجسمه رب النوع آفتاب تخریب گردید . در زابلستان وکابلستان برای بار اول عسکر عرب دیده ونام اسلام شنیده شد. در ایالات شمالی افغانستان، از هرات تا بلخ، عرب بدون ازجنگ مرغاب بمقاومت جدي دچار نشد . درهمین اوان بود – سال ٦٥٢ – که یزدگرد ساسانی در مرو بدست ماهوریه سوری امیر محلی ازبین رفت . یکسال بعد «قارن» هراتی در نیشاپور مرکز عرب حمله نمود ، ولی بعد از فتح در شباخونی که عبدالله افسر عرب آورد، قارن درمیدان جنگ کشته شد . به این صورت دوره اول تصادم عرب با افغانستان در طی بیست سال به‌انجام رسیدو دوره دوم از استقرار دولت اموی آغاز وتا انقراض آن دولت بدست مردم افغانستان ، نود سال طول کشید .

سوم

استیلای عرب در افغانستان در دوره دولت اموی ومبارزات مردم کشور

(از ٦٦١ تا ٧٤٦ میلادی)

بعد از انقراض دولت سی سالۀ خلفای راشده ، درسال ٦٦١ دولت اموی با ماهیت اشرافی و نظامی خود در دمشق اعلام شد ، واولین حاکم اموی قیس وارد نیشاپور گردید . امیر معاویه نخستین پادشاه اموی ، درسایه یك سیاست تخویفی و نظامی، تصمیم جهان گشائی داشت ــ لهذا مرد دیگری بنام حکم غفاری درافغانستان فرستاده شد. حکم بواسطه المهلب بولایت غور عسکر کشید اما از مردم شکست خورد وعقب رفت. درعوض ، حکم غفاری بمرو کشیده در صدد استیلای قطعی ماوراالنهر برآمد . از آن به‌بعد افسران اموی یکی پی دیگری در مدت نیم قرن تمام ولایات بخارا وخوارزم وفرغانه را استیلا کردند . در این وقت در ماوراالنهر طبقه ملاك (که بنام «دهقان» یاد میشدند) مقتدر وفرمان شی محلی در دست ایشان بود، آنها در قلعه های محکم زندگی کرده ودر جنگها سرکرده بودند. واشرافیت ارضی را تشکیل میدادند . همچنین در پهلوی آنها اشرافیت پولداری تجار باطرز متحدانه قرارداشت.

اما در افغانستان در سال ٦٧٠ پنجاه هزار عسکر عرب بشکل خانه کوچ ،بقیادت ربیع بن زیاد وارد شد وتابلخ پیشرفت . اسکان این پنجاه هزار خانواده عرب درشهر های شمالی افغانستان ، علت نزدیك شدن مردم باعرب ، وشناختن همدیگر و ارتباط خویشاوندی گردید واین در نشر دین اسلام به‌تدریج سودمند افتاد . درهرحال ، حکام عرب یکی پی دیگری می‌آمدند ومیرفتند ، بدون آنکه موفقیت اساسی و محکم بدست آرند. زیرا آهسته آهسته ، روش استبدادی دستگاه اموی روشن میشد، آنها به‌خون ریزی وجمع آوری‌مال ، حریص بودند، ودراین‌راه ازخلف وعده مضایقه‌نداشتند، همچنین مبنای حکومت خودرا بر زور وتحکم قرار داده بودند. اساسا دولت اموی در جهان کشائی بدون استثمار واستخراج پول وثروت ، بسایر امور اجتماعی محل دلچسپی نداشت . حکام اموی درمناطق مفتوحه ازمسلمان شدگان مالیات سنگین واز اهل زمه جزیه ومالیات میکشیدند . هریك از حکام در دوره ماموریت خود، که اغلب زودگذر بود ، خزاینی می‌اندوختند . پس هم توده های مردم وهم قسمتی از اشراف مطرود محلی، ازدولت‌اموی متنفرومنزجر گردیده‌ند. این‌است که‌مردم افغانستان برای دفاع بر خواستند ، ودرصحنه نظامی وسیاسی و حتی مذهبی داخل نبرد شدند، و هفتاد سال درمقابل امپراتوری مقتدر اموی جنگیدند تا بالاخره آن دولت بزرگ را ازپا در آوردند .

دولت اموی نیز موقعیت خودرا در افغانستان درك میکرد، واز توجه جدی بازنمی استاد. درسال ٦٩١ که عرب درماورالنهر مشغول بود، وخلیفه مروان در دمشق مرد، عبدالله خازم حاکم عربی درمرو ــ مرکز آنروزه خراسان ــ اعلان استقلال کرد وبنام خود سکۀ طلا ضرب زد. ولی دولت اموی اورا توسط رقیب عربی او «بکیروشاح» در جنگ ازبین برد. مردم خراسان آنقدر دراشتعال رقابت‌های قبیلوی عرب دست یافته

بودند که توانستند بار دیگر توسط بکیروشاح اعلان استقلال کنند واین باعث جنگهای دامنه‌دار بین خود عرب ها گردید و تاسال ٦٩٦ طول کشید ، عاقبت بکیروشاح کشته شد و «امیه» درجایش نشست . امااو نیز باتمام قوای خود درجنگ بلخ مغلوب و محصور شد وبازحمت توانست خودش را نجات داده درمرو برساند .

این بار دمشق بزرگترین سرداران عرب، «قتیبه»را بعداز سال ۷۰۳ درافغانستان فرستاد ، اوتوانست با «سپهبد» شاه محلی بلخ، اول جنگ وباز صلح ودرسال ۷۰۷ بلخ را فتح کند. درطی همین جنگها بودکه شهر مشهور بلخ ویرانی حزن انگیزی دید وبعدها (۷۲۵) توسط مردم واعیان بلخ تجدید تعمیر شد. امیرمحلی بادغیس «نیزك» بعد از مصالحه باقتیبه ازمرو به‌بلخ آمد وبرای بار اول اتحادیهٔ ازملوك‌طوایف افغانستان شمالی ـ چون سپهبد بلخ، جغبویه شاه تخارستان ، باژان امیر مروالرود، وامرای جوزجان وفاریاب ـ برضد عرب بساخت . دراین ضمن زنبیل یازنبتیل وبقول اکثر مورخین اسلامی رتبیل کابلستان هم وعده داد که‌اگر این اتحادیه مغلوب شود، کابلستان پناه‌گاه ایشان خواهدبود . آنها درصدد تهیه لوازم جنگی بودند، ونمایندد عرب را از تخارستان طرد کردند. دراین وقت عبدالرحمن برادر قتیبه با دوازده هزار عسکر دربلخ ، وقتیبه شخصا درمرغاب حمله‌کرد، وبعد از فتح در تالقان مرو الرود تمام اسرای جنگ را درطول چهار فرسخ بدار کشید. نیزك وجغبویه ازبلخ به‌سمنگان کشیدند. قتیبه بعد از جنگهای متعددی به‌خدعه صلح نمود وخلاف تعهد هردو را در حین مذاکره محبوس، وقلعه گزز را اشغال ، ودوازده هزار مدافع را ازتیغ کشید ، آنگاه سر نیزك را باجغبویه یکجا بدمشق فرستاد .

مردم جوزجان وشومان وفاریاب به‌جنگ برخواستند. قتیبه بعد از فتح فاریاب را بسوخت واز طرف عرب بنام «محترقه» خوانده شد. قتیبه درسال ۷۱٤ درافغانستان خلع سلیمان خلیفه جدید اموری را با استقلال امارت خود، یکجا اعلان کرد، ودر نطقیکه وی دریك اجتماع بزرگ نمود، برای جلب مردم خودش را از طرف مادر خراسانی معرفی کرد. ولی مردم نپذیرفتند و «وکیع» رقیب اورا کمك کردند تابین شان جنگ مشتعل شد، ومردم به قیادت «حیان» خراسانی طرف وکیع را گرفتند ، در نتیجه قتیبه باخاندان خودیکجا کشته شد، ولی بعدها اعراب حیان را نیزمسموم نمودند . ازاین بعد مردم، مبلغین خانواده عباسی را برضد دولت اموی ، در آغوش گرفتند . درسال ۷۲٤ یکنفر افسر مشهور دیگر عرب «اسد» در جای قتیبه نشست. او بغرجستان عسکر کشید ، و «نمرون» امیر محلی بعد از جنگ، صلح کرد وبعدها خودنیز مسلمان شد. اما اسد ازسوقیاتیکه بولایت غور نمود، نتیجه مثبتی نگرفت . در سال ۷۳۰ عرب ها هژده هزار عسکر بولایت تخارستان اعزام کردند . متعاقباً ده‌هزار نفر دیگر درجناح او سوق نمودند، اما به‌نتیجه قاطع نرسیدند . ولی درسال ۷۳۷ یکعده مردم بشمول اعیان وزمین داران بزرگ دربلخ دین اسلام قبول نمودند وپنج سال بعد مسجدی در بلخ اعمار گردید . دراین وقت تعداد عسکر عرب، تنها در افغانستان شمالی ٥٤ هزار نفر بود. بدین ترتیب : ازبصره ۹هزارنفر، ازبکر ۷ هزارنفر، ازقوم عبدالقیس ٤ هزارنفر ، قوم ازد: ده‌هزارنفر، ازکوفه هفت‌هزار نفر، از آزادشدگان عجم هفت‌هزار نفر .

عرب در افغانستان درسه محاذ میجنگید : افغانستان شمالی که مرکز نظامی

واداری آن دروقت خلفای راشده درنیشاپور ودر زمان دولت اموی شهر مرو بود. افغانستان غربی که‌مرکز آن‌شهر زرنج درسیستان بود. افغانستان جنوب شرقی «بلوچستان وحوزه سند سفلی» که‌مرکز معین نداشت ودر اواخر تمیم بن‌زید حاکم عربی ، شهر «منصوره» را درغرب سند بساخت ومرکز قرارداد . فرمان‌دهی عمومی افغانستان شهر کوفه درعراق بود وبعضاً بطور مستقیم ازدمشق هدایت صادر میشد.

در هرحال درمحاذ غرب: ربیع حارثی حاکم اموی درسال ٦٦٧ باجنگ رتبیل کابلستان ، در قندهار مقابل شد و نتیجه نگرفت . درسال ٦٧١ عباد حاکم عرب از سیستان به‌کابل کشید، ولی رتبیل جلو اورا درقندهار گرفت ونگذاشت قدم فراتر گذارد. درسال ٦٨١ یزید وبوعبیده افسران عرب ازسیستان به‌کابل مارش کردند، سپاه مردم کابل دربین راه باآنها مقابل ودرطی یك جنگ سختی ، اردوی عرب راتباه، یزید راقتل وبوعبیده را اسیر گرفتند. اما بوعبیده توانست که در بدل نیم ملیون‌درهم فدیه خودش را نجات‌دهد . یکسال بعد عبدالعزیز والی جدید سیستان ، برای‌تلافی از شکست یزید وبوعبیده ـ لشکر بکابل کشید ولی دچار انهزام قطعی شد. درسال ٦٩١ عبداله حاکم عرب ازسیستان بعزم رزم کابلشاه به «بست» رسید، کابلشاه دریك زمین کوهستانی اورا محصور ومغلوب نمود ـ عبداله سه‌صد هزار درهم فدیه دادو خود را خلاص کرد .

درسال ٦٩٧ حجاج مشهور والی عراق وفرمانده عمومی افغانستان مفتوحه ، عبیداله را درسیستان اعزام وبه فتح کابلستان مامور نمود ، او دربست رسیده بود که‌کابلشاه به‌دفاع برخواست وعبیداله را باهمان تاکتیك قدیم جنگی، در دهن دره‌های مهیب کوهستانی کش کرد، وباز ازچهار جانب درحلقه تنگی به‌سختی فشرد وضربت آخرین را فرود آورد ، عبیداله چاره نداشت جز آنکه هفتصد هزار درهم بپردازد و خودش را نجات دهد. عبیداله درعودت به‌بست ازننگ شکست وغیظ بسیار ازپادرآمد زیرا مردان عرب که ازآسیای صغیر تاساحل اتلس کشور های بزرگی را تسخیر کرده بودند، در ٦٠ سال ازتسخیر کامل کشور افغانستان عاجز مانده بودند. حجاج از گرفتن خبر شکست عبیداله متغیر گردید واز دربار دمشق استیذان نمودکه برای‌فتح قطعی کابلستان تمام قشون بصره وکوفه راسوق نماید. این است که دوازده هزارنفر از برگزیدگان وجنگجویان عرب را انتخاب ودر تحت قیادت عبدالرحمن بن اشعث در سال ٧٠٠ به‌استقامت افغانستان سوق نمود، این سپاه آنقدر کامل ومجلل بودکه‌نام «جیش الطواویس» یعنی لشکر طاوس بخود گرفت، حجاج دوملیون درهم به‌این قشون بی‌مانند کمك کرد. رتبیل کابل دربست بود وتمام این وقایع راترصد میکرد، پس نماینده او درسیستان نزد عبدالرحمن رسید که از فراموش کردن جنگهای گذشته وتادیه خراج درآینده سخن میگفت ، البته عبدالرحمن باقوتی که داشت نپذیرفت . رتبیل قدم بقدم به‌جانب کابل عقب مینشست ودر تمام قلعه های مشرف براه ها ، اقسام اشیای قیمتی وگرانبار ـ برای اغتنام قشون عرب میگذاشت ، عبدالرحمن به آهستگی رتبیل را تعقیب ودر عقب خود قطعات محافظ برای نگهداری خطوط ارتباط میگذاشت، زیرا ازطرز جنگهای مردم افغانستان مطلع بود. اما اردوی اوکه قلعه‌ها را درعرض راه اغتنام میکردند، آنقدر سنگین بارشده بودند که مجال حرکت سریع نداشتند ، این کندی حرکت در راه های دشوار گذار، فصل زمستانرا نزدیك میساخت

وعبدالرحمن مجبور بود که جنگ فیصله کن را درکابل بفصل بهار محول سازد. این چیزی بود که حجاج نمیپسندید . لهذا به‌عتاب عبدالرحمن پرداخت وکتبا اورا متهم به‌ترس وتهدید به‌عزل نمود. عبدالرحمن که‌مرد مدبر ودلیری بود برآشفت ، وی‌فرمان حجاج را دراجتماع سپاه قرائت کردکه در آن امر شده بود بدون درنگ بزابل وکابل حمله‌کنند، آبادی ها ویران وزنان ومردان اسیر شوند . سرداران عرب چون بوطفیل عامر وعبدالمومن ربیعی گفتند : اگر سپاه غالب است، غنایم ومکافات از آن حجاج است، واگر سپاه مغلوب است، در نظر حجاج پست ودون همت است ، در حالیکه این مملکت (افغانستان) گورستان ابدی شما عسکر است، ودیگر بدیدار خانوادهٔ خود نخواهید رسید، سوقیات حجاج دراین کشور ، شبیه سوقیات فرعون در رودنیل است ، پس بیائید که‌عوض کابل به‌کوفه رویم وحجاج را ازوطن خودطرد نمائیم. سپاه عرب به‌شخص عبدالرحمن بیعت کردند وعبدالرحمن بارتبیل قرار گذاشت که کابلستان ازخراج معاف است ، ودرصورت مغلوبیت عبدالرحمن ازحجاج، کابل‌پناه‌گاه او خواهد بود .

جنگهای عبدالرحمن باحجاج طول کشید وبالاخره عبدالرحمن مغلوبا به‌کابل پناهنده شد ودرسال ۷۰۳ درکابل بمرد وسرش نزد حجاج فرستاده شد. ازآن بعد قتیبه در ۷۰۴ بواسطه عمر وبرادر خودبرضد رتبیل سوقیات نمود، ولی او دربدل هشتصد هزار درهم بارتبیل مصالحه کرد. درسال ۷۰٦ کابلشاه دوملیون درهم به‌قتیبه فرستاد تاجنگ بین کابلستان وعرب قطع گردد. این متارکه ۲۳ سال طول کشید.مگر اصفح شبیانی ، حاکم عربی سیستان درسال ۷۲۷ یکبار دیگر به جنگ کابلستان پرداخت ولی بادادن تلفات بسیار ، بدون نتیجه مراجعت کرد .

مردم سیستان نیز برمخالفت خود با دولت اموی می افزودند ، چنانکه درسال ۷۲۰ شورش ضد عربی برپا کردند ودر ۷۲۵ بشر الحواری امیر شرط (قوماندان‌امنیه) عرب‌را در زرنج کشتند وقضای شهررا ازعرب منفصل وبیك محدث سیستانی (معمر بن عبداله) دادند . همچنین مردم سیستان بافرقه خوارج متحدا درسال ۷۳٤ برضد اموی قیام کردند، بالاخره درسال ۷٤۷ حاکم عربی سیستان «سوار بن‌اشعر» را کشتند .

واما در محاذ جنوب مشرق افغانستان : سپاه خلفای راشده بعداز فتح مکران، درسال ٦٥۹ دربلوچستان شرقی تاقیقان (کیکانان) پیش رفته بودند، سپاه اموی در سال ٦۸۰ «قصدار» را دربلوچستان فتح، وپای عرب را درآنجا محکم کردند، وحکام عرب ازآنجا تاقندابیل (قنداوه) فرمان میدادند .

همچنین عربها یکبار درسال ٦۳۵ ازبحرین توسط کشتی تابندرگاه «دیبل» — بین بلوچستان وسند — رسیده بودند. مگر حملات اساسی عرب ازطرف حجاج‌شروع شده وسپاه اوباز تادیبل رسید. ازآن بعد حجاج ، محمدبن قاسم ثقفی، افسر مشهور راکه در ردیف قتیبه واسد حساب میشد، باسپاهی از راه بر وبحر اعزام نمود، ثقفی درسال ۷۱۱ باششهزار عسکر وششهزار جمازه سوار وسه هزار اشتر بارکش ، از راه شیراز، مکران — وکشتی های لوازم او ازراه بحر وارد بندر دیبل گردیدند. بعد ازجنگ طولانی نه‌روزه ، معبد دیبل‌را — که‌بربالای قلعه آن بیرق سبز افراشته بود— توسط منجنیق بزرگ، که ۵۰۰ نفر وصله نر وماده آنرا دروقت انداخت‌میکشید،

فتح نمود. ثقفی طبق امر حجاج مردم رااَمان نداد وسه روز کشتار عام نمود، ثقفی هفتصد زن جوان خادمه معبدرا تصرف کرد ودو دختر حاکم دیبل راباغنایم هنگفتی برای حجاج فرستاد ، ازآن بعد ثقفی علاقه های این روی آب سند رایکی پی دیگری باجنگ وصلح اشغال کرد، وخود ازدریای سند بگذشت . مداهره حاکم محلی سند به‌دفاع برخاست ودرمیدان جنگ کشته شد، سر اونزد حجاج فرستاده شدوزن او دلاجیه به‌نکاح ثقفی درآمد. مردم برهمن آباد سند، ششماه باعرب رزم نمودند، بالاخره شهر مفتوح شد وسیهزار نفر اسیر داد. سردار عرب توقف نکرد وبه‌ملتان تاخت، بعد ازفتح ، نقود بیشماری حاصل شد ، از معبد ملتان بت طلائی بدست آمدکه دوصد وسی من وزن داشت، وازدفاین نهانی سیزده هزار ودوصد من زر پیداشد ، ازیکخانه دیگر دوملیون وچار صد هزار مثقال طلابدست افتاد .

پس ازمرگ حجاج واحضارمحمد قاسم ثقفی درعراق وکشته شدنش ازطرف خلیفه سلیمان اموی ، درسال ۷۱۳ فتوحات عرب درماورای سند متوقف گردید و بلوچی ها وسندیها مکررا باحکام عرب جنگیدند .

چهارم

پیروزی قیام مردم افغانستان و انهدام دولت اموی

از نفوذ اولین عرب در افغانستان (٦٤٢) تاسال ٧٤٦ بیشتر ازیك قرن ، سه نسل مردم کشور، درساحه سیاست ونظام وسایر امور اجتماعی ـ چه مادی وچه معنوی ـ باملت عرب درتماس مستقیم بود، واین خود منجر بداد وگرفت دارائی‌های مادی ومعنوی از همدیگر میگردید ، درطول این زمان، ملت افغانستان قسما ذوقیات ملت عرب را پذیرفت، ودین وزبان آنرا باحفظ زبان خودقبول کرد. ملت عرب نیز باتمدن وفرهنگ قدیم افغانستان آشنا گردید واین هردو درتشکیل آیندهٔ تمدن اسلامی تاثیر افگند. مردم افغانستان به‌تدریج وبعد از آشنائی باماهیت دین اسلام ، آنراقبول کردند ، درحالیکه تحمیل‌دین باشمشیر دراین استقبال مردم ازدین اسلام نقش اول نداشت . درطی یکصد سال، ازسواحل جیحون تاهامون سیستان واز حوزه ارغنداب تا کناره سند ، مساجد آباد ومدارس اسلامی افغانستان آنقدر وسعت یافت که دریکی ازآنها سه‌هزار شاگرد تحصیل مینمود. چنانیکه درروز مرگ عالم بزرگ تفسیر وفقه اسلامی، ضحاك بن مزاحم هلالی درافغانستان شمالی درسال ٧١٩، سه‌هزار طلبه این علوم از شاگردان او باقیماند .

سیطره دولت اموی درافغانستان ـ که برپایه تعصب وتبعیض ، تحکم واجبار، تحمیل مالیات سنگین ، با اغتنام مال وبرده در جنگها قرار داشت ـ انگیزه بزرگی بود برای قیام مردم درمقابل استبداد وستم اداره اموی ، ولی موازنه قوای طرفین قابل مقایسه نبود، آن‌یکی مقتدرترین شهنشاهی بود درروی زمین، واین دیگرکشوری بود فاقد مرکزیت وپراگنده با موسسات فیودالی ، ولهذا فداکاری های پراگنده وقوت های متشتت محلی هربازی در برابر قدرت دولت اموی عقیم میماند، معهذا مبارزه‌عمومی با اشکال مختلف دوام داشت. مردم دریکجا مبلغین خاندان عباسی را برضد دولت‌اموی حمایت میکردند . ودر دیگر جا فرقه خوارج راکه برضد بنی امیه وبنی هاشم بودند، پشتیبانی مینمودند. درجائی هم «خداش» موسس طریقه «خرمیه» سرمیزد که از مخالفین خطرناك دستگاه اموی بود. همچنین مردم دشمنی ورقابت قبایل عرب را در افغانستان ، چون یمانی ومضری دامن میزدند واداره‌عربی خراسانرا ضعیف‌میساختند، مردم ورجال نظامی هم بمجرد یافتن فرصت، دست به شمشیر میبردند. روش دولت اموی نیز در تولید تنفر وانزجار اکثر ممالك اسلامی می‌افزود ، زیرا دولت اموی در جمع‌مال وتبذیر واسراف شوق عظیمی داشتند تاجائیکه حکام آنها مثل «اشرس» در سال‌۷۲۷۰ در ماوراالنهر ازمردم مسلمان شده نواحی سمرقند جزیه ایام کفر گرفتند، وآنها نیز ازین تمرد نمودند وبه‌کمك ترکها باعرب جنگیدند. مردم افغانستان به‌خلیفه عمر ابن عبدالعزیز شکایت کردندکه حکام عرب متعصب وقوم پرورانذ، از نومسلمانان ما جزیه میخواهند ودر محاربات خارجه غنایم بما نمیدهند . خلیفه به‌این شکایت رسیدگی کرد. قتیبه در افغانستان معاهدات را بشکست ، غله راقیمت کرد ومردم را بدار زد. حجاج مشهور بظالم درکوفه خون هزاران مسلمان را بریخت وعبداله زبیر را، که خلافتش در عراق وحجاز وافغانستان اسلامی قبول شده بود ـ از حلق آویخت

درهرحال روش دولت اموی درممالك اسلامی با دیده انزجار ونفرت نگریسته میشد، واین ذهنیت عمومی، زمینه مساعد برای یك قیام علیه اموی بود. برعلاوه در داخل اموی ها اختلافات قبیلوی (مخصوصاً از قبایل یمنی وقیسی) آتش نفاق را مشتعل کرده میرفت ، همچنین در درون خاندان شاهی در سر ولایت عهدی وجانشینی خلافت دشمنی ها پیدا شده بود. موالی نیز که ازعرب پرستی اموی ها بجان رسیده بودند، در حوادث ضد اموی طرف مخالفین دولت را التزام میکردند، چنانیکه مکررا طرف مختار وعبدالرحمن بن اشعث وداعیان عباسی را گرفتند .

مردم افغانستان مسلمان شده ، از زمینهٔ تمام این شرایط مساعد ، برای حصول استقلال کشور خویش بایك جنبش بیسابقه ، استفاده نمودند. رهبری این جنبش را مردی داشت که از عمق اجتماع برآمده بود وخواسته های جامعه را باموقف ممالك همجوار و اوضاع امپراتوری اموی بخوبی درك میکرد . او ابومسلم خراسانی بود .

قیام مردم ابومسلم خراسانی :

ابومسلم عبدالرحمن درسال ۷۲۰ درقریه سفیدنج (سپید دژ) از مضافات شهر انبار (سرپل کنونی) در شمال افغانستان متولد گردید . او تحصیل کرده بود، زبان وادب عرب میدانست ، قامتی متوسط ، جرده گندمی وچهره جذاب داشت . زبانش فصیح و قلبش قوی ، حتی قسی بود . درسختی زندگی ، اندوه خودرا و در کامیابیها، مسرت خود را نشان نمیداد. این چنین شخصی در ۱۹ ساله‌گی قدم به‌صحنه سیاست گذاشت وچون ازبین توده نشئت کرده‌بود، توانست از عدم رضائیت توده‌های مردم درزیر سنگینی وفشار دولت مستبد اموی، استفاده نماید. درآن وقت مردم نامسلمان از تجاوزات نظامی وپیهم دولت وتاراج دارائی خود بجان رسیده بودند. ومردم‌مسلمان از تبعیض دولت ومحرومیت خویش ، وهمچنان از سنگینی مالیات ومظالم عمال اموی ، متنفر وبیزار بودند. عدهٔ از خانواد بنی هاشم، دربلخ وسایر شهر های افغانستان تبعید گردیده بودند ودستهٔ ای ازخاندان عباس، عم‌پیغمبر درکوفه وحجاز در خفا زندگی داشتند . علی نواسه عباس ازطرف خلیفه عبدالملك دوباره تازیانه خورد، محمد پسر همین شخص بودکه تشکیلات سری بر ضد دولت اموی بساخت ومبلغینی در ممالك اسلامی فرستاد. اما مردم ازترس دولت اموی نمیتوانستند از آنها حمایت نمایند. پس محمد به‌حیث امام عباسی ها متوجه افغانستان شد ومبلغین متعددی اعزام نمود .

او در وقت اعزام مبلغ درافغانستان به‌آنها چنین گفت: مردم بصره عثمان پرست است ، ازکشاکش کنا ، گیرند وگویند بنده خدابهتر است مقتول باشد تا قاتل ، اهالی‌جزیره خارجی و ، اری هستند وبا آنکه عرب‌اند بروم مانند وبا‌آنکه مسلمانند اخلاق مسیحی دارند ، اهالی شام باما دشمنند وجز آل سفیان دیگری نشناسند ، مردم مکه ومدینه ابوبکر وعمر میخواهند. پس شما متوجه خراسان شوید که شجاعت آنها معلوم است ودلهای شان از عقاید مختلفه وفساد ، بلکه از دین تهی است ، ایشان آزار دیده . مستعدجنبش وخواهان تغیر خلافت اند، آری خراسانی ها پیکر قوی، سینه پهن، سربزرگ ، ریش انبوه ، صدای هولناك ، سخن درشت‌و دهن

دهشت آور دارند . (۱)

وقتیکه این مبلغین در افغانستان می‌آمدند ، مردم به‌سخنان شان گوش میدادند و درمقابل عمال اموی ازآنها حمایت میکردند، چنانچه درسال ۷۲۰ سعید بن عبدالعزیز حاکم اموی افغانستان ، عده ازمبلغین عباسی راکشف وزندانی ساخت ، ولی مردم‌که باقبایل ربیعه ویمانی مهاجر، خویشاوندی‌داشتند، توسط آنها این‌مبلغین را باضمانت خود رها کردند ودر خفابغرض تبلیغ ضداموی، آنهارا تقویت نمودند. فرقه «راوندیه» نیز درافغانستان به طرفداری عباسی ها وبرضد اموی ها فعالیت میکردند. فرقه‌خوارج هم درسال ۷۳٤ برضد استبداد وانحرافت منهبی دولت اموی درافغانستان غربی و شمالی قیام کرده بودند .

ابومسلم تمام این چیز هارا میدانست ومیخواست عباسیان‌را، که به‌پیغمبر اسلام منسوب ودر نزد ملل مسلمان معتبر بودند، وسیله انهدام شهنشاهی اموی قراردهد، واز آن بعد عرب را در افغانستان براندازد ودولت ملی تاسیس کند. دراین وقت‌ابراهیم پسر امام محمدمتوفی، به‌حیث امام عباسیان درکوفه میزیست، پس ابومسلم درسال ۷٤۱ به‌کوفه رفت وباامام مذاکره نمود وقرار هائی گذاشت، بعد ازآن به‌افغانستان برگشت وخودش را «امیر طرفداران بنی‌عباس» معرفی‌کرد . شك نیست که ابومسلم درطی این مسافرتها معلومات کافی راجع به‌اداره اموی درممالك عربی وایران، واندیشه های مردم نسبت به‌دولت اموی، حاصل کرده بود. درهر حال اوتوانست بسرعت، مردم بسیاری از طبقه ناراضی ومحروم ، ازعلاقه های هرات ، پوشنگ، بادغیس ، مرو، مرغاب ،نسا ابیورد، توس، سرخس، بلخ، چغانیان، تخارستان، غور، ختلان، کش، نسف، وسایر علاقه های نزدیك ـ در حدود صد هزار نفر اسپ سواروخرسوار بدور خود جمع کند .

دراین وقت نصر بن سیار والی اموی افغانستان ، ازمرو غایب ودرجنگ‌باجدیع کرمانی مشغول بود. ابومسلم ازاین فرصت استفاده کرده درپنجم رمضان سال ۱۲۹ هجری مساوی ۷٤٦ میلادی درمرو پرچم سیاهی برافراشت ، خود لباس سیاه پوشید و دربین هزاران نفر از داوطلبان آزادی خواه وجنگ جو، خلع خلفای اموی را ازسلطنت ونصب عباسیان را به‌خلافت اسلامی اعلام کرد وخودش را شهنشاه خراسان خواند. اردوی داوطلب ابومسلم، پیاده ، اسپ‌سوار وخرسوار، بااسلحه متنوع بود. ابومسلم بااین قوت در ۷٤۷ مرورا ازامویان پاك‌کرد وتا ۷٤۸ تمام ولایات مسمان‌شدهٔ افغانستان را از اداره اموی‌نجات داد. درعین حال اردوی او قیادت قحطبه وخالدبن برمك بلخی داخل ایران شد و در طی جنگهای گرگان، اصفهان، جلولا وعراق تمام مدافعین دولت اموی را ازبین برد، ودرسال ۷۵۰ داخل شهر کوفه گردید. دراین جا طبق فرمان ابومسلم ، برادران ابراهیم امام عباسی ، عبداله سفاح ومنصور دوانیقی‌را ازپناه‌گاه مخفی شان کشیده ، اولی را به‌خلافت اسلامی برداشتند . (دولت اموی قبلا به واسطه فرو بردن سر امام ابراهیم درتوبرهٔ پرازچونه، اورا کشته‌بود) ، وزارت سفاح رابیك نفر ایرانی ابوسلمه جعفر همدانی دادند. عسکراعزامی خلیفه‌جدیدنیز درنزدیکی‌حران، خلیفه اموی مروان را شکستند و بالاخره اورا در حالت فرار بجانب مصر ، درمنزل‌ذات

---

(۱) استاد احمد امین‌مصری مولف ضحی الاسلام بنقل ازجا حظ عالم قرن‌سوم هجری

السلاسل درطی شبخونی بکشتند وسرش را ازکوفه درخراسان نزد ابومسلم فرستادند. متعاقبا تمام خاندان خلفای اموی باوحشت ازدم تیغ عباسیان گذشت وبه‌این صورت تاریخ اسلامی داخل دوره جدیدی گردید .

واما ابومسلم در افغانستان :

بعد ازآنکه ایالات مسلمان شده را ازتسلط عرب آزاد ساخت ، وایران را از طرفداران دولت اموی پاک کرد، درسال ۷۵۲ به ماورالنهر سوقیات کرد وحاکم عربی «زیاد» را بکشت، وبه‌این ترتیب یک دولت بزرگ خراسانی تشکیل نمودکه خود در راس آن قرار داشت. این فعالیت مردم افغانستان که‌منجر به انهدام یک امپراتوری بزرگ جهان، وتولید یک دولت مستقل اسلامی در آسیای وسطی گردید، وآوازه آن درتمام کشور های تابعهٔ عرب پیچید ـ نمونه مثال وتشجیع برای استقلال طلبی سایر ملل محسوب شد . افغانستان در ۷۴۶ مستقل شد (ابومسلم) ، اسپانیا در ۷۵۵ (عبدالرحمن) ، مراکش در ۷۸۸ (ادریس) وعلاقه های دیگر شمال افریقا درسال ۸۰۰، مصر وشام نیز در۸۷۷ (طولون) مستقل گردیدند. گرچه دولت‌عباسی توانست بزودی اقتدار مجدد سیاسی عرب را درافغانستان ـ بعد ازابومسلم ـ ودر مصر وشام ـبعداز خانواده طولونی ـ برقرار نماید، مگر افغانستان باز بعد از ۷۰ سال (دولت طاهری)ـ استقلال خودش را درسال ۸۱۹ میلادی اعلان نمود، ومصر وشام درسال ۹۳۵ مستقل گردیدند (اخشیدیها) .

در هر حال ابومسلم بعد از تنظیم داخلی درسال ۷۵۳ بغرض نظارت درخلافت عباسی وادای فریضه حج به‌عراق سفر نمود واز طرف خلیفه سفاح پذیرائی شد . این وقت وزارت عباسی به‌خالد بن رمک بلخی ـ بعد ازکشته شدن ابوسلمه همدانی ـ تعلق داشت. ابومسلم بعد از ادای حج برمیگشت که خلیفه سفاح بمرد ومنصور دوانیقی برادرش به ابومسلم متوسل شد تا خلافت اورا ، با ازبین بردن رقبایش ، تحکیم نماید. ابومسلم پذیرفت ورقیب اولینش عیسی بن‌موسی را درانبار شکست و با عبداله بن‌علی بن عباس که درنصیبین اعلان خلافت‌کرده بود، پنجماه جنگید تا او مغلوب ومنصور درخلافت مستحکم گردید. ازآن بعد ابومسلم که از حرکات منصور بدبرده بود، بدون‌وداع عازم افغانستان شد. منصور بترسید ونامه‌هائی به‌او نوشت‌که ازراه برگردد وبه‌تنظیم حکومات مصر وشام بپردازد. نماینده خلیفه ابوحمید مرغابی بود که توانست در ری ابومسلم را دریابد وبمراجعت وادارد . ابومسلم برگشت واز طرف خلیفه استقبال شد، درحالیکه فراموش کرده بود، خدعه وفریب گاهی میتواند قدرت را مغلوب‌کند. خلیفه منصور دریکی از صحبت های مصنوعی و محرمانه توسط جلاد های مخفی ابومسلم را ریزریز نمود وسرش را درطبقهای دینار ودرهم به‌معسکر خراسانیان فرو ریخت. این حادثه که‌نمونه کامل اخلاق سیاسیون جهان است در چهارشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۷ مساوی ۷۵۴ واقع گردید. به‌این ترتیب سلطهٔ سیاسی عرب مجددا در افغانستان کشیده شد وتقریبا هفتاد سال دیگر دوام نمود .

پنجم

دامه استیلای عرب در دوره دولت عباسی وقیامهای مردم افغانستان

(از ۷۵٤ تا ۸۲۱ میلادی)

بعد از کشته شدن ابومسلم ، دولت عباسی در مورد افغانستان رویه جدیدی پیش گرفت، که مغایر باروش دولت اموی بود. وآن اینکه با اعیان واشراف افغانستان بیشتر راه مدارا ومواسات وتشریك آنها درمنافع حکمرانی ، درپیش گرفت، وخواست توسط آنها سلطه خویش را دراین مملکت حفظ کند. چنانیکه ابو داود وکیل ابومسلم را در افغانستان بمقامش باقی گذاشت و با خراسانیان دربار خویش به‌محبت رفتار کرد. این روش عباسی به‌نفع او وهم به‌نفع اشراف مملکت تمام شد. معذا توده‌های مردم افغانستان ازتحمیل مالیات های سنگین وتسلط عرب‌دلخوش نداشتند وفاجعهٔ ابومسلم آنها را باردیگر برضد عباسی برانگیخت . این احساس آنقدر قوی بودکه اختلاف دین ومذهب هم مانع اتحاد شان نمیگردید ، چنانچه پنجسال از حادثه‌ابومسلم نگذشته بودکه مردم هرات قیام کردند ومردی زرتشتی مذهب ازاهل قریه «هردانه- غرب هرات» بنام «سندباد» درسال ۷۵۹ برهبری مردم برخاست وخودش را باعنوان سپهبد جانشین ابومسلم معرفی کرد، درحالیکه هزارها نفر مسلمان وزرتشتی زیر علم او جمع شده بودند. او در نیشاپور مرکز عربی افغانستان حمله ودر طی چندین جنگ نیشاپور ، قومس وری را اشغال کرد وخزاین ابومسلم را در ری تصاحب نمود، پس از آن مصروف تهیه حمله درعراق وحجاز گردید. سپاه عباسی دربین همدان وری رسید ودر طی جنگهای شدیدی جاو سندباد راگرفت . متعاقبا عسکر امدادی خلیفه عباسی به قیادت پسرش مهدی در رسید، وسندباد پس ازشکست به‌طبرستان کشید، ولی میزبان او سپهبد طبرستان اورا کشته وسرش را بدربار خلیفه فرستاد .

در سال ۷٦٦ مردم هرات به‌قیادت یکنفر بادغیسی بنام «استاد سیس» وحریش سیستانی رفیق او، برضد عرب قیام کردند واجشم مرو الرودی راکه بطرفداری‌عباسی میجنگید - درمیدان جنگ بکشتند. ازآن بعد با ۲٤ هزار عسکر اعزامی خلیفه رزم دادند، ولی‌هراتیان چهارده هزارنفر اسیرداده منهزم گشتند. اسرا راعرب ازبین‌برده وخود استاد سیس را نزد خلیفه فرستادند که در آنجا کشته شد. «مرجیله» دختر همین استاد سیس بود که بعدا زن‌هارون رشید ومادر مامون رشید گردید.

ازاین بعد قیام توده های دهقان افغانستان مفتوحه، باماهیت اقتصادی که‌داشت، بامبارزات سیاسی برضد استیلای عرب تواماآغازگردید. زیرامالیات وعوارض دولت عباسی وفیودال های داخلی روز افزون شده میرفت، پس مردم بناچار قیام میکردند. چنانیکه درسال ۷٦۷ دهقانهای هرات وسیستان (مسلمان وزرتشتی) تحت رهبری «آذرویه» مرزبان زرتشتی ومحمد بن شداد ، برضد حکومت عربی شورش کرده ،یزید عامل عباسی را در رزمگاه بشکستند. بعدازکمی مردم پیشه‌ور ودهقان درشهر زرنج قیام نموده ومعن بن زایده، حاکم مسرف عباسی را شکم دریدند.

درسال ۷۷۵ مرد دیگری بنام حکیم بن عطای بادغیسی ومعروف به‌حکیم مقنع،

رهبری قیام کننده‌گان را درمرو بدست گرفت ـ وهزاران نفر زرتشتی ومسلمان (با عنوان سپید جامگان) برای طردعرب کمر بستند ، ومقنع قرارگاه خودش را درآن طرف جیحون درحوالی شهر سبز انتخاب نمود . سرداران عرب چون حسان بن‌تمیم ومحمدبن نصر درجنگهای مقنع ازبین رفتند، ودامنه این قیامها ازمرو تاتخارستان کشیده شد وتا اوایل قرن‌نهم یعنی ظهور دولت طاهری خراسان (۸۲۱) طول کشید.
در هر حال بمقابل مقنع بغداد جنگ را ادامه دادوسپاهی قویتر بفرمان دهی معاذ بن سلم در محاذ جنگ اعزام نموده وبعد از محاربات بسیار مقنع محصور گردید، او برای آنکه ننگ اسارت نکشد، آل واطفال خودرا بکشت وآنگه خود انتحار نمود. درطی همین زمان بود که «یوسف ابرم» هراتی باداوطلبان ملی، علاقه های میمنه ومرغاب وپوشنگ را اشغال کرد، تاآنکه یزید بن مزید والی خراسان شمالی به‌جنگ اوشتافت. یوسف ابرم دریکی از این جنگها اسیر وبه‌بغداد فرستاده شد وهمدر آنجا باسایر روسای انقلابی افغانستان یکجا اعدام گردید . ازمرگ منصور عباسی (۷۷۵) تا ۷۸۵ (دوره خلافت مهدی وهادی عباسی) امارت افغانستان شمالی اول به عبدالملك خراسانی وباز بفضل بن سلیمان توسی داده شد تاامنیت‌راحفظ نمایند.ولی درسیستان مردم به‌اتفاق خوارج قیام کردند وحمزه بن مالك حاکم سیستان بازحمت توانست رهبر آنها «نوح» خارجی را ازبین بردارد .

در سال ۷۸۶ مقتدر ترین خلیفه عباسی هارون الرشید به‌خلافت اسلام نشست. او در بغداد یحی برمکی پسر خالد برمکی (وزیر خلیفه منصور دوانقی) را وزیر مقرر کرد وامارت افغانستان را به جعفربن محمد خراسانی داد . باز درسال ۷۹۳ فضل‌بن یحیی برمکی را درافغانستان فرستاد وبه این وسیله مجال قیام بمردم نداد. فضل برمکی درحین اقامت در افغانستان ، ابراهیم بن جبل را به‌حمله در کاپیسا پایتخت کابلشاهان بودائی مذهب مامور کرد ، او ازراه غوربند این‌حمله را عملی نمود، ودر نتیجه این جنگ شهر بگرام با آبدات بودائی ومعبد مشهور شاہہار ، ویران شد. بهمین سبب بعدها پایتخت ازبگرام، درشهر کابل قدیم درکنار دریای لوگر منتقل گردید .

ولی همینکه درسال ۷۹۵ علی‌بن عیسی‌را خلیفه به‌امارت افغانستان اعزام‌نمود، مردم در بلخ برخاستند ویحیی پسر علی را بکشتند وسه‌ملیون درهم‌دارائی علی را ضبط وخودش را بولایات غربی کشور عقب راندند. کثرت دارائی علی‌بن عیسی، دلیل بارز اجحاف حکام عرب در افغانستان بود.علی برای آرام نگهداشتن مردم درهرات، طاهر بن حسین پوشنگی را به‌حکومت پوشنگ ـ که درآن روز گاران مثل‌شهر هرات آبادان بود ـ گماشت.

در سیستان نیز حاکم عربی عثمان ، مجبوریت احساس میکرد تا سیستانیان مسلمان شده را در اردوی عرب بپذیرد. او باهمین سیاست توانست بشر بن فرقد، رهبر قیام کننده‌گان سیستان را ازبین بردارد. عثمان در قندهار هم‌یکباری ـ مثل معن زایده ـ بارتبیل کابلستان رزم بی‌نتیجه نمود. متعاقباً درسیستان باقیام مردم وحضین سیستانی مقابل گردید، وهارون الرشید در ۷۹۲ عوض عثمان یکی ازاشراف سیستان داود بن بشر را به‌حکومت منسوب نمود. داود هم حضین هموطن آزادی‌خواه خودرا درمیدان جنگ بکشت وقیام مردم را سرکوب نمود. عرب‌ها دوبار دیگر از

سیستان در سالهای ۷۹٤ ـ ۷۹۷ به‌سرداری یزیدبن جریر وعیسی بکابلستان‌سوقیات کردند، ولی درهر دوبار ناکام ماندند. واین تنها کابلستان بودکه درطول نزدیك بدو قرن، در آسیای وسطی توانست در برابر قدرت امپراتوری های اموی و عباسی مقاومت واستاده‌گی نماید .

درسال ۷۹۹ مرد دیگری در سیستان بنام حمزه قیادت مردم دهقان و پیشه ور را بر ضد عرب در دست گرفت. او درطی جنگ هائی که‌باعیسی حاکم عربی‌سیستان نمود، سیستانرا آزاد ساخت ، دراین وقت مردم موراءالنهر نیز برضد حکام عربی برخاستند . گرچه بغداد علی بن‌عیسی والی ستمگر خراسانرا معزول نمود ولی قیام مردم از پا ننشست تاخلیفه هارون الرشید مجبور شد شخصا برای فرو نشاندن شورش های پی درپی مردم به‌خراسان سفر نماید. دراین وقت خزاین علی بالای یکهزار و پنجصد اشتر بحضور هارون آورده شد . خلیفه عباسی در ولایت نیشاپور هنوز دم راست نکرده بود که بیمار شد ودر ۸۰۸ میلادی (۱۹۳ هجری) دیده ازدنیا بست و در توس دفن شد .

مامون عباسی پسر هارون الرشید ، در حیات پدر والی خراسان ودر شهرمرو مرکز خراسان آنروزه مقیم ودلبسته خراسان بود، بعد از فوت پدر به‌مشوره رجال خراسان مخصوصا فضل بن سهل سرخسی وزیر خراسان، درصدد تشکیل خلافت اسلامی خراسانی برآمد، درحالیکه امین برادر او دربغداد جانشین پدر وخلیفه‌اسلام بود. وزیر خلافت فضل بن ربیع نیز مخالفت با خراسان داشت وخلیفه جدید را واداشت که مامون را از خراسان در بغداد احضار کند . درسال ۸۰۹ خلیفه چنین امری صادر کرد ولی مامون نپذیرفت . درسال ۸۱۰ شصت هزار سپاهی بغداد بسرداری علی‌بن عیسی دشمن دیرینه خراسانیان به استقامت افغانستان سوق شد، وازاین طرف وظیفه دفاع به‌طاهر پوشنگی محول گردید. طاهر درری ایران سپاه عرب را منهزم وعلی را درمیدان نبرد بکشت وبه استقامت بغداد پیشرفت . در راه همدان سپاه دوم بغداد به‌قیادت عبدالرحمن جلو طاهر راگرفت ، ولی سپاه خراسان خودش را اسیر گرفت ولشکرش را بشکست . متعاقبا طاهر قوای امدادی بغداد را ازبین برد وخود تا حلوان پیشرفت. این وقت قوای تازه‌دم خراسان به‌سرداری‌هرثمه بن اعین نزد طاهر رسید وهردو سپاه در دوستون ازراه اهواز ونهروان بجانب بغداد پیش کشید . طاهر اهوازرا به‌جنگ گرفت وبصره وواسط تسلیم شد. طاهر مداین را اشغال کرد وبه بغداد نزدیك شد، هرثمه نیز نهروان را به‌جنگ گرفت وبه‌بغداد پیش شد، خلیفه امین دربین دوقوت محصور بود ومجال دفاع نداشت، او از طاهر خواهش نمود راه دهد تانزد برادر به‌خراسان رود. طاهر نپذیرفت و خواست امین تسلیم شود . امین کشتی درآب انداخت تاشبانه به اردوی هرثمه ـ که عرب بود ـ پناه جوید ولی دربین شط ازدست سپاهیان طاهر ناشناخته ، کشته شد . فردای آن شهر بغداد درابتدای سال ۸۱۳ مفتوح گردید .

بدین ترتیب عوض بغداد ، مرو درخراسان پایتخت خلافت اسلامی قرارگرفت. این کار خلاف تمنیات عرب بود، لهذا به‌ضدیت برخاستند ودر صدد شدند که مجددا مرکز خلافت را در بغداد منتقل سازند. فضل بن‌سهل ملقب به‌ذوالریاستین که‌امور خلافت مامون دردست اوبود، برادرخود حسن‌را، والی عراقین‌وحجاز مقرر، ودر بغداد

متمرکز ساخت ، وهرثمه بن‌اعین راکه عرب بود ودر فتح بغداد خدمت کرده بود، بمرو احضار کرد وبکشت . ولی هرثمه قبلا مامون را ازنیات فضل مطلع ساخته بود که میخواهد خلافت عباسیان را به خلافت علویان تبدیل کند، ورفتار فضل اشتباه مامون را تائید میکرد. چنانچه فضل مامون را واداشت که دختر خود زینب را بولایت‌عهدی به علي موسي الرضاء بدهد وهمچنان رنگ سیاه راکه شعارعباسیان بود برنگ سبز که شعار علویان بود تبدیل کند . فضل ازاین هم پیشتر رفت وروزی در مرو بیکی گفت: سعی من دراین دولت ازسعی ابومسلم بیشتر است. مرد جواب داد : او سلطنت را از یك قبیله به‌قبیله‌دیگر رساند، در حالیکه توفقط دولت‌را ازیك برادر بدیگر برادر دادی. فضل گفت اگرعمر باقی بودمن نیز چنان کنم. حسن برادر فضل کفایت فضل را نداشت ومرد تجملي وعیاش بود. عرب‌ها برضداو فعالیت میکردند، تاجائیکه دربغداد برخاستند وابراهیم کاکای مامون را درسال ۸۱۷ بخلافت اسلام سلام‌وخلع مامون را اعلام کردند. پس مامون عزیمت بغداد نمود وفضل ازممانعت عاجز آمده همینکه در سرخس رسیدند وفضل مشغول استحمام بود، غالب بن حکم مامای مامون به حکم خلیفه درحمام درآمد وتوسط جلادان فضل را ــ مثل ابومسلم ــ بکشت .

وقتیکه مامون باسپاه خراسان وارد بغداد شد، خلافت خودراتحکیم، شعار سیاه را قبول وعنصر عرب‌را راضی نمود. تااین وقت طاهر پوشنگی کشور شام را تامین، ونصر بن شبیب عاصي را تادیب کرده، واینك در دربار خلافت حاضر ومراقب‌اوضاع بود. او میدید که چگونه خلیفه سفاح عباسی ابومسلم را به‌خدعه بکشت، وهارون الرشید خاندان برمکی رابا چه قساوت معدوم نمود واینك مامون عباسی باچه تزویری فضل را ازبین برداشت . پس آینده خویش را حدس میزد، وسعی بسیار کرد تا توانست مامون را وادارد که اورا بولایت خراسان بگمارد . مامون که هنوز خودش‌را بقوای خراسان نیازمند میدید این پیشنهاد را پذیرفت . طاهر درسال ۸۲۰ والي افغانستان اسلامی مقرر وبلادرنگ وارد خراسان گردید. او درسال ۸۲۱ بواسطه افگندن نام خلیفه عباسی از خطبه، استقلال افغانستان را اعلام نمود .

ششم

وضع اجتماعی افغانستان در دور استیلای عرب

تعلقات سیاسی ونظامی‌عرب درافغانستان ازسـ ۶۴۲ تا ۸۲۲ یکصدوهشتادسال طول کشید. درطی این مدت عرب، دین‌اسلام وزبان عربی را به‌افغانستان آورد که‌به سختی وتدریج درسایه جنگ وصلح، آمیزش اقتصادی واجتماعی درایالات شمالی و غربی وقسماً جنوبی کشور پذیرفته شد. تاثیر این دوسلاح (دین وزبان) آنقدر قوی بودکه مثلا کشور قدیمی مصر را بیك کشور وملت عربی تبدیل کرد وایران قرنهای دیگر تلاش نمود تازبان وملیت خودرا نگهدارد. درهرحال افغانستان چنانیکه دین اسلام وزبان عرب راقبول کرد، ریاضیات ، نجوم، انشاء ، وترسل خودرا ، بافلسفه وطب هندوستان بعرب اهداء کرد ودر مجموع تمدن اسلامی شرکت موثری نمود . بطوریکه در علوم دینی ــ تفسیر ، حدیث وفقه ، در علوم وفلسفه ، درشعر وادب، در تصوف وعرفان ، مردان مشهوری به‌تمدن اسلامی تقدیم کرد .

همچنین در ساحه سیاست ، افغانستان توانست توسط خاندانهای برمکی و سهل در اداره عرب نفوذ کند، خانواده برمکی بلخی ازبرمك بن جاماس بن ویشتاسب نسب میگیرند که از زرتشتیان بلخ بودند. یکنفر ازاین‌ها جعفر بودکه دراوایل قرن هشتم دین‌اسلام قبول، وبدربار سلیمان اموی دردمشق قبول شد وهم درآنجا بمرد . مرد دیگر ازاین خاندان ابوخالد برمك بودکه ازطرف اسد والی عربی خراسان درسال ۷۲۶ به‌حکومت محلی بلخ مقرر شد. ابومسلم این شخص را جزء افسران اردوی‌اعزامی خودبرای فتح بغداد فرستاد، واو بعد از ابوسلمه ازطرف خلیفه سفاح بوزارت بغداد برداشته شد ، ولی بعد ازکشته شدن ابومسلم معزول ومعتوب گردید ودرسال ۷۸۱ در بغداد از جهان گذشت . پسر این شخص یحیی برمکی مرد مدبری بودکه هارون الرشید اورا پدر خواند ووزیر ساخت . پسران یحیی در دربار بغداد جاگرفتند . جعفر بن یحیی وزیر هارون شد وفضل برادرش والی افغانستان گردید . این خاندان هفده سال تمام زمام خلافت بغداد را در دست داشتند ، به‌ترجمه کتب از پهلوی وهندی پرداختند ، ازعلم وفن پشتیبانی کردند، کتب مجسطی ومنکه هندی وسیر ملوك‌الفرس بفرمایش این‌ها در عربی ترجمه شد، مذاهب هندی مکتوب ومدون گردید، موسی و یوسف ومحمد بن‌جهم ، مترجمین منسوب به‌همین خاندان بودند . برمکی‌ها برای ایتام عرب مکتب بساختند ، مگر عناصر دربار ازاقتدار اداری ، جاه وجلال زندگی و تجمل واسراف آنان رشك میبردند، زیرا این خاندان درسایه وزارت ، ازسایر اشراف بیشتر ملك ومال اندوخته بودند وبیشتر مصرف میکردند ، این خود حسادت ورقابت دیگران را تحریك میکرد چونکه دارائی اشراف ووزراء وحکام دولتی متناسب بادرجه ماموریت ، ومنبع ثروت هم اقطاع وهدایا ورشوت بود، واین خودبرای وزراء ووالی‌های بزرگ بیشتر میسر میشد. خلیفه نیز ازبذل بی‌اندازهٔ شان بمردم واز امیدواری مردم به‌آنها ، وقصاید مدحیه شعرای عرب درباره آنها،که بیشتر از هر خلیفه ستایش میشدند کوفته خاطر گردید . لهذا هارون الرشید درسال ۸۰۲ جعفر وزیر را بکشت

ونعشش را در سر جسر بغداد بیاویخت وشش سال بماند تاپوسید ، آنگاه فروکرد وبسوخت و خاکسترش را بباد داد. فضل برادرش ویحیی پیر پدرش درزندان بغداد جان سپردند. خاندان آنها محبوس، اموال شان مصادره وزنانشان به عوام مباح گردید. در عوض ، خاندان دیگری از هموطنان برمکی، بنام خانواده سهل سرخسی دردولت عباسی باقی ماند. فضل وحسن پسران سهل بودند ودین زرتشتی داشتند . فضل کتابی از پهلوی به‌عربی ترجمه و به‌یحیی برمکی تقدیم کرد، اوپسندید وفضل رابر کشید ومسلمان نمود. همین آدم بودکه بعد ازمرگ هارون الرشید ، در مرو بوزارت مامون الرشید رسید ومرکز خلافت را از بغداد به‌مرو منتقل نمود، وعلامت سیاه عباسی را به‌سبز علوی تبدیل کرد، وبغداد را توسط طاهر فتح کرده به‌برادر خود حسن داد. این آدم مثل برمکی ها دارائی بسیار اندوخته وتجمل زیاد داشت و وقتیکه بدربار مامون میرفت درکرسی بالداری حرکت میکرد وچون خلیفه رامیدید پیاده‌میشد وسلام میکرد ، وکرسی را در عقبش میکشیدند، تا نزدیك خلیفه میرسید وباز به کرسی مخصوص خود مینشست . مگر مامون الرشید این شخص را بکشت ودرعوض برادرش حسن را در بغداد نگهداشت ودخترش را (پوران دخت) تزویج نمود . گرچه فضل کشته شد ، اما هموطن دیگر او طاهر پوشنگی که برکشیده فضل بود باقیماند ، اوبود که مثل ابومسلم بغداد را فتح نمود .

انتشار دین اسلام در افغانستان ، گرچه در ایالات مرکزی و شرقی مملکت با مقاومت های سختی مقابل شد، معهذا تاجائیکه رسید ، توانست ادیان مختلف را جاروب نماید . خلافت عربی درسرزمین های مفتوحه افغانستان ، اراضی مزروعه را حق بیت المال میدانست وقسما دربدل مالیات معینه ، در دسترس خانواده های‌عمده عربی ومحلی میگذاشت ، واین روش سیستم ملکیت مشروط فیودالی را تحکیم‌مینمود. تعالیم اسلام معنا ویرانی طبقه بندی قدیم اجتماعی را اعلام مینمود ، ولی عملا قوه‌حاکمه وخان های محلی وملاك ــ طبقه ممتاز ودارا را تشکیل میکردند. عرب بعد از زدوخورد های دامنه‌داری درافغانستان به‌این نتیجه رسیدکه با اشراف وسرکرده‌گان محلی بسازد و آنها را درمنفعت شریك سازد، این به‌نفع خان‌ها واعیان بود، ولی بار مالیات دهقانرا سنگین میساخت ، چنانیکه درعهد عباسی مالیات افغانستان مفتوحه از تقریبا چهل ملیون درهم (کرمان چهار ملیون ، مکران چهارصد هزار ، سیستان چهارملیون، ولایات شمالی خراسان بیست و هشت ملیون درهم) ، به‌هفتاد ملیون درهم بلندرفت. ازهمین سبب بودکه قیامهای دهقانی متعددی درافغانستان به‌ضد دولت عباسی و فیودالهای داخلی بمیان آمد ومردم ایالتهای شمالی وغربی، سالها جنگیدند تا اقلا خود را ازریر باریکی از ایشان نجات بدهند. دولت عباسی نمیتوانست بر قیامهای سیاسی واقتصادی مردم افغانستان مفتوحه به‌تنهائی فایق قطعی گردد، لهذا برای احراز چنین تفوقی بیشتر به‌جلب همکاری اعیان واشراف محلی میبرداختند، و در سایه اشتراك منافع باآنان به‌تسلط خود دوام میدادند .

درین دوره البته زراعت کشور پیشرفته وآبیاری منکشف بود، از دریاهای هلمند و هریرود کانال ها وجوی های جدیدی کشیده شده بود . دربلخ بیشتر از هفتاد آسیای آبی وهمچنین در سیستان آسیا های بادی موجود بود ، درولایت بلخ انواع حبوب وگندم وبرنج میکاشتند ، دربادغیسات مالداری پیشرفته و در غور

مالداری و زراعت توام بود ، پنبه کاری وصنعت ابریشم رایج بود ، تالقان مرغاب شهر عمده تولید منسوجات پشمی ، وشهر بلخ مرکز عمده تجارتی بود، اسلحه‌ساخت غور در ممالك همسایه شهرت بسیار داشت ، در تخارستان سرب واقسام فلزات، ودر سایر ایالات شمالی آهن و نقره وطلا، ودر غور آهن وصبی استخراج میشد، وکان نقره پنجشیر معروف بود.

مورخین عرب درباب آبادی وعمران وثروت افغانستان آنروزه تذکراتی داده‌اند. ازآن جمله «مقدسی» میگوید: قریه های خراسان آبادتر ازشهر های عراق است . «ابن الفقیه» میگوید: خراسانیها درعلم وصنعت وتجارت سرآمد روزگاراند ... مردم خراسان دلیر وشجاع اند، اینها فیروز بن یزدگرد وهمچنین کسری بن قباد (شاهان ساسانی ایران) را کشتند ودولت را ازبزرگترین ملوك اموی جدا کردند ... دیگری مینویسد : خراسان در دوره اسلام ازطرف عرب به‌جنگ وصلح فتح شده، وباردیگر استعداد وقابلیت طبیعی ودرایت خراسانی درامور سیاست وعلوم‌وفنون ظاهرشد، و خراسان نسبت به‌سایر ممالك اسلامی، بیشتر علما وامرای نامدار پرورش داد (۱)

---

(۱) صبحی الاسلام امین احمد مصری

فصل هتم

افغانستان از قرن نه تا قرن سیزده میلادی

یکم

افغانستان درزمان دولت طاهری

(از ۸۲۱ تا ۸۷۲ میلادی)

در قرن هشتم هجری شهر پوشنگ (زندهجان کنونی) درهرات آباد ومستحکم و دارای مدرسه ومسجد بود که علوم دینی اسلامی درآن تدریس میشد . خانوادهٔطاهر از اهالی این شهر کوچك ومثل خانواده های برمکی وسهل ، منسوب بهطبقه اشراف مملکت بودند . لهذا با خلافت اسلامی وهم اعیان محلی کشور همکاری داشتند ، و توانستند بزودی در دربار خلافت بغداد خالیگاهی را که انهدام خانواده های برمکی وسهل بمیان آورده بود، پرکنند . طاهر ذوالیمنین بعداز واقعه امین ومامون ، قوماندان قوای نظامی خلافت بغداد بود. ومنصور بن طلحه طاهری والی ایالات مرو وخوارزم ، وعبدالله بن طاهر حاکم (شحنه) بغداد، وسلیمان‌بن عبدالله طاهری‌والی ایالت تبرستان در ایران بودند. این است کهخاندان طاهری در دولت عباسی نفوذ روز افزون ومحکمی داشت ، وتوانست ازاین نفوذ خویش در دربار خلافت ومحل استفادهٔ اساسی نماید، روسای محلی کشور بااین ها دریك خط سیر مینمودند، وسیاست دولت عباسی هم ـ بر خلاف سیاست دولت اموی ـ با خواسته های روسا واشراف محلی افغانستان منطبق بود. زیرا دولت اموی تفوق نژادی وحکمرانی خالص عربی را باحصول پول در ممالك اسلامی خواهان بوده وزمینه تبارز ملی را باز نمیگذاشت ، در حالیکه عباسی‌ها با سران اعیان محلی سازش وباحفظ منافع مشترك خود وآنها این کشور هارا اداره میکردند ، بهمین سبب بودکه دولت اموی دریك قرن برافتاد ودولت عباسی پنج‌قرن دوام نمود .

در هرحال خاندان طاهری که درعصر تقدم فرهنگی اسلام زندگی داشتند توانستند دولت استبدادی منوری در افغانستان تاسیس کنند وهم کشور ماورالنهر را تحت اداره خویش قراردهند ، خانواده طاهری مردمان تحصیل کرده بودند، طاهر خودش در عربی ادیب وشاعر ، وعبداله مثل پدر شاعر ، وطلحه درنحو وارد بود ، منصور بن طلحه حاکم مرو هم خود رسالاتی در فلسفه نوشت . دولت طاهری درنشر معارف اسلامی در افغانستان و در راه بهبودی آبیاری وزراعت کشور بذل مساعی نمود ، حتی قانونی برای‌طرز استفاده از آبیاری توسط فقهاتدوین کرد. طاهریان همان‌طور که استقلال ملی میخواستند ، از خلافت اسلامی ، وزبان عربی ودین اسلام هم حمایت میکردند، وچنانیکه از جنبشهای آزادی خواهی مردم افغانستان علیه نفوذ عرب‌پشتیبانی میکردند. بافرقه خوارج سیستان، وقیام کنندگان ضد خلافت عباسی در ایران ، شام ومصر هم مخالفت داشتند، ودراین راه جنگهای متعددی نمودند. عبدالله ابن‌طاهر

مقداری از کتب زرتشتیان افغانستان را در ۸۲۸ بسوخت ودر تحکیم دین اسلام کار نمود. پایتخت دولت طاهری شهر نیشاپور بود .

در هر حال طاهر بن حسین بوشنکی موسس دولت طاهری درسال ۸۲۰ وارد افغانستان شد واستقلال افغانستان را درسال ۸۲۲ باافگندن نام خلیفه عباسی ازخطبه اعلام کرد، همچنین ایالات مسلمان شده شمالی وغربی افغانستان را مرکزیت بخشید. بعد از طاهر پسرش طلحه در سال ۸۲۲ زمامدار شد وروابط حسنه را باخلافت بغداد حفظ نمود. درسال ۸۲۸ برادرش علی ابن طاهر پادشاه شد ودر ضمن یك شورش مردم کشته شد. درسال ۸۲۹ عبداله پسر بزرگ طاهر ازبغداد درنیشاپور آمد وبه حکومت نشست . این شخص ادیب، زمامدار قابل وهم منصبدار مجربی بود، او در دربار خلیفه عباسی - که گروگان پدربود - درسایه عقل وکفایت طرف اعتماد قرار گرفت، وی شورشهای شام ومصر وایران را از سال ۸۲۱ تاسال ۸۲۹ بنفع خلیفه بغداد سرکوب کرد. چنانچه نصربن شبث عقیلی را درشام، وعبیداله ابن لسری را درمصر ، وبابك خرمدین را در آذربایجان ایران مغلوب نمود. وقتیکه عبداله در افغانستان آمد به آبادی وزراعت وآبیاری متوجه شد ودراین راه خدمات شایانی نمود. او درعین تکامل سیستم فیودالی درافغانستان (که ازقرن ۷ تاقرن دهم استحکام یافت) به ماموربن وکارداران قلمرو خود چنین نوشت : حجت برگرفتیم شما را تا از خواب بیدار شوید، واز خیره‌گی بیرون آئید ، وصلاح خویش بجوئید، وبابزرگران ولایت مدارا کنید، وکشاورزی که ضعیف گردد، اورا قوت دهید، وبجای خویش بازآرید، که خدای عزوجل مارا ازدست‌های ایشان اطعام کرده است، واز زبانهای ایشان سلام کرده است، وبیداد کردن به‌ایشان حرام‌کرده است. این‌نامه عبداله ،که‌عبدالحی بن ضحاك گردیزی درتاریخ زین‌الاخبار خودنقل میکند. گرچه شکل توصیه‌نامه دارد و سرنوشت توده کثیر بزرگرر را به‌ترحم طبقه ملاك میسپارد، معهذا نشان میدهد که چگونه عبداله عمق نظر داشت، ومیدید که خان وملاك برزارع وکشاورز ستم میکنند، وروزبروز زندگی زارع وبرزگر به‌انحلال وافلاس نزدیکتر است ، در حالیکه همین مردم طبقه ملاك راهم نان میدهند وهم سلام .

عبداله بیاد داشت که‌طاهر پدرش در افغانستان درضمن یك‌نامه مفصل‌برایش دربغداد نوشته بودکه : سپاه راقوی دار، وامنیت راحفظ کن، بامردم به‌عدالت وآرامی رفتار وحوایج وضروریات آنها رافراهم نما، وبرائت وپاکی خود را درنظر رعیت‌آشکارا کن، وبرای بیماران شفاخانه ها بساز ... این همان مکتوب طاهر است که طبری معروف درتاریخ «الامم والملوك» قید مینماید .

بعد ازمرگ عبداله درسال ۸٤٤ پسر اوطاهر دوم به‌پادشاهی نشست و تاسال ۸۶۱ دوام کرد. اما اواز اداره داخلی عاجزآمد ودر نتیجه قیام سیستانی ها وبستی‌ها، ولایت آخری به قیادت صالح سیستانی مجزا شد . محمدبن طاهر دوم که‌تاسال ۸۷۲ سلطنت کرد مرد بی‌کفایت وتنبل وعیاش بود، لهذا جای خودرا بیك‌دولت تازه نفس وقوی تخلیه نمود، وآن دولت صفاری افغانستان بود .

در دوره طاهریه ، زبان‌دری افغانستان ، که‌مثل دوره قبل ازاسلام در کشور تکلم میشد، وزبان دینی عرب آنرا تحت الشعاع قرارداده وبتدریج لغات عربی‌را در آن داخل نموده بود - علی‌الرغم حمایت کامل طاهریان اززبان عربی - مجددا باچهره

نوینی ورسم الخط نوینی درساحه ادب تجلی نمود وازقبیل خنظله بادغیسی، عباس مروزی وابوحفص صفدی شعرائی ظهور نمود که‌درزبان دری جدید اشعاری بسرودند.

بابوجود آمدن دولت طاهری ازفشار واستثمار شدید دولت عباسی برمردم افغانستان کاسته شد، ولی فشار طبقه فیودال بردهقانان همچنان باقیماند. در این دوره وسایل آبیاری وزراعت رشد کرد، چون ماورانهر هم تحت اداره طاهری هابود، عواید دولت بلند رفت وسالانه بر ٤٨ ملیون درهم بالغ گردید. خلافت بغداد از مالیات دولت طاهری سالانه ٤٥ ملیون درهم، دوهزار گوسفند، دوهزار غلام غز (به‌قیمت مجموعی ششصد هزار درهم یعنی هر غلام سه‌صد درهم قیمت داشت) وتقریبا دوهزار پارچه باب کتانی وغیره، باسیزده اسپ اصیل ویکهزار وسه صد پارچه آهن‌باب خراج میگرفت . امیر عبداله بن طاهر بنوبه خودقبول کرده بود که درعوض این‌همه نقد و جنس، سالانه ۳۸ ملیون درهم به‌خزانه خلیفه بپردازد، زیرا سیاست دولت طاهری سازش باخلافت اسلامی وحمایت ازطبقات عالیه بود. همچنین حفظ امنیت عمومی بغرض تحکیم دولت، نصب العین آنها بود. تنها قوت های مبارزه کنندهٔ خوارج وعیاران، در راه پیشرفت این دولت خار میگاشت .

دوم

افغانستان در زمان دولت صفاری

(از ۸۷۲ تا ۹۱۰ میلادی)

مردم سیستان ، هنگام ظهور عرب واسلام در افغانستان زرتشتی بودند ودر برابر عرب مقاومت بسیار نشان دادند. اما عرب مجبور بود که بهر قیمتی است، سیستانرا اشغال کند واز این جاحوزه سند وکابلستانرا تحت تسلط قرار دهد. به‌این جهت در سوقیات آنها فقهای اسلام - برای نشر اسلام - شامل بودند. همچنین قبایلی ازعرب را مثل بینی تمیم وبنی‌بکر - درسیستان اسکان نمودند. درعین زمان فرقه خوارج عربی که برضد بنی هاشم وبنی امیه میجنگید ، واز طرف دولتهای عربی سرکوب میگردید، سیستان سرکش را پناه گاه خود قرار دادند. افکار این همه‌فرقه های اسلامی درمردم سیستان موثر افتاد، ازیکطرف دین اسلام بسرعت منتشر گردید، وازدیگر طرف ضدیت باتسلط عرب وحصول آزادی ملی، هدف عمومی قرارگرفت ، این است‌که قیامهای دامنه داری درسیستان بوجود آمد. حکام متعدد عربی درطی این جنگها بعضا مغلوب وفراری شدند، وبرخی بامردم ساختند . حکام عرب که ازجنگهای مردم بستوه آمده بودند، بنام دفاع مسلمین ازکفار خوارج، اردوی داوطلبی بنام «مطوعه» ازمردمان مختلفی تشکیل کردند، وعدهٔ از افراد بیکار ونادار وماجراجو قوت خودرا فروخته وشامل این اردو گردیدند. قسمتی از دهقانان نادار که ازفشار فیودالها بجان آمده بودند، باعناصر ورشکست شده طبقه متوسط - دربین مجادلات گوناگون - دست به‌تشکیلاتی زدند، این تشکیلات دارای سرکرده وسرهنگ مخصوص بخودبود، وبنام «عیاران» شهرت داشت. روی همرفته اختلافات اقتصادی ، سیاسی ومذهبی‌بین مردم وحکومت، وبین فرق مختلف درهم پیچید، وسالها طول کشید، تاحکومت عرب برافتاد ودولت طاهری بمیان آمد، مگر تشکیلات مطوعه وعیاران هردو باقی ماند، در حالیکه فرقه خوارج هم باقوت واعتبار سابق زنده وپابرجا بود. دولت طاهری نتوانست جای تمام این تشکیلات مسلح ومختلف را بگیرد ، لهذا درهر فرصت‌مساعد، این قوا میتوانست دولت‌را تهدید نماید، زیرا دهقانان آماده قیام علیه ملاکین بودند، چنانکه درعهد امارت طاهر بن عبداله ، مطوعه به‌قیادت صالح بن‌نسر بستی متطوع برخاست، وبا عیاران بساخت و باپشتیبانی دهقانان درسال ۸٤٥ احمد حاکم طاهری‌را قهرا ازبست براند، درسال ۸۳٥ او پدر احمد (ابراهیم) راکه والی عمومی طاهری در سیستان بود، درشهر زرنج مغلوب وفراری ساخت ، ابراهیم از دست این دو دشمن (مطوعه وعیاران) بدشمن سوم (خوارج) پناه برد وباکمك عمار خارجی رئیس خوارج، حمله متقابل در زرنج نمود، ولی به‌سختی منهزم گردید، زیرا در اردوی پنجهزارنفری صالح مطوعه، عدهٔ ازعیاران سیستان برهبری پهلوانی بنام یعقوب ، شامل بود .

در قرنهای هفتم ونهم، تقریبا دراغلب کشور های اسلامی ، گروهی از مردم با یکنوع تشکیلاتی موجود بودندکه میتوان آنانرا درمنزله احزاب متشکل شناخت،اعضای این گروه ازتهٔ اجتماع برخاسته ومرکب از ناداران، درویش ها، فقیران، عوام‌متصوفه،

جوانان پرشور وبا انرژی (درعین حل‌ناراضی ازاوضاع) شهری بودند، روسای‌ایشان باعناوین پیر، استاد، نقیب، سرهنگ وپدر عهد، وظیفه رهبری این دسته‌ها را به عهده داشت، وپیروان مطیع بلاشرط آنها بودند. مرام این مردم ترک قبایح ورعایت محاسن دربین عوام‌الناس بود ، برای این‌منظور دارای آداب وشعار های مخصوص بخود بودند، وداوطلب عضویت باشرایط خاصی پذیرفته میشد، او عهد نامه میداد، خطبه طریقت خوانده میشد، آنگاه کمرش میبستند ونمک آبی میچشاندندش. وپیمودن مراتب : سخا، صفا، ووفارا برذمت او میگذاشتند ، اونیز شلوار مخصوصی‌میپوشید وازاهل «فتوت» بحساب میرفت .

این فرقه وقتیکه درافغانستان پیدا شد ، نام «عیار» بخود گرفت ونظر به‌شرایط اجتماعی، بشکل سیاسی درآمده وعلیه سلطه خارجی وفشار طبقه ملاك ودولت در مبارزه شدند، هزارها نفر ازاین‌ها درزیر امر روسا وسرهنگان خویش ، درهنگامه های سیاسی وانقلابی شرکت‌کردند وازیغمای دارائی کاروانها ومتمولین دریغ نه‌نمودند کارنامه های عیاران افغانستان غربی درسیستان ازهمه مشهور تر است. تاجائیکه یعقوب صفاری موسس دولت صفاری افغانستان خود از زمره عیاران بود .

ازکارنامه های عیاران افغانستان شمالی ، درعهد ابومسلم خراسانی ، نه‌اینکه اسطوره ها ذکر میکند، بلکه از فعالیت های آنان ، تاریخ نیز یادآوری مینماید. این‌ها دربرابر استیلای عرب اموی وعباسی وفشارطاهری وهم دربرابر هجوم چنگیزخان — مبارزه های قهرمانانه انجام داده‌اند. درجنگهای مرغاب وغور وهرات وغیره همین عیاران بودندکه صدها نفر در اردوی مغل شباخون میزدند، واغتنام میکردند، وبعداز تخریب جنگیزخان هرات را، این‌ها چون فخرآهنگر، رشید برجی، اصیل معدل وغیره، ازنواحی قهستان وغور غرجستان ومرو — تاچهارسال غله می‌آوردند وبرگرسنه‌وناتوان بخش مینمودند، حکام کشورنیز همه‌وقت استمالت ازاین‌ها مینمودند، وبعضا استمداد میکردند . از مشاهیر روسای عیاران سیستان درقرن هشتم ابوالعریان، ودرقرن نهم برعلاوه صفاریان، درهم بن‌نصر، حامدبن عمر، محمدبن هرمز وزنگالود، ودرقرن‌دهم احمدنیا، وقرن یازدهم امیر بوجعفر ناصر، احمدبن طاهر ، اسحق کاژبن وشنگیان، لیث نوری وبومحمد منصور وغیره است. دولت غزنوی برای محو قطعی این‌فرقه‌سعی زیاد نمود، ولی اینان بکلی منقرض نشدند، تاچنگیزخان رسید ومملکت را زیر وزبر نمود، بلاآنهم این‌گروه باشکل دیگر وکوچکتری در افغانستان باقی ماند .

این‌ها درکابل باعنوان «کاکه» و درقندهار باعنوان «جوان» تاقرن بیستم عمر نمودند، دوست بچه‌آذر، بچه‌بهائی، پیروی بچه‌ادی، کاکه‌طلا، کاکه‌نقره، کاکه‌شکور، میرزا عبدالعزیز لنگر زمین ، صوفی غنی وغیره ازمشاهیر این فرقه درقرن نزدهم و بیستم درکابل است. کاکه های‌کابل درپائین چوك شور بلوار، مرادخانی وچنداول حلقه‌های جداگانه ورروسای علیحده داشتند، بعضا به‌جنگ تن‌به‌تن بااسلحه میپرداختند وازمجروح وکشته‌های خود بعدوائرِدولتی اطلاع نمیکردند، کاکه که ازشاگردان یك حلقه‌میخواست علنا بحیث کاکه معرفی شود، دستار مخصوص وباشنف درلاتافانو میبست وپیزار راپت میکرد آنگاه بختهائی شهر را يك‌دوره میزد، وازبرابر حلقه‌های کاکه سایر نواحی ، که‌بعضا در دکانها وبعضا درپهلوی دروازه‌های مخصوص مینشستند— عبور میکرد ، اگر بالای او ازطرف کاکه دیگر صدائی میشد، دعوت به‌جنگ بود.

ومبارزه شروع میشد، ومردم تماشا میکردند، درصورت فتح وسلامت ماندن، این کاکه باغرور میگذشت وبه حلقه خود میرسید، آنگاه به اوتبریك میگفتند وکاکه شناخته میشد، در صورت مغلوبیت وفرار ویا مجروح شدن وکشته شدن، دیگر این شخص نمیتوانست جزء کاکه ها بحساب آید، داوطلب کاکه‌گی مجبور به‌دادن امتحانات و شاگردی طولانی استاد بود، یکی ازاین امتحانات انجام خدمات مشکل، وگشت وگذار شبانه در قبرستان ها وکوه‌ها، وسفرهای دور، ونجات دادن ناتوانی از مخمصهٔ جانی یامالی بود. کاکه‌ها همدیگر را درمکالمه «شیربچه» خطاب میکردند وبعضا برای‌نشان دادن مقاومت ، پای برهنه خودرا مثل اسپ نعل میزدند.

این مردم پهلوانی وورزش وچوب بازی وآب بازی وپیاده روی می‌آموختند،سیلاوه وپیش قبض وتفنگچه وقرابینه باخود میبرداشتند، این‌ها عموما مسلح گشت وگذار میکردند وراه رفتن مخصوص وخرامان داشتند، لباس پاك میپوشیدند، راستی وپاك بازی، وفا به‌عهد ودستگیری از ناتوان را شعار میدادند، این‌ها از ممر کسب وکار ارتزاق مینمودند، وپابند ننگ ونام بودند، درزحمات صابر ودر حفظ اسرار جاهد بودند، آنها جواد بوده وهم ازکشتن مخالفین مضایقه نداشتند ، روی همرفته بامردم بینوا ودرمانده همدرد ومجتنب از اقویا وتوانگران بودند. دراواخر کاکه‌گی هم درکابل مبتذل شد، واشخاص غیر متقی رسم کاکه‌گی درپیش گرفتند وهم خودرا در خدمت امرا ومتنفذین گذاشتند تابکلی در اوایل قرن بیستم ازبین رفتند. این‌گروه درسایر ممالك اسلامی هم موجود وداخل فعالیت بودند، درممالك عربی این‌هارا «فتی» ودر ترکیه «اخی» ، درماوراءالنهر «غازی» ، ودرایران «جوان مردان» مینامیدند .

یعقوب صفاری :

یعقوب بن لیث بن‌معدل ، مردی بود ازقریه قرنین در سیستان ومثل ابومسلم از ته اجتماع نشئت کرده بود، او در شهر زرنج قبلا آمده، وشاگردی مس‌گری ، به‌مزد روزانه نیم درهم کرده‌بود. بعدا بدسته عیاران پیوست، وگاهی راه‌ها بزدومال بگرفت وبرفقا صرف کرد. این روش بزودی اورا درسطح عیاران برآورد ومرکز جمعیت قرار داد، تاجائیکه صالح قاید مطوعه، اورا سرهنگی بست داد، زیرا عیاران بشمول یعقوب ، اورا درجنگ بااحمد حاکم طاهری بست، کمك کرده بودند، ازآن بعدصالح و یعقوب بهم افتادند ویعقوب توانست اورا مغلوب و فراری سازد . درسال ۸۵۸درهم بن نصر سیستانی که یکی از افسران صالح مطوعه بستی بود، امیر سیستان شد و یعقوب سپهسالار سیستان گردید . دوسال بعد (۸٦۰) یعقوب درهم نصر را ازامارت سیستان خلع وخودش را امیر اعلام‌کرد .

یعقوب مرد سپاهی وسیاسی بود، او ازحالت‌عامه آگاهی داشت پس‌بامردم وطبقه زارع باعطوفت پیش‌آمد ، یعقوب ازمردمی که‌کمتر از ۵۰۰ درهم مال داشت ، مالیات را برداشت، او باهمکاران صمیمیت نمود وخود زندگی ساده وسپاهیانه اختیار کرد، اولباس ساده کتانی میپوشید، وروی زمین مینشست ، وروی قبضه شمشیر سرمینهاد وخواب میکرد. یعقوب دراجراآت امور مملکت مرد قاطع وجازم وآهنین بود، او به فورمالیته دفتری وتشریفات بوروکراسی اعتنائی نداشت، باآنهم برای حفظ سلطنت، دوهزار گارد درباری باگرزهای زرین وسیمین داشت که درایام رسمی دوطرفه دربار

شاه قرار میگرفتند. یعقوب باوجود ساده‌گی درزندگی شخصی، روزیکه مرد چهار ملیون دینار وپنجاه ملیون درهم وده هزار الاغ وپنجهزار اشتر ازخود باقی گذاشت. درهر حال توده‌های مردم به‌شخصیت وروش یعقوب اعتمادکردند واو به‌مردم‌تکیه‌نمود.

ازآن بعداو درداخل افغانستان به‌تمرکز دولت پرداخت، زیرا افغانستان دردوره عرب، در دوحصه اسلامی‌وغیر اسلامی مجزا ازهم بود، دولت طاهری نیز تنها استقلال حصه اسلامی را تامین کرده بود، یعقوب به‌این غرض در ۸۶۲ شاه کابلستان وصالح مطوعه را در قندهار درهم شکست، کابلشاه درمیدان جنگ کشته شد وصالح در زندان بمرد. ازآن بعد یعقوب قوه خوارج را منهدم کرد ورئیس ایشان «عمار» را در دروازه زرنج آویخت، یعقوب در سال ۸۶۵ صالح بن‌حجر را که به‌طرفداری کابلشاهان میجنگید، دربست منهزم نمود وصالح انتحار کرد، آنگاه یعقوب متوجه شمال شد و هرات وپوشنگ را ازعمال طاهری گرفت، در سال ۸۶۷ کرمان را از حسین والی عربی ایران مسترد نمود، در سال ۸۶۸ شیراز را درایران فتح کرد ودر سال ۸۷۱ یعقوب پسر کابلشاه را درجنگ زابلستان اسیر گرفت، وکابلشاه راکه شاید دومین نفر سلسله حکمران برهمن شاهی شیوائی مذهب بود ـ درکابل بشکست، دراین جنگ معابد ویران وبتها اغتنام گردید، کابلشاه پایتخت را عوض کابل قدیم ازکنار دریای لوگر، اول به‌گردیز وباز به‌کنار اتك منتقل ساخت. یعقوب بعداز فتح کابل ازراه بامیان به‌بلخ کشید، وآنجا را ازابولعباس حاکم بلخ‌گرفت، یعقوب عمارت آبادکرده‌داود بن‌عباس بن‌هاشم بن‌ماهجو مشهورترین افراد سلسله حکمران محلی بلخ را (بنام آل داود)، تخریب نمود، واین‌همان سسله است که از دوره طاهریان تادوره سامانیان حکومت محلی ولایت بلخ‌را دردست داشتند. یعقوب درسال ۸۷۲ شهر نیشاپور را فتح ودولت‌طاهری‌را ـ بااسیر گرفتن‌محمد آخرین حکمران این‌سلسله‌ـ منقرض‌نمود. همچنین یعقوب امیرمحلی گردیز (امیر ابومنصور افلح) را تابع‌وخراجگذار دولت‌صفاری ساخت. به‌این صورت یعقوب توانست، برای باراول در دوره اسلام قسمت بزرگ افغانستان را درمدت چند سالی وحدت سیاسی بخشید.

پس ازآن یعقوب درصدد آزاد ساختن ایران ازتسلط عرب برآمد وبعد ازفتح گرگان، درسال ۸۷۴ محمدبن واصل والی عباسی ایران رامغلوب نمود وایران را جزء قلمرو خودقرار داد. یعقوب جدا برضد تسلط عرب درافغانستان بود ومخصوصا از دولت عباسی تنفر داشت، او همیشه ازانعدام ابوسلمه همدانی وزیر سفاح، وابومسلم خراسانی موسس دولت‌عباسی، وانهدام خانواده‌های برمکی بلخی وسهل سرخسی، بدست خلفای عباسی یاد میکرد وغدر عباسی‌را، مثل میزد. درهرحال یعقوب بغرض ازبین بردن خلافت عباسی درسال ۸۷۵ عسکر کشید، ولی درحدود «قصر شیرین کنونی ایران» از سپاه بغداد شکست سختی خورد، زیرا آب‌دجله‌را به‌عسکرگاه او گشادند وسپاه اورا دست ازکار فروماند. یعقوب با تاثر عظیم ازاین شکست. برگشت ومشغول تهیه جنگ‌انتقامی گردید،ولی بمرضی مبتلا شد ودرسال ۸۷۸ چشم ازجهان پوشید. یعقوب نه‌اینکه دولت افغانستان را متمرکز ساخت، بلکه زبان عرب رافرو گذاشت وزبان دری را برکشید، او درطرد مذاهب غیر اسلامی سعی ورزید. یعقوب نخستین پادشاه افغانستان است‌که پایتخت خلافت اسلام، نام اورا درخطبه بانام خلیفه بغداد یکجا ذکر نمودند.

درزمان عمر ولیث :

بعد از یعقوب برادرش عمرولیث - درسال ۸۷۸ به‌سلطنت نشست وبابغداد مدارا نمود. معتمد خلیفه عباسی، منشور ایران وهندبنام او فرستاد وعنوان شحنه‌گی بغداد وولایت حرمین به‌اوبخشید، درعوض عمرولیث قبول‌کردکه‌سالانه بیست ملیون‌درهم‌به خزانه خلیفه حق المقاطعه بپردازد، ۰ آن وقت رسم بود که‌خلیفه بغداد، امیرالمومنین جهان ونایب پیغمبر اسلام محسوب، ولهذا در راس دولتهای اسلامی قرار داشت، در بعضی ممالک اسلامی خطبه هم بنام خلیفه بغداد وپادشاه محل یکجا خوانده میشد، هر پادشاهی بعد ازجلوس مجبور بودکه از نظر تشریفات مذهبی ، منشور دولت و بیرق سلطنت از خلافت بغداد حاصل کند، وبرای فتح سایر ممالک فرمان خلیفه در دست داشته باشد. گرچه این‌همه درعمل تاثیر قاطع نداشت وبیشتر مربوطه به‌اندازه قدرت طرف مقابل بود، باآنهم خلیفه میتوانست در صورت مخالفت ، درمنابر پادشاه مخالف را لعن‌کند، واذهان عامه مسلمین را نسبت به‌او مغشوش نماید خلفای بغداد اغلب ازاین مقام مذهبی خود، سوء استفاده میکردند، وبرای مقاصد کوچك خود، دولتهای اسلامی را بکردن همدیگر مرانداختند، این روش بغدادتا سقوطخلافت عباسی دوام داشت ومضر ترین این روش درعهد خلافت الناصر لدین الله (قرن دوازده) عملی شد، این‌خلیفه ازجبروت دولت اسلامی خوارزم بدمیبرد ، پس درعوض توجه بدفاع از صلیبیون درفلسطین وشام ومصر، دولت غوری افغانستان ودولت قراخطائی ترکستان را برضد خوارزمشاه تحریك کرد، آخرین وبدترین حرکت این خلیفه اسلام آن بودکه نامه وسفیری بدربار چنگیز خان فرستاد واورا برای انهدام دولت خوارزم شاهی دعوت نمود .

درهرحال عمرولیث از ۸۷۹ تا ۸۸٤ مخالفین تجزیه طلب وفیودال خودش رااحمد خجستانی بادغیسی ، رافع بن‌هرثمه وابوطلحه - درداخل کشور مغلوب‌نمود وفرستادن بیست ملیون درهم را به‌خزانه خلیفه بغداد معطل کرد. موفق ولیعهد عباسی برنجید وامرکرد درمنابر عمرولیث رالعن کنند، اوقشونی درایران نیز سوق کرد که‌سپاه‌عمرو را مغلوب وکشور فارس را ضبط نمودند. عمرو درسال ۸۸۷ به‌حمله متقابل درایران پرداخت ولی نتیجه مطلوب نگرفت. بغداد دراین وقت بامخالفت امارت طولونی مصر گرفتار بود. لهذا بادولت صفاری گرگ آشتی نمود وحق المقاطعه قدیم‌را از بیست ملیون بده ملیون درهم تقلیل کرد. ولی همینکه بغداد ازطرف مصر آرام شد وطولونی مغلوب گردید، مجددا در ۸۸۹ به‌ایران عسکر سوق نمود. پادشاه صفاری سپاه عرب را درنزدیك اصطخر درهم شکست واز آن پس از شربغداد خلاص شد. در مرور این زمان بودکه شحنه صفاری در زابلستان رسید وسپاه او قدرت «کلمو»سومین پادشاه برهمنی کابلستان را - کهمرکزش درکناره اتك بود - درلوگر بشکست ، معبدهندوئی سگاوند هم تخریب واصنام آن اغتنام شد .

درسال ۸۹٤ عمرولیث بعد ازآنکه رافع راکه در خوارزم دم از استقلال میزد، بواسطه حاکم خود محمد الخوارزمی کشته بود - منشور کشور ماورالنهر را ازخلیفه جدیدعباسی معتضد بخواست‌وخلیفه‌فرستاد، درحالیکه‌دولت ،ماورالنهرمستقل‌ازخودداشت عمرو لیث سهو کرد که به‌چنین منشوری فریفته شد و برای اشغال آسیای مرکزی به‌سوقیات پرداخت. هنوز قشون صفاری به‌جیحون نرسیده‌بودکه‌امیراسمعیل

سامانی آمورا عبور کرد ودرسال ۸۹۸ سپاه صفاری رامغلوب نمود. عمرولیث‌شخصا به‌عزم ماورالنهر لشکر کشید ، ولی درجنگی که باامیر سامانی دربلخ نمود، اسپش درباتلاقی فرو رفت ودستش ازکار فروماند، سپاهش منهزم وخودش اسیر گردید (سال ۸۹۹) امیر سامانی اورا درسال ۹۰۰ به‌بغداد فرستاد، ویکسال بعد خلیفه معتضد‌بمرد وخلیفه مکتفی درجایش نشست ، در همین گیر ودار بودکه عمرولیث را درزندان بغداد بکشتند ودولت صفاری افغانستان رو بزوال نهاد .

طاهر بن محمد صفاری جانشین عمرولیث در افغانستان گردید، او ایران راضبط کرد ومنشور از بغداد گرفت وعیاشی واسراف پیشه کرد . دهقانان وچوپانان هرات و غورو سیستان، ازروش وتحمیلات دولت وفیودال ها برآشفته ودرهر کنج وکنار برخاستند و قرمطی ها نیز همنوائی کردند . از آنجمله در سیستان مردم قیام کردند وطاهر صفاری را بابرادرش یعقوب از پایتخت براندند، وهردو به‌ایران نزد والی‌خود درسال ۹۰۷ پناه بردند، اما والی هردو نفر را اسیر کرد وبه‌بغداد فرستاد . در زرنج مردم سلطنت را درسال ۹۰۹ به‌لیث بن‌علی بن لیث دادند، او به‌ایران عسکر کشید و والی باغی را منهزم نمود. اماعلی‌بن الفرات وزیر عباسی مداخله کرد وسپاه فرستاد، لیث درمیدان جنگ اسیر ودر بغداد فرستاده شد. در زرنج محمد بن علی بن لیث پادشاه شد ولی دیگر کار ازکارگذشته بود، ایران از افغانستان مجزا شد وخلافت عباسی منشور افغانستان را بدولت سامانی ماورالنهر فرستاد. سپاه سامانی در سال ۹۱۰ وارد سیستان شد، ومحمد بعد از جنگ فرار کرد وباز در رخد بدست امیر سامانی اسیر افتاد. معدل برادر محمد پادشاه صفاری، نیز شهر زرنج را به‌امیر احمد سامانی تسلیم کرد وبه‌این صورت دولت سامانی جانشین دولت صفاری در افغانستان گردید. دولت سامانی حکومت سیستانرا به‌سیمجور داد ولی بغداد مداخله بسیار نمود، ومردم سیستان به مخالفت‌ها آغاز کردند، چندین سال این کشمکش طول کشید تا بالاخره درسال ۹۲۳ یکی از احفاد لیث صفاری بنام احمدبن محمد بن خلف بن لیث به‌حکومت محلی سیستان رسید، وحکومت محلی این خاندان بعدها تا آخر قرن دهم طول کشید .

وضع اجتماعی افغانستان در دوره دولت صفاری :

درطول دوره نیم قرنه صفاری، سیر تکاملی اجتماع افغانستان دوام داشت ، ومرکزیت سیاسی کشور راه استحکام اقتصادی فیودالیزم را باز میکرد. از نظر اقتصادی صناعت وتجارت کشور درحال انکشاف بود، وآبیاری وزراعت‌پیش میرفت. مخصوصا درحوزه هریرود وحوزه هلمند باغداری ، راه سازی، آسیای بادی وآبی، حفر جوی وکانال، بستن سدچوبی در مقابل طوفان ریگ، بند آب، کشتیرانی در دریای هلمند، باپیشه وری ومعماری در شهر ها رونق داشت . در شاهراه ها رباط ها ودر دشتها منارهای‌رهنما ساخته میشد. زمینه انکشاف علوم وهنرکه درقرن دهم‌به اوج خودرسید، درهمین قرن‌نهم آماده شد، تاریخ وادب، نجوم وحساب‌ترقی‌کرد، علم حساب اصلا از هندوستان به‌افغانستان وآسیای وسطی رسیده بودکه بعدها در اروپا مشهور گردید .

در عین حال فیودالیزم که از قرن هفتم میلادی رو به استحکام نهاده بود، در قرنهای نهم ودهم مستحکمتر میگردید، در طول این زمان قیامهای دهقانان علیه فیودالها ، قیام ومبارزه مردم علیه استیلای خارجی، وجنگهای فیودالها بین خودشان جهت حصول قدرت سیاسی و اقتصادی – از مشخصات بارز تاریخی میباشد . دولت صفاری در داخل کشور به مالیات سابق اکتفا کرد وچیزی بر مالیات دهقان وزارع نیفزود ، مجموع مالیات داخلی سالانه ۵۳ ملیون درهم بود، در حالیکه ایران ۶۳ ملیون درهم بدولت صفاری مالیات میداد. دولت سه‌خزانه داشت : یکی متکفل دخل وخرج عمومی کشور، یکی هم مخصوص معاملات شخصی شاه و مصارف دربار ، و دیگری محل دارائی هائی که وقتا فوقتا از متمولین و فیودالهای مملکت ضبط ومصادره میگردید . دوره صفاری عهد انکشاف و استحکام موسسه سیاسی «دولت» وبسط امنیت بود .

از نظر اداره دولت صفاری تشکیلات منظمی داشت که تحت نظر روسای بزرگ عمل میکرد. چون احتیاج نخستین دولت برای حفظ امنیت داخلی ، وسرکوب کردن مخالفین و پاك کردن ملوك طوایف مخالف ، وهم دفاع از تجاوز دولت عباسی – بیش از هرچیز به‌سپاه منظم ودائمی بود، لهذا برای انتظام اردو شعبهٔ بنام «جریده سپاه» موجود شد، عارض جریده سپاه ، معاش عسکر را بنام بیست‌گانی درهر سه ماه نقد می پرداخت ، ولی سپاهی واسلحه واسپ او را معاینه میکرد. شخص پادشاه صفاری در روز اجرای معاش ، مقدم برسپاه ازمقابل عارض به‌حیث یك عسکر عبور میکرد و سه صد درهم معاش سه‌ماهه خودرا گرفته میرفت و بر بلندی می ایستاد ورسم‌گذشت اردو را تماشا میکرد. همچنین برای اداره امور مالی کشور «دیوان خراج» ، وبرای امور عدلی وقضائی «دیوان مظالم»، و «محکمه قضا»، وبرای حفظ نظم شهرها «ولایت شرط» موظف بودند. «دیوان رسائل» در دربار تحت نظر شخص شاه قرار داشت ، جاسوسی در دولت صفاری وسیع بود، یعقوب صفاری غلامان جوان بسیار میخرید و تربیت میکرد، آنگاه یگان یگان برجال کشور میبخشید، در حالیکه باداران جدید حق مجازات آنانرا نداشت، شخص شاه توسط این غلامان مستقیما از اقوال واعمال رجال سهم مطلع میگرذید. معاش سالانه دیوان خراج پنجاه هزار درهم ، واز ولایت شرط «کوتوالی» سیهزار درهم، واز رئیس مظالم بیست هزار درهم بود . دولت صفاری نه‌تنها سلطه سیاسی عرب رابکلی از افغانستان برانداخت، بلکه در مقابل زبان عرب، زبان دری افغانستان راکه بشکل محلی مانده وتحت نفوذ قوی عربی قرار گرفته بود، برکشید وآنرا بشکل زبان ملی و رسمی کشور قرار داد .

زبان دری اصلا درمناطق دوطرفه رود جیحون (افغانستان وماورالنهر) بمیان آمده ، وزبانهای قدیمی این دوکشور از قبیل اسکائی ، تخاری، سغدی وهم پهلوی پارتی، در تشکیل آن موثر قوی بوده است . خصوصا زبان سغدی که چندین قرن زبان علمی آسیای وسطی بود ودر نگارش آثار مذهبی مانوی ، بودائی ونسطوری‌تاثیر داشته بود. قدیمترین نظم ونثر دری (مربوط به‌قرنهای نهم ودهم) نیز دربادغیس ، مرغاب ، سیستان ، جوزجان وبلخ (افغانستان) وسمرقند وبخارا (ماورالنهر) — از طرف فضلای این کشور ها سروده ونوشته شده است، مانند ابوالعباس مروزی ، حنظله بادغیسی، محمد بن وصیف سیستانی ، ابوحفص سمرقندی ، ابوالموید بلخی،

ومولف جوزجانی حدود العالم ، در حالیکه در این ایام درکشور ایران حتی یك پارچه نظم ونثر دری وجود نداشت . اینکه منشاء زبان دری را بعضی ها «پهلوی ساسانی» گفته‌اند ، یك اشتباه است، زیرا از قرن هفتم که‌زبان دری در افغانستان موجود بود، در ایران زبان پهلوی ساسانی، زبان آنکشور بود، حتی پهلوی ساسانی تاقرن سیزدهم وهجوم مغل، درحصص غربی ایران حیات داشت، زبان دری بواسطه دولتهای صفاری وسامانی وغزنوی افغانستان بسط یافت، لهجه های زبان دری هم‌بیشتر در افغانستان بمیان آمده، وهم دراین جا ازبین رفته است، ازقبیل هروی، سکزی، زاولی . درهر حال دوره نخستین ادبی زبان دری، یك دوره ادب شفاهی بود که بعدها در رسم الخط عربی اسلامی درآمد، ودر دوره دولت صفاری روبه تکامل سریع نهاد . محمدبن وصیف سکزی ، رئیس دیوان رسایل یعقوب صفاری است‌که او را درشعر دری بستود ، ابوسلیك گرگانی شاعر دیگر زبان دری است‌که باعمرولیث صفاری معاصر بود. دولت صفاری بدون تبعیض، بامطلق العنانی نظامی کشور را اداره میکرد، وبر اساسات مالی وقضائی وجاسوسی مستحکم‌بود، دیگر‌بمقام خلافت اسلامی وقدرت خوانین‌ورحانیون پابندی نداشت.

تشکیلات اداری‌مثل تشکیلات ممالك اسلامی وعربی‌بود، اما درقسمتی ازامور اداره باعرب فرق‌داشت، به‌این معنی‌که اداره عرب درأوایل ساده وبسیط بود وبعدها ازاداره روم وایران پیروی گردید ، جزآنکه درعالم مسیحی دو پادشاه دینی ودنیائی (پاپ وشاه) فرمان روائی میکرد، ولی در دولتهای اسلامی یکنفر خلیفه یا شاه‌اموردین ودنیارا اداره مینمود، خلافت اسلامی امور قلمرو خود را توسط دیوان خانه های هفت گانه امور مالی، ملکی ، جنگی، حسابی، عدلی، رسائل ، وبرده داری اداره میکرد و ایالات قلمرو دردست نمایندگان خلیفه (والیها) و ماموزین مالیه وخراج، دبیر و شحنه، قضات ومحتسب بود، وامور مخابراتی توسط چاپار انجام میگرفت . اما در دولت صفاری افغانستان اداره برده‌داری وجود نداشت ، مالیات عشریه (ده‌یك) از اراضی ودارندگان ، مالیات سرانه ازاتباع غیر مسلمان ، ومالیات خمس از معادن و مال‌التجاره وپیشه وری گرفته میشد. برای بار اول عمرولیث صفاری نام خودش را درخطبه داخل نمود، در حالیکه قبلا خطبه تنهابنام خلیفه اسلام خوانده میشد ، این است که خلافت بغداد برخلاف دولت صفاری شد واین مجال آن داد که دولت سامانی زودتر ظهور نماید، ودرسال ۸۷٤ در ماورانهر درعوض نام یعقوب صفاری پادشاه خراسان، نام امیر اسمعیل سامانی در منابر خوانده شود .